

نشریه انجمن نجات

شماره - ۵۷



بممن ماه ۹۳

نشریه انجمن نجات

شماره ۵۷



بهمن ماه ۱۳۹۳

WWW.NEJATNGO.ORG

E.MAIL: info@nejatngo.org

-
- ۷ * راشا تودی : آمریکا مدعی دروغین مبارزه با تروریسم
- ۹ * رجویها با سند و ادله رو کردند که آدمها را می خرنند!
- ۱۰ * آیا البانی در ادامه همان اشرف و لیبرتی نیست
- ۱۲ * در مغز سرکرده منافقین چه می گذرد؟
- ۱۴ * مرگ ملک عبدالله همراه با اعترافات جدید
- ۱۶ * مریم قجر و شهید نامیدن قاضی نیسمان برای نزدیکی به صهیونیست ها
- ۱۷ * مصاحبه با آقای حاجی محمد مسیح
- ۲۱ * خدا را شکر که فرزندم از جهنم رجوی در عراق نجات یافت
- ۲۲ * خاطره ای از تحویلدهی سلاح به قوای اشغالگر امریکایی
- ۲۵ * بصیرت باز یافته
- ۳۴ * این رشته سر دراز دارد
- ۳۶ * از یادداشت های سیروس غضنفری عضو سابق ارتش رهائی بخش
- ۳۹ * از شاه حسین اردنی تا خوش رقصی برای شیوخ مرتجع عربستان
- ۴۰ * ماجرای پول تو جیبی های مجاهدین
- ۴۲ * نامه سرگشاده به سفیر کشور آلبانی در فرانسه
- ۴۴ * نخندید! لطفاً به حال مریم رجوی و مجاهدین گریه کنید!
- ۴۶ * وقتی رجوی به شورایی ها میلیون ها دلار می دهد ، سهم خودش چقدر است؟
- ۴۷ * نامه حسین نژاد مترجم ارشد عربی سابق سازمان مجاهدین به رئیس دانشگاه الازهر - قاهره
- ۵۰ * مصطفی محمدی: محبوبه و من تا روز آزادی سمیه آرام نخواهیم گرفت

-
- ۵۲ * سازمان مجاهدین در سرایشی سقوط
- ۵۳ * شارلی ابدو و رئیس جمهور مریم
- ۵۴ * کرنش رجوی در قبال صاحب خانه جدید
- ۵۶ * روبی جان خودت را از زندان مافیایی رجوی خائن نجات بده
- ۵۷ * دیدار اعضای انجمن نجات با خانواده غلامعلی ساجدی فر از اسیران دربند فرقه رجوی
- ۶۰ * در جوامع دموکراتیک ما از تروریست‌ها تقاضا نمی‌کنیم که ما را نکشند
- ۶۲ * دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده ابدال اسدی از اسیران فرقه رجوی
- ۶۵ * به دستور رجوی بی‌کفایت‌ترین زنان در راس امور نظامی و تشکیلاتی قرار می‌گرفتند؟
- ۶۷ * آدرس استانه‌ها (تلفن - فکس - صندوق پستی)



راشا تودی : آمریکا مدعی دروغین مبارزه با تروریسم

واحد مرکزی خبر ، ۱۳ بهمن ۱۳۹۳

دولت آمریکا بر خلاف ادعاهای دروغین خود در مبارزه با سازما نه‌های تروریستی ، اجازه تأسیس دفتر سازمان مجاهدین را در مجاورت کاخ سفید صادر کرد.

به گزارش مونیتورینگ اخبار خارجی واحد مرکزی خبر ، مجری برنامه «برین واش آپدید» با اعلام این مطلب افزود : گروه شبه نظامی مجاهدین خلق ایران همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ، حملات تروریستی متعددی را در این کشور انجام داده است . این گروه تروریستی همچنین باعث کشته شدن شش شهروند آمریکایی شده است.

وی ادامه داد ریچارد انگل از خبرگزاری «ام بی سی» ؛ گروه شبه نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران موسوم به «ام کی او» در سال دو هزار و دوازده با همکاری عوامل اطلاعاتی اسرائیل موساد در کشتن دانشمندان هسته ای ایران نیز دست داشته است .

اسرائیل وظیفه حمایت مالی و نیز آموزش نیروهای این سازمان را برعهده داشته است .

مجاهدین خلق ایران در سال ۱۹۸۱ میلادی ؛ مرکز دفتر حزب جمهوری اسلامی ایران در تهران را بمب گذاری نموده و باعث کشته شدن دستکم ۷۳ مقام ایرانی شد. مجری برنامه ادامه داد در

حالیکه جرج دبلیو بوش رئیس جمهور پیشین آمریکا در کمال ریاکاری ، تجاوز به عراق را مشروع جلوه می داد ، زمانی حمایت صدام رئیس جمهور پیشین این کشور از تروریسم بین المللی را منطقی و صحیح می دانست.

صدام به گروه‌های تروریستی از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران که مسئول عملیات خشونت بار در ایران و نیز کشتار چندین نفر از نظامیان و غیر نظامیان آمریکایی در دهه هفتاد میلادی بوده است ، پناه داده است.

مجری راشا تودی در پایان گفت: چگونه می شود که این گروه نه تنها در لیست سازمان های تروریستی قرار نگیرد بلکه اجازه تأسیس دفتر در مجاورت با کاخ سفید به آن داده شود؟ وی گفت:

چنین اقدامی ناشی از کمپین کشورهای نفت خیز است. این کشورها میلیون ها دلار به کنگره و مقام های آمریکایی کمک مالی نموده اند.

«هاوارد دین» و «جان کین» با دریافت دهها هزار دلار در قالب رشوه های سیاسی ، از جمله شخصیت های ارشد آمریکایی هستند که تلاش زیادی برای خارج کردن نام سازمان مجاهدین خلق ایران از فهرست سازمان های تروریستی انجام داده اند.

«گلن گرین والد» کارشناس سیاسی نیز گفته است : صرف نظر از همه نظراتی که دیگران در خصوص سازمان مجاهدین خلق ایران دارند ، این گروه بطور رسمی یک سازمان تروریستی است که



فوت اصغر شریفی در سن شصت و پنج سالگی در تیرانا

سایت ایران اینترلینک ، دوشنبه ۱۳ بهمن
۱۳۹۳

اصغر شریفی یکی از اعضای قدیمی مجاهدین که در حمله موشکی ۲۵ خرداد سال ۹۲ به لیبرتی مجروح شده بود ، امروز ظهر بعد از کمایی ۲۵ روزه در یکی از بیمارستانهای تیرانا درگذشت. اصغر شریفی ۶۵ ساله در سومین گروه انتقالی از کمپ لیبرتی به آلمان در سال ۲۰۱۳ بود. ترکش هایی که در این حمله به جمجمه او اصابت کرده بود عاقبت جان او را گرفت. او بعد از انقلاب ریاست اداره بررسی و همکاری های مطبوعاتی وزارت ارشاد را در دولت بازرگان به عهده داشت.

از اصغر شریفی دو فرزند یک پسر و یک دختر بجا مانده است. کمپین ما با تسلیت به فرزندان و دیگر اعضای خانواده شریفی بار دیگر بر این نکته دست می گذارد که خروج فوری از عراق تنها راه نجات جان ساکنان لیبرتی است. در طی دو هفته گذشته دو بیمار یکی در لیبرتی و دیگری در آلبانی در گذشتند. مهین افضلی روز ۱۳ ژانویه بر اثر ایست قلبی در لیبرتی چشم از جهان فرو بست. به فاصله یک روز میرزا آقا پاک نیت در آلبانی بر اثر سخته مغزی درگذشت.

با حمایت مستقیم دولت آمریکا فعالیت می کند. مجری راشاتودی افزود : جای شگفتی است چگونه است مقام های آمریکایی دریافت پول برای حمایت از این گروههای تروریستی را قانونی تلقی می کنند در حالیکه از مخالفان سرسخت اسلام گری افراطی هستند.

آمریکایی ها کمک های مالی گروههای امدادی به گروه حماس فلسطین را محکوم و این حزب فلسطینی را تروریست می خوانند .

بیش از یک صد تن از نمایندگان آمریکایی در سال دوهزار و دوازده ؛ از حذف کردن نام سازمان مجاهدین خلق ایران از فهرست سازمان های تروریستی و اجازه تأسیس دفتر آن در همسایگی خانه باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا ، حمایت کرده اند.

سازمان مجاهدین خلق ایران اجازه چاپ و انتشار گزارش های دروغین و اغراق آمیز خود در خصوص برنامه هسته ای ایران در نشریات مهم آمریکایی از جمله وال استریت ژورنال را دارد.

این سازمان بطور واضح قصد براندازی حکومت ایران و شکست مذاکرات هسته ای ایران را در دستور کار خود دارد.

مجری راشاتودی گفت : تا زمانی که گروههای تروریستی در راستای منافع آمریکا فعالیت می کنند ، واژه جنگ با تروریسم بی معنی است.

خود اصالت ندارند و طرف حساب نیستند و کسانیکه به جوال شان می روند صرفاً بدنبال دلار و یورو بادآورده رجویها هستند چیزی که بارها و بارها یکایک جدا شده های از فرقه حول این قضیه به روشنترین شکل ممکن به روشنگری پرداختند و اثبات کردند که رجویها به شورایی ها پول می دهند؛ به ورشکستگان و لایبهای امریکا و اروپا و اسرائیل پول می دهند و به تمام گروههای تروریستی هم آخور خودشان پول می دهند تا حمایت بگیرند.

فکر می کنم زمان آن فرا رسیده که شورایی های بازمانده در دکان آلترناتیوسازی رجوی از جمله مهدی سامح و منوچهر هزارخانی قبل از آنکه رجویها شخصیت شان را ترور و تخریب کنند خود پیشدستی کرده و در مقابل مردمان ایران زمین روشنگری بکنند که تاکنون با چه انگیزه ای این سالیان در صفوف رجویها دوام آوردند و حق سکوت گرفتند .

بنده فکر می کنم چنین اقدامی خیلی شرافتمندانه باشد تا اینکه کارنامه مزدوری و نان خوری و گدایی شان بتوسط رجویها با سند و رسید دریافت پول در سایتهایشان انعکاس داده شود.

از ما گفتن ... شنونده باید عاقل باشد...
رضا رجب زاده



رجویها با سند و ادله رو کردند که آدمها را می خرنند!

**انجمن نجات مرکز گیلان ، دوشنبه
۶ بهمن ۱۳۹۳**

وقتی مطلب درج شده در سایت رسمی فرقه رجوی را خواندم برایم خیلی مشمئزکننده بود که چگونه با سند و رسید و ادله مدعی شدند اعضای شورایی دست ساز خودشان را خریداری کردند و کماکان از پول نفت مردمان عراق و آلوده به رنج و خون سایرین ، مبالغ هنگفت به بازماندگان شورایی شان می دهند و بلافاصله رسید می گیرند تا در وقت مناسب و ضروری بهره های ناجوانمردانه داشته باشند.

سایت رسمی رجویها مدعی شدند که به اسماعیل یغمایی؛ کریم قصیم و محمدرضا روحانی در مقاطع مختلف صدها هزار دلار پرداخت کرده تا بتوانند آنان را در چارچوب فرقه ای به کار بگیرند . رجویها بدین صورت خود دستشان را رو کردند که



آیا البانی در ادامه همان اشرف و لیبرتی نیست

ایران اینترلینک ، دوشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۳

خوشبختانه تعداد زیادی از نفرات توانسته اند به کمک خانواده ها و سازمان ملل از عراق خارج شده و به کشورهای دیگر بروند خصوصاً کشور البانی که تعداد زیادی را پذیرفته است اما متأسفانه می بینیم که سازمان مجاهدین خلق و رهبری مجاهدین مسعود رجوی و مریم رجوی همچنان می خواهند آنها را اسیر نگه دارند و با اینکه وارد دنیای آزاد شده اند اما همان قفسی که در اشرف و لیبرتی وجود داشت را دوباره در آنجا پرپا کنند و دست و پای این نفرات را در انتخاب یک زندگی آزاد ببندند .

از ارتباط با خانواده گرفته تا دسترسی به مطبوعات و اینترنت آزاد و تلفن و ارتباط با محیط پیرامون خود .

این حق هر انسان است که زندگی آزاد داشته باشد و خود بتواند بر زندگی و سرنوشت خود تصمیم بگیرد و نه دیگران در هیچ جای دنیا چنین چیزی وجود ندارد الا در درون فرقه ها که به انسانها اجازه ارتباط با محیط پیرامون را نمی دهند ، اجازه نمی دهند که افراد خودشان مسیر زندگی شان را تعیین کنند .

بر چه اساسی و بر طبق کدام قانونی باید افراد اسیر و برده رهبر یک سازمان باشند ؟

در کدام سازمان سیاسی چنین رسم و رسومی وجود دارد ؟

در کدام حزب و یا سازمان سیاسی افراد نمی توانند خود تصمیم بگیرند که با چه کسی رابطه داشته باشند ازدواج بکنند و یا ازدواج نکنند ؟

یا حتی از طرف رهبری سازمان ممنوع ارتباط با خانواده خودشان باشند؟

تا آنجا که من می دانم در هیچ دین و آئینی چنین چیزی وجود ندارد .

به چه دلیل دوباره تجربه هزار بار شکست خورده عملیات جاری نشست غسل هفتگی و دهها کار ضد انسانی دیگر که در اشرف و لیبرتی برقرار بوده دوباره باید در البانی برقرار شود و دست و پای افراد را اینگونه ببندند و مانع انتخاب آزادانه افراد برای انتخاب نوع زندگی شان باشند؟

مسعود رجوی بیش از ۳۰ سال است مشغول کاشت کینه و نفرت در قلب افراد است او می خواهد که افراد نسبت به خانواده خود به جای عشق کینه داشته باشند او می خواهد زنها و مردها را از داشتن یک زندگی انسانی همچون هفت میلیارد انسان محروم کند. این چه مبارزه ای است که پدر و مادر و خواهر و برادر و دوست و آشنا ، زن و شوهر دشمن هستند؟

این چه مبارزه ای است که من نمی توانم بر سرنوشت خودم تصمیم بگیرم فقط می توان اینگونه گفت که فقط در فرقه ها اینگونه است که انسانها در انتخاب نوع زندگی شان هیچ اختیاری ندارند. مسعود رجوی و مریم رجوی می خواهند آلبانی را به اشرف دیگر تبدیل کنند و باز همان آش و همان کاسه ، فقط نوع قفس را عوض می کنند از یک قفس کوچک به یک قفس بزرگتر و این بار البانی و یا هر کشور دیگر.

البته خود افراد کسانی که از عراق خارج شده اند و به کشور آلبانی یا هر کشور دیگری آمده اند نباید بگذارند که این زنجیر دوباره توسط مجاهدین بر گردنشان بسته شود و اسیر دست کسانی باشند که بیش از سی سال است نه به ما رحم کرده اند و نه به خانواده مان و نه به سرنوشت و زندگی مان آنها به تنها چیزی که فکر می کنند رسیدن به



قدرت به هر وسیله است و ما همیشه فقط ابزار دست اینها بودیم و نه چیز دیگر.

چند روز پیش بود خبر درگذشت میرزا قارا را در گوشه و کنار اینترنت دیدم و وقتی خبر آن را که از طرف مجاهدین اعلام شده بود را هم نگاه کردم واقعاً بصورت بی شرمانه ای هر چه که توانسته بودند به این پیرمرد که دیگر در این دنیا هم نبود گفته بودند. پیش خودم میگم واقعاً خدایا اینها دیگر کی هستند در کدام مرام و مسلک این چنین است در کدام دین و آئین اینطوری به یک انسان که خدمت کرده توهین می کنند. بهر صورت این افراد اسیر هستند که باید خود تعیین کننده سرنوشت خود باشند و تا زمانی که اراده نکنیم این کار میسر نمی شود مگر اینکه خودمان بخواهیم بر سرنوشت خودمان حاکم باشیم و باید مطمئن باشیم نه مسعود رجوی و نه مریم رجوی و نه هیچ کدامشان دلشان برای ما نمی سوزد آنها ما را به چشم یک وسیله نگاه می کنند و بس هر چه که می گویند دروغ است آنها با دروغ زندگی می کنند و با مستی دروغ و عوامفریبی و نیرنگ عمر نسل ما را بر باد دادند نسلی که توسط مسعود رجوی نابود گشت. مسعود رجوی حتی جسارت این را ندارد که این همه اشتباه که نتیجه اش ویرانی نسل ما بود را به عهده بگیرد پس چگونه این فرد می تواند صلاحیت داشته باشد که حاکم جان و مال و ناموس ما باشد پس این ما هستیم که باید انتخاب کنیم که چگونه زندگی کنیم و تا زمانی که تصمیم و اراده نکنیم اینان زنجیرشان را بر گلویتان محکم تر خواهند کرد اجازه نخواهند داد همچون هفت میلیارد انسان زندگی کنید من نمی گم که به کدام دین و آئین بروید هر دین و آئینی که خود دوست دارید اما پیش از آن باید زنجیر اسارت را خودتان از پایتان باز کنید و دنیا را همانگونه که هست ببینید نه انگونه که رجوی به دروغ به شما نشان می دهد. (منصور نظری)

اوج عقب ماندگی یک فرقه

فرقه ها ، ۲۶ بهمن ۹۳

زندگی در یک جامعه بسته و بدور از محیط اجتماعی باعث شده است که فرهنگ و رفتار و اخلاق مجاهدین همراه با پیشرفت جامعه رشد نکرده و بصورت راکد بماند. از فرهنگ نوشته ها و گزارشها و حرفهای سازمان بخوبی می توان این بوی نای تعفن و عقب ماندگی را مشاهده کرد. از اوایل دهه ۶۰ که مجاهدین از ایران خارج شدند و به کوهستانهای عراق رفتند. در یک تشکیلات بسته ای بوده اند که هیچ گونه ارتباطی با دنیای بیرون نداشته اند. حتی ارتباط با محیطی که در آن زندگی می کردند یعنی کردستان عراق و سپس داخل خاک عراق. آنچه آدمهای موجود در تشکیلات دیده و شنیده و دانسته دارند ، مربوط به دهه ۵۰ شمسی است.

اگر تلویزیون مجاهدین را نگاه کنید و موضوعگیریهای آنها را دیده باشید بخصوص سخنان مسعود رجوی ، کاملاً روشن است که یک نقص بزرگ و عظیمی در آنها دیده می شود و آنهم این عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی است.

با تمام این تفاسیر باز هم دستیار وی در میتینگ‌های نمایشی‌اش بر این به اصطلاح پیروزی خیالی تکیه داشت و نمی‌توانست شادی خود را از این امر موهوم پنهان سازد.

اما آیا واقعا رجوی از درک واقعیات واضح پیرامون خود ناتوان است. در حالی که به نظر نمی‌رسد چنین باشد و او هر چقدر هم نادان باشد نمی‌تواند واضحاتی را که به چشم می‌بیند انکار کند.

برای درک بهتر رفتار رجوی باید به تحرکات ماه‌های اخیرش نگاهی انداخت. یکی از آنها موضوع لیبرتی و تعیین تکلیف نهایی آن و باقی‌مانده‌های منافقین در عراق است.

جالب است که وی به هیچ وجه حاضر به تخلیه لیبرتی نمی‌شود تا افرادی از اوضاع سختی که همیشه آن را بهانه قرار می‌دهد خلاصی یابند. لکن با توان قوا در بوق تبلیغاتی می‌دمد و فریاد مظلومیت سر می‌دهد.

مسأله دیگر درخواست وی از آمریکا برای دریافت سلاح‌های از دست رفته است. این درخواست وی به هر بهانه‌ای باشد از چند جهت تنها یک مانور بیش نیست.

اول آنکه هیچ‌گاه دوستان غربی وی به بهانه دفاع از خود به مسلح کردن چنین گروهکی در چنین شرایطی موافقت نخواهند کرد و این مشخصاً برای رجوی هم معلوم است.

زمانی که راه برای خروج از عراق و فرار از مهلکه باز است پافشاری برای ماندن و آنگاه درخواست اسلحه برای دفاع از خود امری غیرموجه است.

از سوء دیگر اکنون که مذاکرات هسته‌ای به برهه حساسی نزدیک شده است از سیاست به دور است



در مغز سرکرده منافقین چه می‌گذرد؟

سهراب ناصری ، بنیاد هابیلیان ، شهید ،
۱۸ دی ماه ۹۳

پس از روی کار آمدن حیدرآبادی و کنار رفتن نوری مالکی به نظر که کور سویی از امید در دل رجوی فراری افروخته شده باشد و دستگاه تحلیل‌سازی او دوباره به کار افتاده باشد. گویا شرایط را چونان بر خود و همقطارانش فرض کرده که پیام‌ها و درخواست‌های محیرالعقولیش که نشان می‌دهد امر بر وی مشتبه شده و متوجه شرایط خود نیست ، مانند مگسی که برای عقابی اربده‌کشی کند.

از ابتدای کنار رفتن مالکی دستگاه رجوی چنان شور و هیاهویی به پا کرد و این جابه‌جایی در قدرت را نشانه شکست حامیان مالکی نامید که انگار متوجه نبود حیدرآبادی هم عضوی از اعضای حزب‌الدعوه است که با ایران رابطه قدیمی و پایداری دارد و العبادی هم با انتخاب ایران به عنوان اولین مقصد سفر برون‌مرزی خود بر این مسأله صحه گذاشت و پس از او دیگر مسئولین عراق از ایران به عنوان اولین ناجی عراق از مهلکه داعش نام بردند.



گویی او در توهمات خود چنین محاسبه کرده است که محقق شدن یکی از مواردی که گفته شد می‌تواند به همگان ثابت کند که وی در موضع اقتدار ایستاده و پس از مدت‌ها گروهکش از انفعال در آمده است.

گرچه با وجود حضور فعال سردار سلیمانی در عراق و سوریه، افزایش سطح ارتباط دولت‌های ایران و عراق پس از شروع به کار العبادی، رفت‌وآمد مسئولین بلندپایه دو کشور و اذعان تحلیل‌گران منطقه و جهان به نفوذ ایران در عراق و خاورمیانه جان دوباره یافتن گروهک منافقین به باور احدی در نخواهد آمد، اما رجوی برای اثبات این مدعا و باوراندن آن به خودش هم که شده، بر سر جان اعضایش در لیبرتی قمار می‌کند، قماری که احتمال پیروزی در آن نیست.

**درخواست جدید اسکان
منافقین در آمریکا که با
موافقت مخالفت‌گونه دولت
آمریکا مواجه شده است
تحرک جدید رجوی
است. این درخواست وی
که با قبول آمریکا به شرط
اعلام برائت اعضاء از
عضویت در این گروهک
همراه بود تیر دیگری بود
که سرکرده فراری منافقین
در تاریکی رها کرد و باز
هم به سنگ خورد.**

که هر کدام از طرفین بخواهد با اشتباهی نتیجه بازی را به طرف مقابل واگذار کند و خود در جایگاه بازنده بنشیند، چرا که این کار از سوی غربیان به معنای پایان راه مذاکره است.

اما درخواست جدید اسکان اعضای منافقین در آمریکا که با موافقت مخالفت‌گونه دولت آمریکا مواجه شده است تحرک جدید رجوی است.

این درخواست وی که با قبول ایالات متحده به شرط اعلام برائت اعضاء از عضویت در گروهک منافقین همراه بود تیر دیگری بود که سرکرده فراری منافقین در تاریکی رها کرد و باز هم به سنگ خورد.

اما این اتفاق از دو جهت شکست برای تشکیلات رجوی محسوب می‌شود. اول آنکه عقب‌نشینی آشکار رجوی نشان از ناقابل بودن جان هم‌قطارانش از دید او دارد و دوم آنکه این خبر خوبی است برای اعضای ناراضی که دنبال رهایی از دست سرکرده خود می‌باشند.

این اتفاق به مرور موجی از فراری‌ها و پناهنده‌ها به ایالات متحده را در پیش خواهد داشت و گام بزرگی در فروپاشی گروهک خواهد بود.

اما این عملکرد سرکرده گروهک چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

اینکه رجوی پس از مدتی با صدای خود از پناهگاه‌هایش پیامی می‌فرستد و پس از سال‌ها دوباره به خود جرأت تهدید کردن می‌دهد ناگفته پیداست که یا توهم بهبود شرایط دارد و یا به شدت سعی دارد به طرف خود نشان دهد شرایط برای او و گروهکش تغییر خواهد کرد و به حالت عادی و پیش از سقوط صدام باز خواهد گشت.

ریاض و ... دعوت به عمل آورده و هدایایی نیز به او داده است .

لازم به یاد آوری است معمولاً بعد از مرگ روسای عرب که ماهیت شان برای هیچ کسی پوشیده نیست و اینکه همه وابسته به امریکا هستند خیلی از زد و بندهای پنهانی به دنبال حادثه های مشابه پرده بر می دارد در همین رابطه لازم است اشاره شود در دهه هفتاد هم ملاقاتی پنهانی با ملک حسین پادشاه اردن ، کسی که دستش در کشتار سپتامبر سیاه به عنوان یک لکه ننگ وجود داشت ، رو شد که خبر ملاقات مریم قجر با ملک حسین پادشاه اردن هم پس از مرگ وی انتشار یافت .

البته رجوی نیز در دهه شصت و در زمانی که ایران با عراق در جنگ بسر می بردند به بهانه زیارت ، سفر چند روزه به عربستان داشت و در این مدت وی میهمان ویژه ملک عبدالله در کاخ ریاست جمهوری بود .

مریم قجر در پیامش به این مطلب اشاره نکرد در حالی که رابطه با عاملین کشتار و کشورهای که تروریسم را در منطقه می پروراند مایه شرمساری است .

در پس این پرده ها رابطه هایی نهفته است و تاریخ قضاوت خواهد کرد در این مورد باید گفت وقتی یک گروه تروریستی با شیوخ مرتجع منطقه رابطه برقرار می کند فقط سیاسی نیست و در پشت این قضیه مسئله کمک مالی نیز نهفته است و می توان



مرگ ملک عبدالله همراه با اعترافات جدید

انجمن نجات مرکز مازندران ، پنجشنبه

۹ بهمن ۱۳۹۳

مریم قجر به دنبال رابطه شوهرش با پادشاه عربستان پیام تسلیتی را به مناسبت درگذشت پادشاه عربستان سعودی با یاد آوری از مواضع به اصطلاح شجاعانه ملک عبدالله ، در مسائل مربوط به جهان عرب و اسلام !! و به خصوص مواضع او علیه سیاست ها و دخالت های ایران در منطقه را ستود و یاد آور شد که رویکرد مقابله و قاطعیت در برابر ایران بیش از پیش تقویت شود .

مریم قجر با تأکید بر دوستی ملک عبدالله با شوهر دومش و نامه ها و دعوتهای مکرر او به ریاض و مکه و مدینه و کازابلانکا در دوران ولیعهدی اش را مورد ستایش قرار داده و ابراز امیدواری کرد که این سیاست های ضد ایرانی بیش از پیش تقویت و آرزوی پیشرفت و موفقیت کرد ، مریم قجر در این پیامش از زد و بندهای شوهرش با ملک عبدالله طی سی سال گذشته خبر می دهد و اعتراف می کند که ملک عبدالله بارها از وی برای سفر به



گروه تروریستی داعش امتداد منافقین در عراق است

بنیاد هایلیان ، ۲۱ بهمن ۱۳۹۳

فؤاد الدورکی عضو ارشد ائتلاف دولت قانون در گفتگو با خبرنگار هایلیان در بغداد گفت: حضور عناصر گروهک مجاهدین در عراق قانونی نبوده و نیست و این گروه در کشتار انتفاضه شعبانیه سال ۱۹۹۱ مردم عراق نقش داشته است.

این نماینده سابق مجلس با بیان اینکه عراق تاکنون توانسته است ۶۰ درصد عناصر این گروهک را اخراج کند از تلاش های کشورش برای تکمیل تصمیمات اتخاذ شده توسط این کشورها برای پذیرش دیگر عناصر این گروهک خبر داد. الدورکی مجاهدین را متهم به همکاری با شبکه تروریستی القاعده پس از سرنگونی صدام کرد و بار دیگر بر جنایات این گروه در سرکوب و کشتار ملت عراق قبل و پس از سرنگونی رژیم بعثی تأکید کرد.

این عضو پیمان ملی عراق با توصیف مجاهدین به امتداد گروه تروریستی داعش گفت: مجاهدین حتی در صورتی که حضوری مسالمت آمیز در کشور داشته باشند وجودشان در اینجا غیرقانونی است تا چه رسد به آنکه در حال حاضر درخواست سلاح کرده اند.

الدورکی افزود: مجاهدین با شیطان و همه گروه های تروریستی به ویژه داعش همکاری می کند این گروه قصد دارد تا پروژه آمریکا و صهیونیسم را در منطقه اجرا کند و این موضوع تأثیر ناگواری بر امنیت عراق خواهد داشت.

رابطه این را در ولخرجی های بی حساب و کتاب مریم در کنفرانس های مختلف در اروپا و دادن پول های کلان به لابی های غربی فرقه دریافت .

چرا مریم قجر بعد از مرگ پادشاهان منطقه همانند ملک حسین و ملک عبدالله به تعریف و تمجید آنان می پردازد؟

چرا تا وقتی پادشاه عربستان زنده بود نامه حمایت وی از رجوی را علنی نکرده است ؟

آیا علت این مسئله نمی تواند برای نشان دادن سرسپردگی بیشتر به پادشاه جدید و دریافت دلارهای نقدی از اربابان جدید باشد ؟

مریم قجر برای اینکه به اربابان جدید نشان دهد که هم چنان کینه تیزی علیه مردم ایران ادامه خواهد داد سعی نمود که رابطه بسیار خوب شوهرش را به ارباب جدید گوشزد کند .

اعتراف به رابطه های پشت پرده رجوی ها با عربستان سعودی ، بار دیگر حقانیت افشاگری جادشادگان را اثبات می کند ، همسوئی فرقه با سیاست های ضد ایرانی حاکمان و سران قبائل و عشایر عرب بیانگر مواضع پلید آنها و دشمنی آنان با مردم ایران است و در طی سی و پنج سال گذشته فرقه از هیچ جنایتی در این راستا فرو گذار نکرد .

محمد رضا گلی اسکاردی



مریم قجر و شهید نامیدن قاضی نیسمان برای نزدیکی به صهیونیست ها

انجمن نجات مرکز مازندران ، یکشنبه
۱۲ بهمن ۱۳۹۳

مریم قجر برای اینکه همسویی خود را بطور آشکار به صهیونیست ها نشان دهد قاضی آرژانتینی کشته شده را در زمره شهدا!! قرار داده و عنوان می نماید :

دکتر آلبرتو نیسمان نه تنها شهید مردم آرژانتین ، بلکه شهید صلح و بشریت در مقابله با تروریسم است. علاوه بر این او به طور خاص در ردیف شهیدان مردم و مقاومت ایران علیه بنیادگرایی و تروریسم برخاسته از آن قرار دارد.

بعد از چند روز از خودکشی قاضی ، دم خروس دروغ های مریم قجر بیرون زده و برای اینکه سرسپردگی خودش را به صهیونیست ها نشان دهد خبر فرار خبرنگار دامیان پاختر از کشور آرژانتین را به اسرائیل که همه خبرگزاری آن را انعکاس دادند و در سایت های خود فقط اشاره به این دارد که این خبرنگار فرار کرده است و اصلاً اینکه این فرد به اسرائیل گریخته را عنوان نمی کند .

در قدم بعدی برای نزدیکی بیشتر مریم قجر در اوج وقاحت این قاضی را شهید!! نامگذاری می کند البته این موضعگیری باعث تعجب کسی نیست و مسخره تر اینکه او را شهید صلح و بشریت هم نامگذاری می کند!!

سؤال این است که چرا این خبرنگار برای حفظ

جانش به اسرائیل رفته است ؟
آیا این خبرنگار نمی تواند در همکاری با سازمانهای اطلاعاتی صهیونیست ها این اقدام را کرده باشد.
مرگ این قاضی چه ربطی به شما جانیان دارد که اینگونه سعی دارید از وی قدیسی ساخته تا بتوانید نزدیکی خود را به صهیونیست ها نشان دهید؟
از کی تا حالا یک فرد وقتی دست به خودکشی می زند نام شهید!! بر او نهاده می شود ؟
وقتی مریم این گونه در مورد فردی که دست به خودکشی زده و نام شهید بر او می نهد نشان از اوج حسیض و درماندگی فرقه می باشد که مجبورند برای اتهام زنی به حکومت ایران به هر دستاویزی چنگ بزنند .

وقتی تروریست ها نام کشته های خود را شهید عنوان می کنند از سران فرقه هم جز این انتظاری نیست قاضی که دست به خودکشی زده را شهید بنامد تا بتوان از وی برای مطامع کثیف خود سوء استفاده کند .

مریم قجر باید مطمئن باشد که صهیونیست ها بعد از اینکه زمان مصرف شان به پایان برسد آنان را به گوشه ای پرت خواهند کرد.



مصاحبه با آقای حاجی محمد مسیح

انجمن نجات مرکز یزد، چهارشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۳

انجمن نجات بمنظور برقراری ارتباط بیشتر با خانواده ها و به جهت آگاهی بخشیدن آحاد ملت ایران و بخصوص توجیه جوانان با انواع دام هایی که فرقه مجاهدین در سر راه آنها گسترانیده و در راستای اهداف و وظایف محوله، بطور مستمر طی انجام مصاحبه و گفتگوها با خانواده هایی که فرزندان آنها در دام فرقه رجوی گرفتار شده اند اقدام می نماید در ادامه این گفتگوها این بار میزبان خانواده ای هستیم که تعدادی از بستگان آنها در عراق و پادگان لیبرتی حضور دارند.

یقیناً اعمال جنایاتکارانه گروه مجاهدین که در حق ملت ایران روا داشته برکسی پوشیده نیست و هدف انجمن نجات از انجام چنین گفتگوهایی کنار زدن نقابی است که سران آنها خود را در پشت آن پنهان کرده و افشای جنایات بی شمار آنها از زبان خانواده هاست.

ظلم و ستمی که به جوانان این مرز و بوم روا داشته و هر دفعه با نیرنگی جدید و متفاوت با قبل آنها را در چنگال اهریمنی خویش اسیر و گرفتار نموده، آنهایی که ریشه های مهر و عطوفت انسانی در وجودشان خشکیده و تاکنون سعی بر آن داشته و دارند تا اسیران در چنگال خود را نیز عناصری فاقد مشاعر انسانی پرورش دهند تا از این طریق بتوانند چند صباحی بیشتر آنها را همچون عروسکهای خیمه شب بازی هر طوری که دوست دارند

برقصانند.

متن مصاحبه ای را که در تاریخ ۹/۱۰/۹۳ با آقای حاج محمد مسیح صورت گرفته از نظر خواهید گذراند.

جناب آقای مسیح در ابتدا از اینکه با وجود کهولت سن و ناتوانی جسمانی دعوت انجمن نجات را برای انجام این گفتگو اجابت نمودید کمال تشکر را دارم، امید است این مصاحبه ها و گفت و شنودها چراغ راهی باشد فرا روی جوانان این مرز و بوم.

با توجه به وضعیت شما قصد مزاحمت زیادی برای شما نداریم:

خواهشمند است در ابتدا با توجه به اینکه تعدادی از اعضای خانواده جنابعالی از جمله دختر و پسر داماد و نوه از اعضای فرقه هستند و در عراق و خارج از کشور بسر می برند بفرمایید که از اعضای خانواده خود چه خبر و اطلاع جدیدی دارید؟

هیچ اطلاعی جدیدی از آنها در دست نیست و چندین سال است که از آنها بی خبرم نه تلفنی و نه نامه ای از آنها نیست و ندارم و حتی نمی دانم در عراق هستند و یا اینکه عراق را ترک کرده اند کاملاً بی اطلاعم.

سوال: آیا شخص دیگری از بستگان شما در عراق حضور دارد؟

بلی برادرم محمدحسین نیز در عراق است. البته این را اضافه کنم که اطلاع ندارم که الان کجا هستند حتی در مورد فرزندان و اطلاعی که من از آنها دارم مربوط به سالهای دوراست و اینکه آیا هم اینک هم در عراق باشند یا خیر اطلاع جدیدی



ندارم.

سوال: جناب مسیح بفرمایید آخرین خبر و اطلاعی که از بستگان خویش دارید مربوط به چه زمانی است؟

خیلی وقت است که از آنها هیچ اطلاعی نداریم چون ما که نمی توانیم با آنها تماسی داشته باشیم آنها گاهی اوقات آنها هم چندین سال پیش تماس تلفنی می گرفتند ولی الان سالهاست که از آنها بی خبر و خبری از آنها نداریم.

سوال: جناب مسیح لطفاً برای خوانندگان ما بفرمائید وضعیت حال و حاضر گروه را چگونه ارزیابی می کنید؟

یک کلام و آن آخر خط این فرقه است دیگر همه راه ها را امتحان کرده اند و به نقطه پایان خویش رسیده اند در این سه دهه فعالیت و باصطلاح مبارزه راهی نبود که نرفته باشند.

بیش از سی سال است که گروهی از جوانان این مرز و بوم را به عناوین مختلف در اسارت خود نگاه داشته و نتیجه آن به هیچ جایی ختم نشده است و فقط و فقط عمر این جوانان تباه شده است. و عمر گران خویش را در راهی صرف کردند که هیچ نتیجه ای در بر نداشته و نخواهد داشت و در حال حاضر بقول معروف نه راه رفت دارند و نه راه برگشت.

پناه آوردن به دامن ابر قدرت ها و بدتر از همه صدام، اوکه با پشتیبانی جهان استکبار تمام عیار به جنگ ملت ایران آمده بود دست همکاری فشردند و اگر وجه ای در بین مردم داشتند با اینکار خود آن

را از بین بردند، حالا شما بگو آنها در کجا هستند ارزش آنها برای قدرتی مثل آمریکا از ارزش صدام که بیشتر نیست، آمریکا در نهایت کار وقتی دید صدام مهره سوخته است با او چه رفتاری داشت؟ و سرانجامش چه شد؟ صدام مثل اناری بود که آب آن را گرفته و تفاله اش را بدور انداختند.

بنابراین وضعیت آنها بهتر از صدام نخواهد بود و تا موقعی که آمریکا و برخی کشور های اروپایی بتوانند از فرقه رجوی بعنوان حربه فشار ضد ملت ایران استفاده کنند دارای ارزش هستند و بعد از آن فاقد هیچ ارزشی نمی باشند.

فقط چیزی را که آنها بدست آوردند پرونده سیاه و قطوری از جنایت و خیانت و عمر هدر رفته جوانان این مرز و بوم است.

سوال: جناب مسیح اخباری که هم اینک از وضعیت فرقه دارید از کجا کسب می کنید؟ اهم اخباری که هم اینک از طریق رسانه های عمومی پخش می شود بعلاوه بر آنچه که بطور اختصاصی در ماهنامه انجمن نجات و نشریه داخلی منتشر می شود مورد استفاده قرار می گیرد.

سوال: جناب مسیح بفرمایید خواسته شما بعنوان پدری که هم اینک چند تن از فرزندانش در عراق حضور دارند از مجامع بین الملل چیست؟

ببینید من متأسفانه بدلیل کهولت سن و ناتوانی که خود شاهد آن هستید تا بحال موفق به دیدار با نمایندگان صلیب سرخ و دیگر مجامع حقوق بشر که در ایران حضور دارند نشده ام اما این را



اسم سازمان خود را سازمان بشر دوستانه نگذاشته اند؟ و مگر در این راه تلاش نمی کنند؟

پس چرا دست بکار نمی شوند؟ چرا از خود نمی پرسند به چه دلیل این خانواده ها بایستی از هم جدا بمانند؟

حداقل کاری که می توان انجام داد این است که می توان مقدمات دیدار خانواده ها را با هم فراهم کرد.

سوال: جناب مسیح راهکار جناب عالی برای تعیین تکلیف نهایی افراد اسیر در لیبرتی و پایان دادن به تالامات روحی خانواده ها چیست؟

به نظر من بعد از فروپاشی پادگان اشرف و انتقال افراد به پایگاه لیبرتی این امکان وجود دارد که خانواده ها بتوانند با فرزندان خویش دیداری آزادانه داشته باشند و آنهایی را که تمایل به بازگشت دارند مقدمات بازگشت آنها را فراهم کرد تا بحال این امکان وجود نداشته است که خانواده ها بتوانند با بستگان خود بطور آزاد دیدار داشته باشند و اگر این کار صورت بگیرد و آنها فشاری را بر خود حس نکنند و بدانند که می توانند برای یکبار هم که شده برای خود تصمیم بگیرند قطعاً اکثر آنها بازگشت به آغوش ملت را انتخاب خواهند کرد.

چونکه برای همگان روشن است که این گروه به آخر خط خویش رسیده و هر روز برای فرار از این منجلاب خود ساخته تلاشی مذبحانه را انجام

می گویم که در کجای جهان چنین رفتاری مشاهده شده که هم اینک از مجاهدین سر زده و تاکنون هم ادامه دارد؟

چرا بایستی فرزندان من در حصار همانند لیبرتی زندانی باشند؟
چرا من بعنوان پدر آنها امکان دیدار با فرزندانم را ندارم؟

چگونه است که آنها نمی توانند با دنیای خارج خود تماس برقرار کنند؟

چرا بایستی فرزند از پدر و پدر از فرزند خویش جدا باشد؟

پاسخ این پرسش ها را چه کسی می دهد و چه کسی باید جوابگو باشد؟

مگر مسبب اینهمه گرفتاریها و مصیبتها کسی جز سران این فرقه است؟

آیا واقعاً کسانی که در این پادگان محبوس شده اند با خود فکر نمی کنند بهای سنگین این همه سالهای گرانبهای عمر را به پای چه هدر داده اند؟ و جوانی خویش را فدای چه راهی کرده اند؟
و نتیجه آن چه شده است؟

اما آنها (رهبران فرقه) نیروهای خود را طوری تربیت کرده اند که از خود سوالی نپرسند و حق سوال از خود را نداشته باشند.

بنابراین در پاسخ به پرسش شما بایستی بگویم که خواسته ای که در حال حاضر از مجامع بین الملل، حقوق بشر و صلیب سرخ داریم این است که به این تالامات روحی ما پایان دهند.

ما که چیز بزرگی از آنها نمی خواهیم. مگر آنها



می دهد غافل از اینکه هرچه بیشتر دست و پا بزند بیشتر در باتلاق خویش فرو خواهد رفت .

پس باید کاری برای آنها که خواهان بازگشت هستند کرد.

سوال: جناب آقای مسیح بعنوان آخرین سوال لطفاً میزان رابطه دفتر انجمن نجات با شما و بالعکس را چگونه می بینید و چه انتظاری و یا پیشنهادی برای آن دارید؟

در این چند سالی که دفتر انجمن نجات تاسیس شده دست بکاری بس بزرگ زده همکاران شما بخوبی ما را درک می کنند و رابطه تنگاتنگی با خانواده ها برقرار کرده اند.

با ارسال ماهنامه نجات و نشریه داخلی که به حق مطالب جالب و در خور توجهی در آن گنجانده شده در آگاهی بخشیدن خانواده ها نقش داشته و مقدمات حضور خانواده ها را در بعضی از همایشها فراهم ساخته اند که جای تقدیر و تشکر دارد.

جناب آقای مسیح در پایان بار دیگر از اینکه دعوت دفتر انجمن نجات یزد را اجابت نمودید تشکر می کنیم و آرزو داریم بزودی زود بار دیگر شما را در جمع فرزندان دور از خانه ببینیم.

بنده هم تنها آرزویی که به دل دارم و امید آن دارم که قبل از رحیل از این سرای فانی بدان نائل شوم دیدار فرزندانم است.

با تشکر و سپاس فراوان

ببینید من متأسفانه بدلیل کهولت سن و ناتوانی که خود شاهد آن هستید تا بحال موفق به دیدار با نمایندگان صلیب سرخ و دیگر مجامع حقوق بشر که در ایران حضور دارند نشده ام اما این را می گویم که در کجای جهان چنین رفتاری مشاهده شده که هم اینک از مجاهدین سر زده و تاکنون هم ادامه دارد؟

چرا بایستی فرزندان من در حصارى همانند لیبرتی زندانی باشند ؟

چرا من بعنوان پدر آنها امکان دیدار با فرزندانم را ندارم ؟

چرا بایستی فرزند از پدر و پدر از فرزند خویش جدا باشد؟

پاسخ این پرسش ها را چه کسی می دهد و چه کسی باید جوابگو باشد؟

آیا واقعاً کسانی که در این پادگان محبوس شده اند با خود فکر نمی کنند بهای سنگین این همه سالهای گرانبهای عمر را به پای چه هدر داده اند؟

و جوانی خویش را فدای چه راهی کرده اند و نتیجه آن چه شده است؟

کند و او را حتما راضی به بازگشت خواهد نمود .
در ضمن از مادر پیرش نقل قول نمود که او گفته
است از این به بعد حقوق ماهیانه خود را بیشتر
پس انداز می کنم تا وقتی مجید به قائمشهر آمد
جشن عروسی بزرگی برایش بگیرم .
در ادامه گفت از وقتی که مادرش این خبر را شنیده
دیگر آثار بیماری در او کمتر مشاهده می شود و
انگیزه دیگری پیدا کرده است انگار مادرم دو باره
زنده شده است .

خدا رجوی را لعنت کند که چه بر سر خانواده ما
آورده است .

حال رجوی فرییکار با این پدران و مادران پیر که
انگیزه بالایی برای آزاد سازی فرزندانشان از چنگال
او دارند چه خواهد گفت ؟

تا رها سازی کامل همه اسرای فرقه زمانی باقی
نمانده است و این امیدواری را باید در سایر
خانواده ها زنده نگهداشت تا رجوی پلید بداند که
آنان انگیزه بالایی برای رهایی همه اسیران از
تشکیلات جهنمی وی دارند .



خدا را شکر که فرزندم از جهنم رجوی در عراق نجات یافت

انجمن نجات مرکز مازندران ، دوشنبه ۱۵
دی ۱۳۹۳

وقتی خبر انتقال مجید محمدی گل افشان اسیر
فرقه رجوی از عراق به کشور آلبانی را به برادرش
رشید دادم او خیلی خوشحال شد و عنوان نمود که
همین الان به مادر پیرم خبر خواهم داد که مجید
از جهنم رجوی جنایتکار نجات پیدا کرده است .

او بعد از چند روز به دفتر انجمن آمده تا پیام
مادرش که به نفرات انجمن تبریک گفته را برساند
و عنوان نمود که بالاخره فرزندم از جهنم رجوی در
عراق نجات پیدا کرده است و الان هم انتظار این
را دارم که به کشور آلبانی رفته تا با فرزندم مجید
ملاقات کنم و او را به نزد خود و دیگر اعضای
خانواده برگردانم .

برادرش رشید که از خوشحالی دیگر سر از پا
نمی شناخت عنوان کرد که می خواهد به همراه
مادرش به کشور آلبانی رفته تا با برادرش صحبت



خاطره ای از تحویلدهی سلاح به قوای اشغالگر امریکایی

پور احمد ، انجمن نجات ، مرکز گیلان ،
۱۵ دی ماه ۱۳۹۳

در سال ۲۰۰۳ فرقه رجوی در حالیکه فقط ۴ هزار نفر عضو داشته است الان در سایت ایران افشاگر مدعی شده است " آمریکا طبق اسناد امضاء شده ۲۰ هزار سلاح از مجاهدین گرفته است که ۱۷ هزار قطعه آن سلاحهای انفرادی و ۳ هزار قطعه آن سلاحهای سنگین بوده است "

با یک حساب سرانگشتی یعنی هر عضو مجاهدین ۵ سلاح انفرادی و یک سلاح سنگین داشته است !

جهت اطلاع مخاطبانم باید بگویم که این محاسبه حول خودروها و زرهی های اهدایی صدام به رجوی هم صدق می کند یعنی کمیت آماری آن بسا و بسا بالاتر از استعداد نیرویی تشکیلات رجوی در عراق بوده است. از این که بگذریم وقتی مطلب فوق الذکر مندرج در سایت ایران افشاگر رجوی را خواندم خاطره ای از تحویلدهی انبان سلاح و مهمات و تجهیزات و خودروهای زرهی و غیرزرهی و تانکها و سایر ادوات جنگی ساخت روس (شرقی) اهدایی صدام به رجوی در ذهنم متبادر شد که بد نیست باهم مروری بدان داشته باشیم .

سال ۲۰۰۳ صاحبخانه که عوض شد و مجاهدین با برافراشتن پرچم سفید (تسلیم و خیانت و مزدوری) خواستند که در یوغ امریکای عزیز باشند باید عرض کنم که دستکم نیروهای از همه چیز بی خبر و اغفال شده واقف نبودند که روزی هم باید سلاحها و ادوات جنگی گرم که بقول رجوی ناموس مجاهدخلق انگاشته می شد را دو دستی تحویل صاحبخانه جدید بدهند. من در آن مقطع با

رده تشکیلاتی MO و رده نظامی فرمانده یکان پدافند از اعضای شورای مرکزی سازمان بودم . رده های تشکیلاتی و نظامی و حتی شورای مرکزی سازمان تماما دهن پرکن بودند و مطلقاً با سازمان کاریک ارتش کلاسیک تطابق نداشت فی المثل بودند فرمانده یکان مهندسی و پدافند و مخابرات و ... که اصلاً نیرو نداشتند و استعداد یکان همان یک نفر بود که در رأس یکان قرارداشت !! و چون من بقول خودشان مسئولیت پذیر بودم در یکان پدافند. ۳ نفر نیرو تحت مسئولیتم بودند و الباقی برای حل و فصل امورات یکان که توضیح خواهم داد تحت امری گرفتم . حال می خواهم بگویم که من و یکانم چه تعداد سلاح و خودرو و مهمات و تجهیزات داشتیم .

سلاح فرمانده یکان که من باشم دولول ۲۳ م . م سوار بر خودروی شنی دارشلیکا بود که قاعدتاً شلیکا ۴ نفر می طلبد یکنفر فرمانده ؛ یکنفر راننده ؛ یکنفر نفر آتش یا شلیک و نفر چهارم هم محاسب .

در حالیکه رسماً این سلاح که خود نوعی تانک محسوب می شد فقط متعلق به من بود.

(در مجموع ۳ دستگاه شلیکا در عملیات مشترک صدام و رجوی در مهران به غنیمت گرفته شده بود که کل دارایی سلاح پدافندی ارتش رجوی محسوب می شد) . رضا سلامی به اصطلاح معاون یکان بود که خود ۲ قبضه سلاح ۲۳ م.م سواربرخودروی زرهی شنی دار MTLB و ۲ قبضه سلاح ۱۴۰۵ م . م داشت که برای هر قبضه آن یک خودروی جیب لندکروز در اختیارداشت.

(مطابق سازمان کار کلاسیک این خودروی شنی دار حامل سلاح پدافندی می باید ۴ نفر خدمه داشته باشد یعنی فرمانده ؛ راننده ؛ نفر شلیک و



نفر محاسب (ولیکن معاون یکانم به تنهایی مسئولیت همه را یک تنه پذیرفته بود!).

نفر سوم یکان عباس فرجی بود که فرماندهی یک قبضه به ایشان محول شده بود ولیکن ایشان نیز به تنهایی ۴ قبضه سلاح پدافندی ۱۴۰۵ م.م در اختیار داشت که دو قبضه آن سوار بر خودروی جیب لندکروز بود و دو دستگاه خودروی جیب لندکروز دیگر داشت که در لحظه ضروری عملیات سرنگونی! می بایست آن سلاحها را بکسل می کرد!

نفر چهارم یکانم علی نور بود که اندک شیرین عقل می نمود و سوژه ثابت جلسه عمومی رجوی نقش کمدی داشت که سایرین از جمله زوجین رجوی را حسابی بخندانند ولیکن حواسش جمع بود و می فهمید که چه می گوید.

یکبار در جلسه عمومی رجوی که اندر محاسن انقلاب خواهر مریم و مسئولیت پذیری اعضا خصوصاً خواهران بحث داغ شده بود علی نور بدور از کنترل حقیر پشت میکروفن رفت و در ارتباط با بحث مطرحه با لحنه خیلی روستایی و شیرین لری گفت :

برادر، من خدمت شما خیلی سلام دارم . من از خواهر فاطمه خیلی انگیزه می گیرم و خیلی هم مسئولیت پذیر شده ام . واقعاً خواهر فاطمه الگوی همه خواهران در مناسبات است.

رجوی که احمق تشریف داشت به گمان خودش که گویی علی نور دارد از فاطمه نامی از خواهران انقلاب کرده مریم در مناسبات صحبت و دفاع می کند به وجد آمد و در تشویق علی نور گفت : باریکلا علی نور. به تو می گویند برادر انقلاب کرده .

همینطوری از خواهران شورای رهبری دفاع کن . راستی اینهمه که از خواهر فاطمه دفاع کردی آن خواهر انقلاب کرده ؛ فرمانده یکان تو است ؟ علی نور با خونسردی جواب داد نه برادر.

فرمانده مستقیم من برادر رضا سلامی است و منظورم از خواهر فاطمه همان فاطمه زهرا (س) است که همسر امام علی (ع) است !! (خیط شدن رجوی و انفجار خنده حضار چند هزار نفری).

داشتم می گفتم که نفر چهارم یکانم علی نور بود که هم راننده خودروی شنی دار MTLB تحت مسئولیت رضا سلامی بود و هم دو قبضه سلاح پدافندی ۱۴۰۵ م.م داشت (رجوی خائن همیشه مزورانه و از سر اغفال اعضا می گفت هر عضو مجاهد خلق باید ده برابر و بیشتر و بیشتر بار بردارد و مسئولیت بپذیرد!)

در این برهه یعنی بازگشت از پراکندگی و اجتماع در قرارگاه ذاکری (فیلق دوم صدام) بودیم که زهره اخیانی فرمانده محور عملیاتی وقت که در جلولا اقامت داشتیم جمیع فرماندهان تا سطح فرمانده یکان را در اتاق فرمانده فیلق دوم که حال اتاق کارش شده بود را احضار کرد.

از کشکیات و خزعبلاتش که بگذریم اصل حرفش این بود که بچه ها آماده باشید که می خواهیم تمام سلاحها و ادوات جنگی خود را تحویل صاحبخانه جدید بدهیم و اینکه نگران سلاحهای مستهلک شرقی خود نباشید چونکه در عوض صاحبخانه می خواهد دستگاه ارتش ما را به سلاحهای غربی تسلیح کند!! ضمن اینکه برادر به تک شما فرماندهان سلام رسانده و خاطرنشان کرده که سلاح (سابقاً ناموس تلقی می شد) برایم مهم نیست بلکه حامل سلاح بریم مهم و ارزنده است !!



هشدار درباره حمایت تسلیحاتی واشنگتن از گروهک مجاهدین

پایگاه المسلمه ، ۲۶ بهمن ۹۳

به گزارش گروه بین الملل خبرگزاری تسنیم به نقل از پایگاه المسلمه ، یکی از سیاستمداران کُرد فیلی گفت : گروه های مقاومت اسلامی عراق و نیروهای مردمی ، دولت را مجبور به اتخاذ تصمیم اخراج اعضای گروهک مجاهدین از کشور خواهند کرد.

وی با اعلام اینکه " این گروهک از آمریکا خواسته است که مجدداً آن را تسلیح کنند تا بتوانند از خود دفاع کنند " افزود : این درخواست قدیمی است که ما را مجبور به واکنش مناسب خواهد کرد.

تحسین الفیلی درباره موضع دولت عراق در خصوص خواسته های گروهک مجاهدین تأکید کرد : حضور مقاومت و گردانها و نیروی مردمی سبب می شود که دولت بتواند تصمیم درست اتخاذ کند.

اعضای این فرقه تروریستی که در اردوگاه لیبرتی در نزدیکی فرودگاه بین المللی بغداد به سر می برند و از سال ۲۰۱۱ به این اردوگاه منتقل شده اند از دولت آمریکا درخواست حمایت کرده اند.

مردم عراق به دلیل جنایت این گروهک علیه ملت ایران و عراق خواستار اخراج آنها از خاک این کشورند.

پس زودی دست به کار شده و با توجیه اعضای تحت مسئولیت تان این پروژه را به نحو احسن به اتمام برسانید.

حال شما عزیزان تصور بنمایید که در مجموع فقط ۲۰ هزار سلاح انفرادی و جمعی به انضمام انبان خودروها و تانکها و مهمات و تجهیزات کلان اهدایی ۲۰ ساله صدام ملعون را چگونه و با چه مکانیزمی باید بتوسط ۴ هزار آدم که نصفی از آن سالخورده مریض و فاقد مینیمم پتانسیل نظامی هستند جابجا کنند!!?

جالب توجه اینکه دستور اکید آمده بود که در آن پروژه رزمندگان مطلقاً نباید به سلاح انفرادی تجهیز شوند چرا که تهدید این است که زودی عصبانی شوند و امریکاییها را به رگبار ببندند و کار دست ما بدهند!!?

خلاصه با هر مشقاتی بود منطقه ای که خود امریکاییها مشخص کرده بودند با صرف چندین روز انرژی و تکرار آمد و شد به آن منطقه پروژه به اتمام رسید و تمام ارتش رجوی در یک لحظه بتوسط بالگردهای امریکایی منفجر و دود شدند و ارتش رجوی با از دست دادن سلاح بی ناموس شد!!

حال پس از بیش از یک دهه از آن واقعه مجدداً رجویها نابخردانه آدمهای مسخ شده مقیم لیبرتی را نوید می دهند که " امریکای خوب " با توجه به بحران منطقه خصوصاً بلبشوی عراق می خواهد ما را با سلاحهای مدرن غربی تسلیح کند!!!!!!...

زهی خیال باطل و تف بر رجوی دروغپرداز که با تلف کردن عمر مشتی اغفال شده اسیر در زندان لیبرتی ؛ در سوراخ موش سخیفانه روزگار می گذراند. (پوراحمد)



بصیرت باز یافته

انجمن نجات مرکز گیلان ، شنبه

۱۱ بهمن ۱۳۹۳

خاطرات عضو پیشین مجاهدین - علی پور احمد

ورود به جلسات انقلاب ایدئولوژیک

متعاقب بیانیه شورای مرکزی سازمان حول رهبری نوین ، پیشتر جلسات مربوط به آن شروع شده بود که با بحث رفع ابهام عجلتاً به تأخیر افتاده بود.

بعد از داستان کذایی رفع ابهام من هم وارد این بحث ها شدم و هرکسی می بایست با هضم آن بحث آن را تأیید می کرد و به اصطلاح عبور داده می شد و از آن پس متناسب با رده تشکیلاتی ابلاغ شده در موضع کاری جدید سازماندهی می شد. بودند کسانی که در آن مقطع تن به مزخرفات رجوی ندادند و با خروج از فرقه رجوی در صف مخالفان و منتقدان رجوی درآمدند.

در آن مقطع در اثر القائاتی که صورت می گرفت من هم با تأیید موضوع با رده تشکیلاتی ام ان (معاون مسول نهاد) در قسمت پشتیبانی پایگاهی واقع در شهرهای رانیه و قلعه دیزه عراق و منطقه مرزی سونه سازماندهی شدم و مسئولیت گرفتم .

در این مقطع اولین بار بود که هم پیمانی تمام و کمال سازمان با مخابرات و استخبارات صدام را به عینه دیدم و در موضع خرید و مجموع تردهایی که به قلعه دیزه و رانیه و سایر شهرهای عراق داشتم ، در پست های بازرسی هیچگونه مشکلی نداشتیم و شرطه های عراقی به محض مشاهده خودروی مجاهدین که از جماعت رجوی هستیم ، بدون سوال و جواب و درعین حال با استقبال اجازه عبور می دادند و مجاز بودیم که آزادانه و با تسلیح به سلاح های سبک و نیمه سنگین در سطح شهر و مناطق مرزی تردد بکنیم .

تشکیل تیم جنگل

فروردین سال ۱۳۶۵ در پایگاه ابراری واقع در شهر سلیمانیه در تیم جنگل سازماندهی شدم. مسئولیت این تیم را امرالله ضیایی (رشید که در عملیات مرصاد قربانی شد) بعهده داشت.

این تیم که حدود ده نفر از نفرات اهل گیلان را شامل می شد ، قرار بود که با کسب آموزشهای لازم رزم انفرادی و آشنایی با سلاح سبک کلاشینکف و کلت بمنظور عملیات ترور در شهرهای استان گیلان در جنگل اقامت گزینند.

کمتر از یک ماه از شروع تشکیل تیم جنگل نگذشته بود که جلسه ای با حضور ابراهیم ذاکری (کاک صالح) مسئول وقت مجاهدین در کردستان برگزار شد و ضمن توجیحی گفت که با تغییراتی که در خط و استراتژی سازمان در آینده نزدیک روی خواهد داد ، عجلتاً مأموریت شما کنسل و شاید که بتوانیم در آینده مورد استفاده قرار بدهیم .

سازماندهی در واحدهای نظامی -

ارتباطات

در آن مقطع بمنظور پیشبرد ارتباطات سازمان با داخل کشور واحدهای نظامی - ارتباطات در کنار واحدهای نظامی عملیاتی در کردستان شکل گرفت که مقر هر دو در سلیمانیه و کرکوک عراق بود.

مسئولیت تعریف شده واحد مربوطه اعزام و عزیزم (بردن و آوردن نیرو) و ارتباط با قاچاقچی های مرتبط با سازمان (کانال) و سایر امور ارتباطی در منطقه کردستان و داخل کشور بود که به اعضای این واحدها پیشمرگه اطلاق می شد.

هر واحد نظامی - ارتباطات به استعداد ۹ نفر از یک فرمانده واحد و دو فرمانده تیم ۴ نفره تشکیل می شد که من هم بعنوان عضو تیم در این واحد سازماندهی شدم که بعد از انجام دو مأموریت در موضع فرمانده تیم قرار گرفتم .



شرح یک مأموریت

در یکی از مأموریتها که از خاک عراق به سمت شهر بانه می رفتیم فقط یک قاچاقچی بنام یوسف با ما بود.

معمولاً فقط فرمانده واحد از چند و چون مأموریت باخبر و توجیح می شد.

قبل از حرکت صرفاً به ما گفته بودند که یک شبه کاک یوسف را به نزدیک شهر بانه می رسانیم و برمی گردیم و همین طور هم شد.

از آنجائیکه کاک یوسف از کانال های بومی با سابقه و آشنا به منطقه بود و همواره تنهایی تردد می کرد ، برایم سوال شده بود که چرا سازمان در این مورد مشخص یک واحد را خرج جابجایی وی از مرز تا شهر بانه کرده است !؟

با ذهن درگیر و در عین حال کنجکاو صبحدم بود که به مقصد رسیدیم و می خواستم ببینم چه اتفاقی می افتد!

در این واقعه دیدم که فرمانده واحد یک محموله را از بار قاطر پیاده کرد و در تاریکی صبح تحویل کاک یوسف داد و بلافاصله وی سوار خودرویی که از قبل در آن روستای مرزی در انتظارش بود ، سوار شد و از ما فاصله گرفت.

از آنجائیکه فرمانده واحد متوجه کنجکاوای من شده بود در فاصله یک استراحت کوتاه برای صرف صبحانه نزد من آمد و گفت که به خاطر قدردانی از زحمات کاک یوسف ، سازمان یک قالیچه به ایشان پاداش داده است !

بعدها فهمیدم که قالیچه هدایی به کاک یوسف یک محموله انفجاری بود که در قالب قالیچه از تی ان تی پلاستیک مجهزه چاشنی ، آماده انفجار در یک مسجد بود که کاک یوسف با دریافت پاداش گزاف مجری آن طرح تروریستی در نظر گرفته شده بود.

آخرین مأموریت نظامی - ارتباطات

نیمه اردیبهشت ۱۳۶۵ بود که قرار شد یک گروهان متشکل از سه واحد به استعداد ۳۰ نفر از پایگاه ابراری واقع در سلیمانیه عازم مأموریت به منطقه مرزی و اطراف شهر دیواندره - سقز بشوند که من هم عضوی از این گروهان بودم که فرماندهی این گروهان با صمد کلاتتری (رضا بیات) بود.

با هماهنگی انجام شده و همزمان یک گروهان دیگر با فرماندهی بهروز (ماشاءالله توکلی جداشده از فرقه رجوی) به فاصله دو روز قرار شد پشت سرگروهان ما که شخصاً از علت آن بی خبر بودم ، عازم همان منطقه تحت مأموریت گروهان ما بشوند.

در جریان مأموریت و ارتباطاتی که با مقرر فرماندهی در پایگاه ابراری و همچنین از ارتباط فی مابین دو گروهان در مأموریت فهمیدم که گروهان بهروز مأموریت دارند یک تیم دو نفره عملیاتی را برای انجام عملیات به اولین شهر ایران برسانند و گروهان ما که زودتر عازم منطقه شده بود نقش هموار کردن مسیر و تضمین امنیت مأموریت را بعهده داشت.

در فاصله یک هفته از گذشت مأموریت ، گروهان بهروز موفق به انتقال تیم عملیاتی مزبور از مرز به داخل شهر دیواندره یا سقز شده بود و به نظر می رسید که مأموریت مان به اتمام رسیده باشد و باید به داخل خاک عراق باز گردیم ولیکن به دلایلی که خودم در جریان نبودم دوتا گروهان با فاصله از هم در روستاهای منطقه به گشت می پرداختند و در صورت لزوم برای استراحت و... در روستاها و اطراف پناه می جستند.

در گذر ایام فهمیدم که این دو گروهان مأموریت دارند در منطقه مستقر باشند تا آن تیم عملیاتی پس از انجام ترور روی سوژه مشخص شده در داخل کشور ، به گروهان بهروز وصل شوند و به خاک عراق بازگردند.



دنبالمان هستند و مطلقاً نمی توانستیم از آن محیط جنگلی پوشیده تا تاریخ شدن هوا خارج بشویم .
با تهدید و کمک یک هموطن بومی مجبور شدیم جنازه را در همان جنگل خاک کنیم و همزمان شنیدیم که عضوی از گروهان بهروز بنام ضیاء اهل مازندران هم در جریان درگیری کشته شده است و از مابقی نفرات اطلاع دقیقی نداشتیم و از هم پراکنده شده بودیم .

طی هماهنگی با مقر بالاتر که در خاک عراق مستقر بودند ، قرار شد که جملگی بمنظور الحاق به هم به دشت شیلر سرازیر شویم و در نقطه ای به هم پیوندیم که چنین هم شد.

بعد از الحاق تمامی نفرات خسته و درهم شکسته در دشت شیلر از مقر بالاتر خط داده شد که به خاک عراق و پایگاه ابراری برگردید و برای شما یک خبر خوبی داریم !؟

وقتی با دوکشته و چند مجروح با روحیه ای در هم شکسته به مقرمان بازگشتیم خبردار شدیم که چند روز پیشتر یعنی در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ مسعود و مریم رجوی از فرانسه به خاک عراق و کانون صدام عزیمت ! کردند.

عزیمت رجوی به خاک عراق و کانون خانواده صدام

رجوی خائن قبل از عزیمت به خاک عراق و همدستی و همکاری عینی و عملی بیش از پیش با صدام دیکتاتور بمنظور از سرگیری خیانتی برتر علیه خاک وطن و هم میهنانمان ، در یک پیام تودیع ضبط شده ویدئویی دجالانه قمپز در کرد که " میروم تا برافروزم آتش برکوهستانها " و از طرفی دیگر مدعی شد که رئیس وقت فرانسه آقای ژاک شیراک در هماهنگی با نظام ایران مترصد استرداد قریب الوقوع رجوی رهبرانقلاب نوین ! به حکومت ایران بوده است و لابد از روی جبر و استیصال به جوار خاک میهن عزیمت فرمودند!؟

تناقض بزرگ درگفتار و کردار رجوی را می بینید!؟
فرمایش به مجرد فرود هواپیمای حامل رجوی ها

نیمه اول خرداد ماه بود که هردو گروهان در روستای کمرسیاوه که در داخل یک شیار و در میان دو رشته کوه قرار گرفته بود ، برای استراحت کوتاه و صرف نهار اطراق کرده بودیم و مقداری هم از سلاح و تجهیزات خود دور شده و یک جورهایی غیرآماده بودیم که ناگهان از نگهبان سرقله خبر رسید که تحت محاصره دشمن هستیم .

از اینکه اینقدر دقیق و سریع محل استراحت و اختفای ما لو رفته بود و در فاصله کوتاه گیر افتاده بودیم می شد حدس زد که به قطع و یقین اطلاعات ما بتوسط تیم عملیاتی درز کرده باشد که از قضا همینطور هم بود و گویا تیم عملیاتی در پست بازرسی شناسایی و بدون کمترین مقاومتی دستگیر شده بودند و اینبار در همکاری با تیم ضربت ایران به سراغ دوگروهان آمده بودند.

با شنیدن صدای نگهبان و با آماده باشی که داده شد سریعاً لباس کردی و پیشمرگه ای را پوشیدیم و سلاح و طاقمه هایمان را برداشتیم و با تقلای زیاد با خارج شدن از شیار که می توانست قتلگاه ما باشد ، بطور پراکنده و غیر منظم به سمت قله حرکت کردیم.

در این فاصله صدای شلیک می آمد و درگیری شروع شده بود. هوا که به تاریکی رفت درگیری از شدت خود کاسته شده بود ولیکن واحدهای دوگروهان از هم قطع و پراکنده شده بودند و می بایست در یک نقطه به هم پیوندند.

فرمانده واحد ما بنام مهدی قائدی (عباد) اهل خمین از ناحیه زانوی راست به ضرب یک گلوله ۳ زخمی شده بود و بشدت خونریزی داشت . وی را سوار بر یک خرکه به زور از اهالی منطقه گرفته بودیم با مشقات زیاد به یک منطقه جنگلی واقع در روستای دره وزان بالا رساندیم .

امکانات پزشکی نداشتیم و طبعاً در آن شرایط ویژه دور از دسترس بود و لذا بدلیل شدت خونریزی مهدی قائدی تمام کرد . همزمان هوا که روشن شد دیدیم که هلی کوپترها با پرواز در منطقه به



نپذیرفتند و جداً شدند که بنی صدر و حزب دمکرات کردستان به رهبری قاسملو از جمله آن ریزشی ها بودند.

بدنبالش رجوی از برای توجیح شکستهایش در خط و استراتژی با مطرح کردن همدیگی مریم قجر عضدانلو تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیکی درونی که در ادامه مفصلاً به آن خواهیم پرداخت ، با گستره ولایت مطلقه عقیدتی خود بر تمامیت سازمان به سوی فرقه گراییی روی آورد و افسار گسیخته بدنبال کسب شهوت و قدرت به دامن صدام شتافت .

تغییر در خط و استراتژی

تا قبل از آمدن رجوی به عراق و پیوستنش به متحد بالفعل صدام حسین ، رجوی نقش ستون پنجم را برای صدام بخوبی ایفاء کرده بود و در شرایط سخت و صعب جنگ تحمیلی علیه ایران با گستره شنود و سایر منابع اطلاعاتی به نفع صدام با دادن اطلاعات عمیقاً در گرداب وطن فروشی غلطید و در عوض اعتماد صدام دیکتاتور را جلب کرد و درکنارش با گروهان های پیشمرگه ملبس به لباس کردی در سطح مرز به عملیات خرابکارانه دست می زد و یا از طریق واحدهای نظامی - ارتباطات چند تیم ترور را جهت کشتن افراد بیگناه به داخل کشور نفوذ می داد که عمدتاً منهدم می شدند و جز مشغول کردن نیروها ، اعتبار عملیاتی برای سازمان نداشت و حال می بایست در خط و استراتژی چاره ضدانقلابی و ضد مردمی دیگر می اندیشید .

متعاقباً کلیه ماموریتهای مرزی و شهری تعطیل و تمام امورات یومیه نیز تحت الشعاع خط جدید و استراتژی نوظهور رجوی " جنگ آزادیبخش نوین " قرار گرفت و به طبع آن سازماندهی جدید در قالب گردانهای رزمی شکل گرفت و البته لازمه چنین سازماندهی برخورداری از حمایت تمام عیار صدام در پهنه های مختلف از جمله داشتن مقرهای مختلف در جای جای خاک عراق بود که مطابق هماهنگی و رایزنیهای انجام شده رجوی و سران

در فرودگاه عراق ، اغلب بلند پایه ها از دولت متجاوز صدام به خاک وطن ، صمیمانه به استقبالش رفتند و پیام خوش آمد سیدالرئیس صدام حسین را به وی رساندند!

و این مقدمه ای بود بر همکاری و همدستی دو جانی و جنایتکار علیه نظام و ملت ایران. چرا رجوی به عراق آمد ؟

حال واقعیت امر چه بود و چرا رجوی به عراق آمد؟ رجوی از فردای پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران به رهبری امام ، خط ضدیت با نظام نوپا با محوریت نفاق و دوگانگی را پیشه کرد و تا توانست از برای قدرت طلبی و سهم بیشتر در حاکمیت ، به توطئه و ایجاد غائله در اقصی نقاط ایران زمین روی آورد.

از فعالیتهای خشونت طلبانه و تحریک آمیز دو و نیم ساله فاز سیاسی گرفته تا همدست و همزبان شدن با سران غائله کردستان و گنبد و امل و...

و کار و تلاش به زعم خود در دامن زدن تضاد جناحهای حاکمیت بمنظور ایجاد نفاق و دو دستگی با نیت رسیدن به قدرت (از جمله چسبیدن به بازرگان و بنی صدر و آقای طالقانی و...) و تا توسل به خشونت عریان و اعمال کور تروریستی بر علیه اقشار مختلف جامعه و قربانی گرفتن بسیار و از طرفی به قربانگاه فرستادن اعضای اغفال شده خود با استراتژی جنگ چریک شهری و... که تماماً به شکست انجامیده بود.

در مرداد ۱۳۶۰ به اتفاق بنی صدر معزول با آرایشی زنانه با بوئینگ و خلبان اختصاصی شاه ، بهزاد معزی از کشور به سوی فرانسه بزدلانه پا به فرار گذاشت تا بتواند با حفظ جانش از پذیرش شکست که خود نقش اول و مسبب بود ، شانه خالی کرده و روی فرد دیگری خراب کند.

در این فاصله چه در درون مناسبات و چه در درون شورای ملی مقاومت که البته خودساخته بود ، بسا بریده و ریزشی داشت و عمدتاً رجوی دیکتاتور را



(فرض محال) هم روی بیاورد باز به نفع ما خواهد بود چرا که صلح طناب دار حکومت ایران خواهد بود و خوشبینانه نتیجه گرفت که روزگار هر طور بچرخد پیروزی نهایی از آن ما خواهد بود!

در ادامه جلسات خطی - استراتژیکی وقتی دیدند عمده نیروها مقاومت دارند و همکاری نزدیک و به عبارتی مزدوری به صدام را نمی پذیرند، نیروها را بشدت زیر تیغ بردند و گفتند این شما هستید که نمی توانید بحث حاضر را هضم کنید چرا که مانع دارید و آن این است که شما به جنگ چریک شهری و چند عملیات کوچک دل خوش کردید و کلت را دوست دارید و نه سلاحهای سبک و نیمه سنگین و سنگین و...

ضمن اینکه رابطه ما با دولت عراق در حد رابطه دولت با دولت هست و بحث این نیست که ما مزدور صدام باشیم. ما فقط منافع مشترک داریم و بارها صدام در ملاقات با برادر (رجوی) به این نکته تأکید و عنوان کرده که ما به شما احترام می گذاریم و به استقلال شما ارج می نهیم!!

در ادامه مغزشویی و دروغ بافی گفتند که شما دلخوش هستید به یک تیم عملیاتی کوچک دو نفره که بتواند در شهر سرانگشتان رژیم را بزند که البته آن دوران به پایان رسیده و هیچگاه از دلش سرنگونی بیرون نمی آید!

قبل از آن نیز توانستیم با چند عملیات بسیار بزرگ از جمله انفجار حزب و دفتر نخست وزیری و حتی ترور امامان جمعه در محراب، به سرنگونی برسیم ولی دیدیم که نشد چرا؟

چون که جامعه نپذیرفت و عقب تر از آن است که بتواند خط خطوط ترسیم شده برادر را فهم کند! ما پیشتاز و پیش قراول هستیم و الان در امتداد استراتژی خود به این رسیدیم که نیاز به قیام مردمی داریم که در خط جدید نهادینه شده و بدان خواهیم رسید!

ما می خواهیم با تشکیل گروهانها و گردانهای رزمی

تشکیلاتش با مخابرات و استخبارات، از طرف صدام تقدیم رجوی شد.

تا جایی که به یاد دارم و حافظه ام اجازه می دهد قرارگاه موسوم به سردار و ضابطی و سعید محسن در حدفاصل شهرهای سلیمانیه - کرکوک که سابقاً مقر سپاههای صدام بود و همچنین مقر چوار تا ونالپاریز و قلعه های دبس و خوشنویس و خرده پایگاه هایی در شهرهای رانیه و قلعه دیزه و حومه که لازم به ذکر است که هر کدام از این پایگاهها و قرارگاههای اهدایی صدام به رجوی دارای زمین تیر و مانور بسیار وسیعی بود که سابقاً در حوزه سپاه های صدام به خدمت گرفته می شد که الان این مقرها و پایگاهها و قرارگاهها البته با انبوه تسلیحات و تجهیزات و مهمات و خودروهای نظامی چرخدار و... در خدمت جنگ آزادیبخش نوین در قالب ارتش آزادی بخش (بخوانید ماشین جنگی صدام حسین) که بدان خواهیم پرداخت، قرار گرفته بود.

جلسات خطی - استراتژیکی

رجوی با عزمیت به عراق و آویختنش به صدام، البته که مشکلات عدیده ای در درون مناسبات داشت و بقولی می باید که اذهان متناقض نیروهایش را تطهیر و مغزشویی می کرد و لذا جلسات متعدد خطی - استراتژیکی در منطقه برگزار شد که عمدتاً مهدی براعی (احمد واقف) مسول عملیات و اطلاعات وقت آن را هدایت می کرد.

ابتدا به ساکن یک بحث دجالگرایانه از رجوی تحت عنوان انتقاد از خود جهت انتقال به نیروها آوردند مبنی بر اینکه "آنچنانکه باید به مقوله جنگ اهمیت ندادیم و قیمتش را نپرداختیم". و در ادامه تا توانست سفسطه کرده و خزعلاتی بافت که هیچگاه حکومت جنگ را که سرپوش اختناق داخلی و صدور تروریسم خارجی هست را کنار نخواهد گذاشت و ادامه آن نیز تماماً به نفع ما خواهد بود! و چنانچه از سر استیصال به صلح



تشکیل گردانهای رزمی بعد از عزیمت رجوی به خاک عراق و دامن صدام و تجدید سازماندهی در قالب جدید مستلزم داشتن پایگاههای بزرگ پشتیبانی و کوچک مرزی بود که در جبهه شمالی قرارگاه سردار که سابقاً تحت استفاده سپاه عراق بود به سازمان سپرده شد که من هم به این قرارگاه منتقل شدم .

به جهت شروع عملیات گردانی یک پایگاه مرزی در منطقه نالپاریز (پنجوبین عراق) به گردان مهدی مددی (کاک جلیل) سپرده شد و نامش را پایگاه محمد مشرف گذاشتند که تحت پوشش حمایت تمام عیار جنگی ارتش صدام ، سوژه هایی عملیاتی که به وی سپرده می شد را به اجرا در می آورد. گردان مربوطه شامل یک معاون بنام علی اصغر اکبری (مهدی) و دو گروهان به فرماندهی کاظم ناصر ملی (کاک کاوه) و مقدم (هاشم) به استعداد جمعاً ۹۰ نفر می رسید.

عملیات کوانان

اولین سوژه ای که ارتش عراق در این منطقه به رجوی سپرد زدن یک پاسگاه مرزی از مرزبانان و سربازان ارتش ایران بود که یک پاسگاه کوچک که حدود بیست نفر را در خودش جای داده بود.

شناسایی سوژه

قرار شد ابتدا به ساکن اطلاعات این پایگاه از جانب یک گروه شناسایی کسب شود و بلافاصله گروه شناسایی با مسئولیت حمیدرضا شکل گرفت که من نیز بعنوان جلودار گروه سازماندهی شدم . نشست توجیهی با حضور فرمانده گردان و یک افسر عراقی انجام شد و متعاقب پایان یافتن جلسه ، از جانب افسر عراقی تجهیزات لازم از جمله دو عدد دوربین شب پیشرفته به گروه شناسایی تحویل داده شد و خودم توسط یک افسر دیگر عراقی آشنایی و چگونگی استفاده از دوربین شب ، مین یاب الکترونیکی و قطب نمای روسی را فرا گرفتیم .

در چشم اندازی نه چندان دور به مرحله سرنگونی برسیم . از تپه زنی شروع می کنیم و با گسترش آن نهایتاً به آزادسازی شهرها و النهایه به تهران خواهیم رسید و اینطور آنچه آنچنان که برادر مسعود می خواهد امر سرنگونی میسر می شود!

سازماندهی جدید

در سازماندهی جدید از پایگاه ابراری سلیمانیه به قرارگاه (قلعه) سردار رفتم و در موضع فرمانده گروه سازماندهی شدم . در آن قرارگاه سه گردان و از هر گردان سه گروهان و از هر گروهان سه دسته و از هر دسته سه گروه و از هر گروه دو تیم تشکیل دادند که نهایت آمار یک گردان چیزی حدود ۹۰ نفر را شامل می شد که جبهه شمالی نام گرفت .

در این سازماندهی سعی کردند نفرات یک گردان را براساس سکونت استانی شان بچینند و لذا گردان گیلان به فرماندهی مهدی مددی (با نام مستعار جلیل که سابقاً در دهه شصت در جنگلهای گیلان مسئولیت ترورهای کور را داشت) و گردان مازنداران به فرماندهی محمود مهدوی (محمود قائمشهر که در دهه شصت در مازنداران مسئولیت خرابکارانه داشت) و گردان آذربایجان به فرماندهی جلال منتظمی (کاک جعفر) و هر گردان با داشتن یک معاون عملیاتی شکل گرفت که فرمانده بالای این سه گردان که اف ام می نامیدند ، ابراهیم ذاکری (کاک صالح) قرارداشت.

در ضمن مشابه چنین اف امی در سایر جبهه های جنوب و غرب با فرماندهی مهدی براعی (احمد واقف) و محمد حیاتی (سیاوش) شکل گرفت که هر کدام از این اف ام ها تحت پوشش و حمایت همه جانبه یک سپاه از ارتش صدام قرار داشت .

شروع عملیات گردانی از بهار ۱۳۶۶

تحت پوشش صدام حسین

متعاقب شکست خط و استراتژی خشونت طلبانه سازمان در جنگ چریک شهری و عملیات کوچک و پراکنده مرزی در قالب گروهانهای پیشمرگه و



نفوذ به پایگاه فرضی مستقر شدم که معاون گروهان نیز در کنار من حضور داشت.

دو گروه دیگر قرار بود در حمایت از گروه من آماده ورود به پایگاه و تسخیر آن باشند و گروه مهاجم آخرین گروه بود که آخر سر وارد پایگاه می شد ولیکن مسئولیت مهاجم و آتشباری اولیه را بعهده داشت.

در جریان آتشباری گروه مهاجم با اشتباه محاسبه ای که نفر نارنجک انداز با استفاده از سلاح باژار داشت یک نارنجک ضد نفر در ده قدمی من اصابت و منفجر شد که معاون گروهان بطور سطحی از ناحیه زانو مورد اصابت یک ترکش قرار گرفت و من نیز با دریافت انبوهی ترکش به بدنم و مشخصاً اصابت و نفوذ یک ترکش سه سانتی در ناحیه ریه کاملاً از پای افتاده و بیهوش شدم.

دیگر چیزی نفهمیدم ولی بعدها در جریان قرار گرفتم که با جراحات من پایان مانور اعلام شد و از ارتفاعات نالپاریز به داخل مقر محمد مشرف در همان حوالی بازگشتیم.

برغم اینکه وضعیت وخیمی داشتیم و هر آن احتمال مرگم بود با وجود فاصله دو ساعتی مقرمان با بیمارستان دولتی کرکوک با اکتفا به پانسمان اولیه منتظر ماندند تا که اول صبح با آمبولانس عراقی که برای همین احتمالات در آماده باش بود به بیمارستان کرکوک انتقال داده شدم.

بلافاصله با آزمایشات و عکس برداری مشخص گردید که معجزه آسا ترکش به قلب و دیافراگم آسیب نرساند ولیکن با آسیب رساندن ریه در همان نقطه متوقف شده بود.

معالجات و عمل جراحی صورت گرفت و با اکسیژن چند روزی را سپری کردم شاید که در صورت جابجایی ترکش بخواهند با پذیرش ریسک، با عمل جراحی مجدد ترکش را از ریه خارج نمایند ولیکن چون ترکش جابجا نشد به تشخیص پزشک

تا جایکه بلحاظ امنیتی امکان داشت و تردد ما توسط مرزبانان ایران لو نمی رفت با خودروی آیفای عراقی با پوشش و استتار مناسب به سمت عمق مرزی حرکت کردیم و آنگاه با آرایش مناسب با عبور از منطقه مین کاری شده عراقی جهت شناسایی پایگاه مزبور واقع در منطقه مریوان به آن نزدیک شدیم.

با حضور در نزدیکی پایگاه تمام گفت و شنود سربازان و ترددشان کاملاً مشهود بود طوریکه خودم با استفاده از دوربین شب بسیار شفاف تر آنان را زیر نظر داشتیم و در یک فرصتی که سرباز دیدبان برای کاری از سنگرش خارج شده بود، غافلگیرانه داخل سنگر شدم و بشقاب میوه و یک پاکت سیگار را برداشتم و از سنگر خارج شدم و پس از کسب اطلاعات مورد نظر مطابق طرح شناسایی کارمان به اتمام رسید و فرمانده واحد شناسایی دستور پایان شناسایی و بازگشت به عقب را داد.

در هنگامه عقب نشینی با ترس و ابهام از اینکه شاید وارد شدنم به داخل سنگر خطا بوده باشد موضوع رفتن به سنگر دیدبانی را با فرمانده واحد در میان گذاشتم که با خنده و بی توجهی وی مواجه شدم و از کنارش بی تفاوت گذشتیم.

ولیکن این عمل من باعث لو رفتن عملیات شده بود که خود از آن غافل بودیم.

متعاقب بازگشت به مقرمان گروهان هاشم که معاونش صمد کلانتری (رضایات) بود، مسئولیت انجام این عملیات را بعهده گرفت.

جلسات توجیهی و به طبع آن کروکی سازماندهی با توضیحات ریزتر بتوسط مهدی مددی و با حضور یک افسر استخبارات صورت گرفت و گروهان هاشم با دو دسته (شامل چهار گروه) جمعاً به استعداد ۴۰ نفر قرار شد مانور عملیاتی که مشابه آن سوژه مورد نظر را در منطقه کوهستانی حوالی نالپاریز تدارک دیده بودند، انجام دهد.

در این مانور من با گروه تحت مسئولیتیم که با یک تیم چهار نفره دیگر تقویت شده بود، در موضع



پایگاه عراقی مسئولیت اکیپ امداد پزشکی را گرفتیم و همانجا مستقر شدیم.

عملیات با وضعیتی که اشاره کردم انجام شد و گروهان مربوطه با آتش سنگین سربازان پایگاه سورین که تقویت هم شده بود با تحمل چند مجروح مجبور به عقب نشینی شد ولیکن برحسب عادت دروغگویی و وارونه نمایی در اطلاعیه اش مدعی شد که در این عملیات توانسته انبوهی از مزدوران! (نفرات پایگاه تماماً سرباز و مرزبان بودند) را به هلاکت برساند.

عملیات سورین ۲

گردان مهدی مددی با وجود حمایت تمام عیار ارتش عراق با بی کفایتی و عدم موفقیت در عملیات روی سوژه های کوانان و سورین ۱ نتوانست رضایت افسران عراقی را کسب کند و می رفت که از جانب طرف عراقی تنبیه و طرد شود.

لذا با مسئولیت ابراهیم ذاکری مسئول قرارگاه (اف ام) با حضور فرماندهان در سطوح مختلف به جمع بندی دو عملیات پیشین پرداخت و ماحصل این جمع بندی این شد که به طرف عراقی قول اکید دادند که با عملیات مجدد روی پایگاه سورین به اهداف مدنظر خواهند رسید و از شرمندگی خود در قبال عراقیها در خواهند آمد!

در جریان شناسایی پایگاه مزبور از دسته زبده و با تجربه آرش (محمود...) استفاده نمودند شاید که بدین طریق با کسب اطلاعات بیشتر از وضعیت پایگاه از جمله: کمیت نفرات پایگاه، سنگرها و مواضع دفاعی، نوع سلاحهای مورد استفاده، سطح ارتباطات پایگاه با فرماندهی بالاتر و راههای مواصلاتی و عقب نشینی پایگاه و... بتوانند با انجام موفقیت آمیز عملیات رضایت طرف عراقی را کسب بنمایند.

برای انجام این عملیات کماکان گروهان هاشم عمل کننده بود ولیکن از گروهان کاوه بمنظور

عراقی عمل جراحی خارج کردن ترکش صورت نگرفت و همین الان هم ترکش در ناحیه ریه من وجود دارد که عواقبش تنگی نفس و کمبود تنفس هست.

نتیجه عملیات کوانان

فردای پس از مانور گروهان هاشم وارد عملیات شد ولیکن در مقابل مقاومت تحسین برانگیز سربازان سلحشور ایران که در انتظار چنین حمله ای در آماده باش بودند، بدون کمترین حاصلی عقب نشینی کردند و در هنگامه عقب نشینی در برخورد با میدان مین عراقی متحمل دو کشته و یک مجروح هم شدند.

ولیکن سازمان به دروغ اطلاعیه داد و اعلام کرد که در این عملیات دهها تن از دشمن کشته و زخمی شدند و نیروهای خود پیروزمندانه به مقرهایشان بازگشتند!؟

عملیات سورین ۱

سه ماه بعد از عملیات ناموفق کوانان سوژه سورین در مناطق صخره ای و صعب العبور واقع در منطقه مریوان به گروهان هاشم سپرده شد. قبل از انجام عملیات، واحد شناسایی توانست چهار سرباز را که بدون سلاح و فاقد هرگونه تجهیزات که برای بردن آب به چشمه نزدیک پایگاه مراجعه کرده بودند، به اسارت گرفته و با خود به مقر محمد مشرف بیاورند.

زیر نظر استخبارات عراق با تخلیه اطلاعات آن دو اسیر بی آنکه بدانند در عوض پایگاه مزبور نیز بخاطر آن واقعه درآماده باش قرار گرفته، نابخردانه دست به عمل زدند.

در این مقطع من هنوز بواسطه جراحاتم در مانور پیشین دوران نقاهت را طی می کردم و کاملاً مداوا نشده بودم. با این حال در قسمت پشتیبانی پشت صحنه با خودروی آمبولانس در نقطه حجاب در



متعاقب پایان یافتن عملیات سازمان طی اطلاعیه ای در بوق و کرنا دمید که توانسته دهها کشته و مجروح و شمار زیادی اسیر از دشمن گرفته و به یک پیروزی چشمگیر دست یابد که تیترا اطلاعیه به قرار زیر می باشد.

سورین : ۱۴۰ کشته و مجروح و ۱۱۴ اسیر.

(نشریه اتحایه انجمنهای دانشجویان مسلمان شماره ۱۰۶ - ۱۳۶۶ / ۳۰/۵)

متعاقب بازگشت به مقر خودم بواسطه باز شدن بخیه هایم در ناحیه عمل جراحی انجام شده در امداد پزشکی قرارگاه سردار به مدت یک ماه بستری شدم که البته سازمان با انتقاد من و شماری از نیروها مواجه شد که چرا من با وضعیت نامطلوب و لودر پشت صحنه برای عملیات کشانده شدم.

گردان مهدی مددی سازمان با وجود حمایت تمام عیار ارتش عراق با بی کفایتی و عدم موفقیت در عملیات روی سوزنه های کوانان و سورین ۱ نتوانست رضایت افسران عراقی را کسب کند و می رفت که از جانب طرف عراقی تنبیه و طرد شود.

لذا با مسئولیت ابراهیم ذاکری مسئول قرارگاه (اف ام) با حضور فرماندهان در سطوح مختلف به جمع بندی دو عملیات پیشین پرداخت و ماحصل این جمع بندی این شد که به طرف عراقی قول اکید دادند که با عملیات مجدد روی پایگاه سورین به اهداف مدنظر خواهند رسید و از شرمندگی خود در قبال عراقیها در خواهند آمد!

پشتیبان به کارگرفته شد که در حجاب استقرار یافتند و طی یک هماهنگی از ارتش عراق خواستند در صورت لزوم در هنگامه عقب نشینی نیروهای عمل کننده ، با آتش سنگین توپخانه ای پایگاه سورین را مورد هدف قراردهد.

مطابق طرح ، عملیات با عبور از راههای سخت و صعب و صخره ای و استقرار در نزدیکی پایگاه در حالیکه نیروهای ایرانی مطلقاً احتمال حمله مجدد را نمی دادند ، غافلگیرانه شروع شد و پس از آتش اولیه دسته نفوذ توانست خود را به داخل سنگرهای سربازان رسانده و با به شهادت رساندن شماری از آنان ، ۱۱ نفر را به اسارت خود درآورند و النهایه تحت پوشش آتش توپخانه عراقی سریعاً اقدام به ترک منطقه و عقب نشینی و بازگشت به حجاب بنمایند.

خودم با گروه تحت مسئولیتیم در حدفاصل حجاب و نقطه عملیات بعنوان گروه حفاظت منطقه استقرار داشتم و طبق طرح می بایست تا پایان عقب نشینی نیروها و رسیدن به نقطه الحاق در موضع خود در انتظار می ماندیم.

در این وانفسا که نیروها خام خیالانه و سرمست از پیروزی در خط الراس به عقب نشینی مشغول بودند با شلیک اولین گلوله تانک از پایگاه سورین متلاشی شده و درجا پنج نفر کشته و دو مجروح دادند که حالشان بسیار وخیم بود.

با وجود مسیرعقب نشینی صعب و سخت و صخره ای و گرمای طاقت فرسای خرداد ماه عراق ، انتقال کشته ها و مجروحین به عقب بسیار سخت می نمود و لذا خودم با گروه تحت مسئولیتیم وارد کارشده و برغم تلاش فراوان عاجز از انتقال آنان به عقب بودیم که بالاچاره نیروهای پشتیبان و کمکی گروهان کاهه به انضمام نیروهای عراقی از حجاب به سمت پایین سرازیر شدند و توانستند با مشقات زیاد کشته ها و مجروحین حادثه را به حجاب منتقل و از آنجا با خودروی آیفو و آمبولانس عراقی به مقر محمد مشرف انتقال بدهند.

مردان بگذارند تا مسائل شورای رهبری را تحت الشعاع قرار بدهند. بنابراین به نظر می‌رسد که ظاهراً از ایده هژمونی مطلق زنان فعلاً دست برداشته‌اند.

تشدید مسئله داری باعث شده تا راه کارهای دیگری هم در نظر گرفته شود. خبرهای رسیده حاکی است که برنامه‌های داخل اردوگاه لیبرتی به گونه‌ای است که ساعت استراحت بسیار کم شده است. تلاش بر اینست که افراد به لحاظ فیزیکی و روحی آنقدر تحت فشار باشند که به مسائل پیرامون خود فکر نکنند. در برنامه‌های جدید ساعت کار حداقل تا ۱۱ شب مقرر شده است. نشست‌های طولانی مغزشوئی نیز طبق روال معمول تا پاسی از نیمه شب ادامه دارند.

همچنین اخبار هتل مهاجر در بغداد که تعدادی از جدانشدگان در آسایش و راحتی کامل در آن مستقر هستند نیز به گوش افراد داخل لیبرتی رسیده است و این امید در دل آنان پیدا شده که در صورتی که از سازمان فرار کنند و خود را به نیروهای عراقی معرفی نمایند در هتل مهاجر اسکان داده خواهند شد و تهدیدات سازمان که آنها را تحویل ایران می‌دهند تا شکنجه و اعدام شوند دروغی بیش نیست. در همین رابطه سازمان نام هتل مهاجر را زالوخانه گذاشته است. البته بر کسی پوشیده نیست که زالوی واقعی کسی جز شخص مسعود رجوی نیست که خون اعضای فرقه خود را مکیده و حالا که آنها فرار کرده و جان بدر برده‌اند نیز دست از سرشان بر نمی‌دارد. این افراد تا زمانی که در سازمان بودند خونشان توسط رجوی مکیده شده است و الان هم به غیر از یک زندگی آرام و بی‌دردسر چیزی نمی‌خواهند.

در خصوص عقیم کردن زنان و خارج کردن رحم آنان بسیار شنیده بودیم، اما در خصوص مردان تاکنون موردی گزارش نشده بود. یکی از مردانی که توانسته از فرقه رجوی مکیده شده است و الان هم به غیر از یک زندگی آرام و بی‌دردسر چیزی نمی‌خواهند.



این رشته سر دراز دارد

بنیاد خانواده سحر ، بغداد ،

۲۳ دی ۱۳۹۳

خبرهای رسیده از داخل اردوگاه لیبرتی در عراق حاکی است بعد از اینکه داستان‌های استثمار جنسی توسط شخص مسعود رجوی در سازمان مجاهدین خلق، علیرغم محدودیت‌های خبری و اطلاعاتی که در داخل اردوگاه حاکم است، برملا شد بسیاری در سطوح بالای سازمان اعم از زن و مرد مسئله دار شدند و این ابهام پیش آمد که چگونه رهبری همه را از حتی فکر کردن به مسائل جنسی و عاطفی منع می‌کند اما حدی برای خود قائل نیست.

برخی از مسئولین سازمان علناً می‌پرسند که چرا رجوی مردان را از تشکیل خانواده نهی می‌کند اما برای خود و برخی اعضای شورای رهبری بزم خوش گذرانی براه می‌اندازد و ابائی هم ندارد.

به همین منظور سازمان تصمیم گرفت تا مسئولیت زنان را کمتر کرده و به مردان میدان بیشتری بدهد و لذا شورای رهبری که تماماً از زنان تشکیل می‌شد را منحل اعلام نمود و شورای مرکزی که ترکیبی از زنان و مردان است را معرفی کرد. به این صورت می‌خواهند مسئولیت بیشتری بر عهده



درخواست جدائی کرده و علت آن را هم بازگو می کند. ابتدا او را به شدت پس می زنند و انواع شگردهای کنترل ذهن و مغزشوئی را بر روی وی پیاده می کنند تا او را منصرف نمایند اما نتیجه نمی گیرند.

نهایتاً یک روز یکی از مسئولین سازمان با او وارد گفتگو می شود و اعلام می دارد که حاضر است مشکل جنسی او را حل کند و یکی از زنان سازمان را برای مدتی در اختیار او قرار دهد.

چند ماهی به این ترتیب می گذرد اما مشکل این مرد از آنجا که قصد ازدواج و تشکیل خانواده داشته حل نمی شود و او بر دیدار با دختر مورد علاقه اش اصرار می ورزد تا اینکه بالاخره تصمیم به فرار از سازمان میگیرد.

آنچه در این رابطه قابل تأمل است وضعیت آن خانمی است که قبول می کند به دستور تشکیلات خودش را در اختیار این مرد قرار دهد.

این قطعاً نمونه ای بارز از مغزشوئی است و از آنطرف سازمان برای حفظ نیروهایش حاضر به انجام هر کاری هست.

ظاهراً سازمان برای جلوگیری از جداشدن افراد و ساکت کردن آنان حاضر است هر باجی بدهد و هر امکانی را فراهم نماید.

مواردی از درون تشکیلات فرقه رجوی گزارش شده که زن و مردهائی بدور از چشم مسئولین روابطی با یکدیگر داشته اند. سازمان در مواردی متوجه این قضیه شده و طرفین را به شدت تنبیه کرده است. ظاهراً مشکل سازمان با جداسازی های فیزیکی زن و مرد و اقدامات کنترلی شدید حل نمی شود.

همچنین مسئولین به کرات مشکلات همجنس گرائی در درون تشکیلات که البته با اقدامات تنبیهی شدید همراه بوده است را گزارش نموده اند.

همچنین در خصوص مرد دیگری از نجات یافتگان بعد از انجام آزمایشات پزشکی مشخص شده است که اسپرم وی خشک شده که برای پزشکان جای تعجب داشته و به دنبال علت آن هستند. خود فرد می گوید که احتمالاً بر اثر تزریقاتی که به بهانه های مختلف انجام می دادند این امر صورت گرفته است.

از جداشدگان در آلبانی نیز گزارش می رسد که برای روحیه دادن به نفرات منتقل شده به آنجا، مقر سازمان در نزدیکی تیرانا را اشرف ۳ نامگذاری کرده و مانند ورودی پادگان اشرف در عراق مجسمه شیر گذاشته اند.

همچنین پرچم سرخی در آنجا قرار داده اند و از افراد خواسته اند تا هر زمان افکار شیطانی به سراغشان آمد که از سازمان جدا شوند به سراغ آن پرچم رفته و با دست کشیدن بر آن با رهبری تجدید عهد نمایند.

گفته می شود این همان پرچمی است که روزی رجوی در پادگان اشرف روی دست بلند کرده است. همچنین گفته اند که این پرچم سلاح سازمان در مقابل غرب زدگی و زندگی طلبی است.

البته این سؤال در اذهان بسیاری بوجود آمده است که مریم خودش از بهترین و گرانترین برندهای لباس ها و لوازم آرایش اروپائی استفاده می کند ولی اعضا را از زندگی طلبی برحذر می دارد.

جهاد النکاح در فرقه رجوی

یکی از مردانی که اخیراً از فرقه رجوی جدا شده تعریف می کند که عاشق یکی از بستگانش بوده که وی جذب فرقه رجوی شده و به عراق می آید. این فرد هم به دنبال عشقش راهی عراق شده و به امید ازدواج با دختر مورد علاقه اش به سازمان می پیوندد. یکی دو سال از این ماجرا می گذرد و امکان دیدار و ملاقات حاصل نمی گردد و لذا فرد



اما در پیام مسعود آمده بود دیدید که آن موقع تحلیل کردم که آخر این جنگ ، حکومت ایران به عراق حمله خواهد کرد و امروز با نیروهای قدس و سپاه پاسداران در ۳ راهی کفری و طوز ، سلیمان بک درگیر شده ایم و از نیروهای ارتش آزادیبخش می خواهیم که از ۳ راهی کفری تا مرز را حفظ کنند و راه برای عملیات فروغ ۲ باز باشد و بعد از این پیام یک قرارگاه از شهر خالص و قرارگاه دیگر ، جاده بعقوبه تا جلولا و خانقین را پوشش دادند .

عملیات مروارید یک:

بعد از چند روز درگیری روز چهارشنبه سوری بود که ما تا جلولا را آزاد کرده بودیم و در مقر فلق ۲ عراق که به دست سازمان افتاده بود آتش چهارشنبه سوری را برپا کرده بودیم که فردای آن روز فرمان مسعود به تمام نیروها با این مفهوم خوانده شد که از کفری تا خانقین از سمت شمال قرارگاه و از جنوب شرقی از خالص ، بعقوبه ، مقدادیه را در دست خودمان داشته باشیم و همین طور هم شد.

یک ستون از شهر طوز شروع کرد تا جلولا برای پاکسازی و یک ستون هم از سمت مقدادیه شروع کرد (مقدادیه همان جاست که مرکز فیلق دوم بود که آنجا را سازمان اشغال کرد و منطقه فیلق دوم به دست سازمان افتاد) .

توضیح اینکه مسئول استخبارات قرارگاه اشرف آن زمان تمام دستورات را به اینها می داد و به هر ستون یک استخباراتی داده بودند که اگر در مسیر نیروهای ارتش عراقی جلو سازمان را گرفت بگویند که از طرف استخبارات هستند . در همان روز از اشرف تا سه راهی کفری حدود ۲۰۰ عراقی کشته و حدود ۵۰۰ نفر دستگیر شدند. اما صحنه های دلخراش در سه راهی کفری این بود که حدود ۵ نفر از مردم عادی که می رفتند نیروهای سازمان را دیده و فرار کرده بودند که با نفربر آنها را زیر گرفته بودند و در درگیری روزهای

از یادداشت های سیروس غضنفری عضو سابق ارتش رهائی بخش

انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی ، پنجشنبه ۹ بهمن ۱۳۹۳

اعمال ننگین مسعود رجوی هرگز از خاطر نمی رود!

شروع جنگ در کفری و طوز بنام دروغین جنگ با حکومت ایران :

ساعت ۸ شب ستون ها از قرارگاه حنیف (کفری) به اشرف رسیدند و گفته می شد که سازمان بجز امکانات استقراری تمام وسایل ها را از آنجا آورده بود. اما رجوی فهمید که اگر به اشرف بیاید و به صدام کمک نکند فردا دیگر ماندن در عراق سخت خواهد بود به همین خاطر یک مرتبه رهبران سازمان در راه بازگشت به اشرف ، ستون های نظامی را توجیه کردند و آماده درگیری شدند که بعد از مذاکره با ریش سفیدان اهالی طوز قرار شد بدون درگیری رد شوند.

اما خواست رجوی این نبود و بنابراین بعد از عبور چند قرارگاه و درحالی که آخرین ستون رد می شد درگیری را به فرمان رجوی راه انداختند.

درگیری ابتدا در شهر طوز شروع شد که شهر با توپ های تانک بخاک و خون کشیده شد و بعد از آن درگیری در سه راهی کفری !

برای گسترش جنگ یک لشکر را به سلیمان بک فرستادند و روز به روز درگیری ها گسترش پیدا کرد تا به کلا ، جلولا ، سعدیه و

این درگیریها آنقدر سنگین بود که هزاران نفر از اهالی روستا و شهر که نه سلاح داشتند و نه چیزی توسط تانک و نفربرهای زرهی به توپ بسته شدند و از ۳ راهی کفری تا سلیمان بک اطراف جاده و شهرها جسد کنار جسد بود و نه سلاحی و نه چیزی در کنار این جسدها.



کرد و نفرات داخل آن آتش گرفتند و سوختند و سپس به دستور فرماندهان با نفربر زرهی از روی خودروی سواری عبور کردند.

درگیری بعدی در خانقین و توسط قرارگاه ۵ آن وقت انجام شده بود که از مقادیر شروع شده و ملاحظه شد که در اطراف شهر جسد‌ها روی زمین باقی بود و چون آن موقع نیروهای یگان مهندسی را به فرماندهی داده بودند ما در یک اکیپ ۴ نفره، اسکورت فرمانده‌ها شدیم و از آن ۴ نفر دو نفر زنده است.

در مسیر تردد شاهد بودیم که جسد‌های سوخته روی زمین مانده بود و حتی اجازه دفن هم نداده بودند، و اهالی هم از ترس نمی توانستند آن اجساد را جمع آوری کنند.

ولی سازمان طوری به نیروها القاء کرده بود که این نفراتی که با لباس محلی می بینید نیروهای حکومت ایران هستند و هر کس در اطراف شهر با خودرو و یا غیره فرار کند، کشته می شد!

اما در درگیری اطراف جلولو که از روز عید نوروز همان سال شروع شد من از حفاظت فرماندهی به یگان رفتم. یادم هست ما یک تراکتور را دیدیم از مردم همان منطقه بود ولی از بالادستور آمد که آنها نیروهای حکومت ایران بودند و برای شناسایی آمده بودند که بچه هادرگیر شده و آنها را کشتند و همان روز منطقه را زیر توپ قرار دادند و روستاییان هم که فرار می کردند بین راه و یا در وسط جاده با گلوله توپ کشته می شدند..

در همین رابطه شاهد بودم که یک یگان توپخانه و تانک در سه راهی کفری مستقر بودند وقتی شورشیان ضد بعثی و مردم کرد به سمت شهر سلیمان بک حرکت کرده بودند آنها را به توپ و گلوله بستند و آنان را قتل عام کردند یکی از اعضای با سابقه فرقه فردی به نام سعید منوچهری با آب و تاب برایمان تعریف می کرد که ما به دستور فرماندهان به سمت ارتفاعات طوز حمله کردیم وقتی کردها عقب نشینی می کردند یکی

اول سازمان با نیروهای یه تکی (طالبانی ها) از سه راهی کفری تا سه راهی اشرف که ۳ روز طول کشید یک دستگاه مینی بوس شهروندان عادی عراقی را که از آنجا می گذشتند با توپ تانک هدف قرار دادند که همگی یکجا کشته شدند و در یک نقطه هم به مینی بوسی ایست داده بودند که نگه نداشته بود با نفر بر B.M.P اژده شده بود و تمام مسافران کشته شده بود و ما این فجایع را از فیلم های تهیه شده ی سازمان که برای ما نمایش داده می شد، دیدیم!

مسعود می گفت اینها پاسداران رژیم هستند که به فرمان مریم زیر نفربر و تانکهای شما کشته شدند و به این کار افتخار می کرد!

در شهر طوز سازمان به قبرستان هم رحم نکرد و کل شهر را زیر آتش گرفت و یادم هست که یکی از بچه ها تعریف می کرد که صحنه شهر دلخراش بود شاید همین کارسازمان باعث شد که او بعد از آمدن به قرارگاه از سازمان جدا شود. می گفت داستان مینی بوس را شاید از یاد ببرم و بگویم اشتباه بوده ولی زیر آتش توپ و تانک گرفتن شهر طوز را به حساب اشتباه نمی گذارم، چرا که مردم خود عراق در آنجا زندگی می کردند.

بعد از ۳ ساعت توپ باران شهر، ریش سفیدان آمدند با محمودقائم شهر و پری (فرمانده محور) مذاکره کردند و در ورودی و خروجی شهر ایست بازرسی زدند و بعد از چند روز نوبت حمله به شهر کلار بود که یک ستون برای پاکسازی رفته بود و بعد از چند ساعت درگیری در شهر کلار مردم مقاومت کردند و سازمان یک ستون در آنجا کشته داد و در پیام به نیروها اعلام کرد که حدود ۱ لشکر از حکومت ایران در کلار کشته شده است!

در یک ایست بازرسی که زنان سازمان در ورودی شهر سلیمان بک گذاشته بودند به یک خودروی در حال عبور ایست دادند که خودرو به حرکت خود ادامه داد که ناگهان به دستور فرماندهان سازمان توپچی نفربر زرهی به سمت اش با توپ شلیک



می باشد و ما نمی دانستیم که از آینده منظورش چه است.

شروع عملیات مرواید ۲:

من بعد از گذشت چند روز از این اتفاقات به قرارگاه خودم رفتم و همان موقع نیمی از بچه های قرارگاه ۷ در اشرف بودند که بعد از چند روز به سمت جلولا حرکت کردیم بدلیل اینکه بچه های یگان مهندسی دیگر با لودر و کار نداشت. در سیستم شناسائی جاده و اسکورت ها سازماندهی مان کردند که من با سیاوش چاووشی و محمد باقری اسکورت محمود قائم شهر بودیم که مقررماندهی فیلق ۲ را بدست آوردیم و فرماندهی در آنجا مستقر شد تا اینکه چند نیروی استخباراتی آمدند و در مقررماندهی فیلق ۲ مستقر شدند و بچه های قرارگاه ۷ به سمت جلولا حرکت کردند.

در انجا نیروهای قرارگاه دیگر هم به کمک آمد و در اطراف پادگان مستقر شدیم که چند روز نگذشته بود که من با سیاوش به کمک نیروهای پیاده رفتم به لشکر خانم لیلا در کوه آقداغ.

روز ۱۱ فروردین بود که ما در همان کوه ها مستقر شده بودیم که شب آن روز من و سه نفر دیگر را برای دیده بانی یک تپه فرستادند که حول ساعت ۱۲ شب یک نفر را به جای من آوردند و من به یگان آمدم و تازه رسیده بودیم که درگیری شروع شد در این درگیری خیلی از بچه ها کشته و مجروح شدند که روشن نبود برای کی و به خاطر چی درگیر شدیم فقط این را می دانم که نفرات در مقابل اشتباهات و جنون رجوی تاوان دادند و من هم در این درگیری مجروح شدم.

از کردها که زخمی و عقب تر از بقیه حرکت می کرد را دنبال کردیم و با ام تی ال بی از روی سرش رد شدیم!!

اینها سند افتخارات رزمندگان و فرماندهان رجوی در جریان همان داستان کردکشی بود که مریم می گفت برای اینها (کردها) از گلوله استفاده نکنید با تانک و نفربر از روی آنها رد شوید تا درسی شود برای تک تک افراد!!!

سازمان زیر نظر صدام به منطقه کردنشین حمله کرد و با فرمان مریم که هر ساعت دستوری می داد به نیروهای خود طوری القاء می کرد که همه در این منطقه نیروی حکومت ایران هستند نه عراقی!

البته بعد از ۱ ماه روشن شد که اینطور نبوده و خود مسعود گفت: صاحبخانه باید به شما بنازد، چرا که اگر شما نبودید الان عراق از دستش خارج شده بود و همیشه جمله عزت ابراهیم را تکرار می کرد که: ستون زرهی را دیدم سوال کردم ستون زرهی ماست و گفتند نه ستون برادر مسعود می باشد و من خیلی خوشحال شدم که با یک نیروی قوی متحد هستیم.

اگر چه در این عملیات سازمان به نیروهای خود هم رحم نکرد و هر کس که بدون اجازه به جای می رفت، می زدند. یکی از این به رگبار بسته شده ها در حال حاضر در ایران می باشد که بخاطر دور شدن برای قضای حاجت به رگبار بسته شده بود!!

اما شاهد های اصلی همان شهروندانی هستند که فرزندان شان را از دست داده اند چون نیروهای عراقی شهروندان خود را زیر توپ نمی بردند به همین خاطر پادگان فیلق دوم در عرض ۳ ساعت خالی شده بود و نیروهای سازمان در آنجا مستقر شده بود. اما سران مجاهدین خلق خطاب به نیروهای خود در عملیات مروارید در همراهی با ارتش صدام گفتند: گوهران بی بدیل (تکه پاره کنید آنها را) که این افتخار شما مجاهدان در آینده



از شاه حسین اردنی تا خوش رقصی برای شیوخ مرتجع عربستان

انجمن نجات مرکز مازندران ، سه شنبه ۷ بهمن ۱۳۹۳

بعد از مرگ پادشاه عربستان مریم قجر پیام تسلیتی برای پادشاه جدید فرستاد و نشان دهد که در کنار شان برای دشمنی با مردم ایران قرار دارند . وی در این پیام به نکاتی اشاره نمود که پرداختن به آن خالی از لطف نیست . او در این پیام به اصطلاح از مواضع شجاعانه !! وی در دنیای اسلام تعریف کرده و سعی نمود که مسئله بنیاد گرایی را که یکی از عوامل اصلی آن در منطقه خود شیوخ عربی می باشند را به ایران نسبت بدهد .

مریم قجر در این پیام بند را آب داده و عنوان نمود که ملک عبدالله از شوهر دومش برای سفر به ریاض و ... کازابلانکا دعوت به عمل آورده است . مریم قجر برای اینکه سرسپردگی خود را به پادشاه جدید نشان دهد بعد از چند روز اطلاعیه ای را در تلویزیون خود پخش نمود که پادشاه قبلی از رجوی تقدیر به عمل آورده است .

اگر مریم قجر قدری هم متوجه بود آیا این حمایت و تقدیر نشان از دشمنی و کینه توزی علیه مردم ایران دارد؟

در مناسبات درونی فرقه وقتی ملک حسین قصاب و قاتل نامیده شده و نقش او را در سپتامبر سیاه که باعث کشتار فلسطینیان شده را مورد بررسی قرار می دهند ولی بعد از مرگ وی مسئله ملاقات او با

مریم و رو شده و در ملاقاتهای مختلف با مقامات اردنی این را علم می کردند .

چطور بعد از مرگ ملک عبدالله این تقدیر نامه علنی می شود ؟

اگر عربستان و اردن کشورهای مورد حمایت آمریکا هستند پس آیا این ملاقاتها و تقدیر نامه ها نشان از سرسپردگی تان به غرب و شیوخ مرتجع منطقه نیست ؟

البته بعد از مرگ صدام شما به ارباب دیگری نیاز داشتید و به همین خاطر از قبل با برنامه ریزی و سرسپردگی تان به شیوخ مرتجع منطقه می خواهید که پول های بیشتری بدست بیاورید و به ولخرجی های تان در اروپا ادامه دهید .

آیا تر فرقه در مبارزه با امپریالیسم و شیوخ مرتجع منطقه پایان یافته است ؟

اکنون برای همه روشن شده است که این کرنش نشان دادن در مقابل پادشاه جدید عربستان نشان از این دارد که به غرب این پیام را بدهد که هم چنان به کینه توزی علیه مردم ایران ادامه خواهد داد و به همین خاطر است که گروه تروریستی داعش که مورد حمایت شیوخ مرتجع منطقه می باشد به نام عشایر انقلابی عراقی نامیده می شود .

وای بر شمایان که اینگونه سعی دارید برای ادامه حیات خفت بار خود در کنار شیوخ مرتجع منطقه قرار بگیرید و برای دشمنی با مردم ایران لغز اسلامی پناهی سر دهید .

عبدالله افغان



ندیده اند و در جریان اقتصاد روزمره و داد و ستد و بده بستان پولی جامعه قرار ندارند مانند انسانهای غار نشین و اصحاب کهف ارزش پول را نمی دانند تا بفهمند چه مبلغی زیاد یا کم است و اصلاً پولی که توی جیب آنها می گذارند چه مسئله ای از آنها حل می کند .

آنها فکر می کرده اند لابد با ۲۰۰ دلار می توانند در اروپا شاهانه زندگی کنند .

مطلبی را مربوط به چند دهه پیش در روزنامه ای خواندم که "کل ارزش جواهرات همسر سفیر عربستان که در ایران توسط سارقی به سرقت می رود ۳۵ هزار تومان ارزش داشته است" این بخت برگشتگان اسیر دست رجوی هم هنوز فکر می کنند آن زمانهاست .

مقوله پول در فرقه رجوی داستانهایی دارد یک بار یادم هست فردی به نام حسین سعادت در قرارگاه اشرف موقع همراهی خودرو سپتیک (فاضلاب) به خارج اردوگاه اشرف یک قطعه اسکناس ۲۰ تومانی و یک ۱۰ تومانی را از راننده سودانی به عنوان یادگاری می گیرد و آن را از ترس داخل تودوزی صندلی خودرو مخفی می کند بدبختانه باعث تأسف و گریه است که یک ایرانی مدعی پیشتاز بودن یک اسکناس ۱۰ تومانی (پول مملکت خودش را) از سودانی یادگاری می گیرد .

بدنبال این قضیه آنچنان دادگاهی برای آن عضو فرقه تشکیل شد که تا چند جلسه او را محاکمه و نهایتاً سر از بنگال و زیر زمین و خلاصه زندانهای صدام به جرم اینکه وی می خواسته با آن پول به



ماجرای پول تو جیبی های مجاهدین

انجمن نجات مرکز کرمانشاه ،

یکشنبه ۲۱ دی ۱۳۹۳

رجوی پول تو جیبی اعزامی ها به آلبانی را توی سر آنها و اسیران لیبرتی می کوبد و عمداً مبلغ آن را افشاء و علنی می کند تا به آنها بگوید قیمت هر کدام از شما همان چندرغازی است که بعد از بعضاً بیش از سه دهه توی جیبتان می گذارم مثلاً مبلغ ۲۰۰ دلار که پول یک دست لباس هم نمی شود.

رجوی در سرفصل های مختلف همین قیمت گذاری را روی اسیران خود انجام داده است در مرحله جدایی برخی از مسئله داران در دهه ۷۰ مبلغ ۲۱۰ هزار تومان برای آنها می بود که با قاچاقچی به داخل ایران فرستاده می شدند و همین مبلغ هم کمی بیشتر به دلار برای آنها می بود که به اروپا می رفتند .

اصلاً مقوله پول در فرقه رجوی داستانهایی دارد بدبختانه از آنجایی که افراد مدتهای طولانی پول



نزد حکومت ایران برگردد درآورد .

بعد از عملیات کرد کشی و شیعه کشی در سال ۷۰ هـ- ش رجوی برای اینکه به شیعیان بگوید در جریان کشتار آنها بی گناه بوده زیارت های کربلا را راه انداخت و جالب اینکه خط این بود که اکثراً به داخل حرم نروند و کنترل شده در داخل بازار تبلیغاتی مانور دهند .

در اینجا هم به طور سیستماتیک به هر مجاهد قهرمان و پیشتاز رجوی ۵ دینار عراقی داده شد تا با آن به عراقیان بگویند آنها آزاد و در جیشان پول دارند .

این در حالی بود که رجوی گوش همه را گرفته بود که احدی حق خرج کردن پول را ندارد و حتی اگر آن را گم کنند در جرگه مزدور و عامل اطلاعات حکومت ایران محسوب می شوند .

افراد مجاز بودند که برای عادی سازی قیمت اجناس را بگیرند و پولشان را نمایشی نشان دهند ولی خرید نکنند که در بین عربها مجاهدین ۵ دیناری معروف شده بود و تا سالها سؤال ذهنی عربها بود که شما ها چرا همه مثل هم فقط ۵ دینار دارید و اصلاً چرا دنبال جنس ۵ دیناری هستید و چرا خرج نمی کنید ؟

بازار کربلا کلاً مسئله دار این ۵ دینار تو جیبی اسیران رجوی شده بودند.

در یک کلام رجوی همه چیز این آدمهای گرفتار را گرفته و هیچ کدام ارزش خودشان را نمی دانند تا چه رسد به پول و این گونه مقولات .

اضافه می شود مسئله داران ابتدا تا وقتی در چنگ رجوی هستند به فکر اینکه چقدر از رجوی به آنها می رسد نیستند و مقدار و مبلغ برایشان مهم نیست و صرفاً رهایی هدف یک آنهاست اما وقتی به خارج فرقه می آیند و کمی به خود می آیند تازه می فهمند که چه کلاه بزرگی سرشان رفته است .

اوج عقب ماندگی یک فرقه

فرقه ها ، ۲۶ بهمن ۹۳

رجوی برای از دور خارج کردن مخالفان خود آنها را متهم به خطای جنسی می کند. رجوی اوج عقب ماندگی خود را اینگونه نشان می دهد یعنی تنها حربه ای که بلد است را بکار می برد.

این بدبخت مفلوک نمی داند که جامعه امروزی بسیار بسیار فهمیده تر از آن است که این لاطانات را که بوی عقب ماندگی و تعفن آن همه جا را فرا گرفته باور کند.

رجوی بارها و بارها هر گونه مخالفت تشکیلاتی و ایدئولوژیک را به امور جنسی ربط می داد.

شاید برای کسانی که خارج از تشکیلات بوده اند این غیر قابل باور باشد اما واقعاً این یک حقیقت است تمامی کسانی که در تشکیلات بوده اند می دانند رجوی و به دنبال آن تمامی مسئولان در برخورد با هر فردی که مشکلات تشکیلاتی داشت او را متهم می کردند که این مشکل تو ریشه در مسائل جنسی دارد. اکنون این فرهنگ کثیف درون تشکیلاتی خود را به خارج از تشکیلات هم تعمیم می دهد.



نامه سرگشاده به سفیر کشور آلبانی در فرانسه

محمد رزاقی ، ۱۴ بهمن ۱۳۹۳

سفیر محترم کشور البانی

با سلام و احترام

قبل از پرداختن به موضوع نامه اجازه می خواهم بصورت کوتاه خودم را معرفی بکنم .

من محمد رزاقی هستم نزدیک به ۲۰ سال عضو فرقه مجاهدین بودم و بهترین دوران زندگی ام در اردوگاههای اهدائی صدام ملعون به رجوی در اسارت ذهنی و جسمی سپری کرده ام و می توانم به صراحت بگویم رجوی و مریم قجر در مقرهای اهدائی صدام دیکتاتور ملعون یک برده داری نوین راه انداخته اند و از اعضای نگون بخت برای مقاصد شوم خودشان استفاده می کنند . ما در مدتی که در اردوگاههای تحت کنترل رجوی و دیگر سران فرقه بودیم و شخص رجوی و مریم قجر قوانین ضد انسانی را نوشته و بر ما اعمال می کرد و این روش هنوز هم ادامه دارد: اعضای حق ازدواج ندارند ، حق تردد آزاد به بیرون از اردوگاه ندارند ، به دستور شخص رجوی و مریم قجر ارسال نامه یا ایمیل برای فامیل و اعضای خانواده برای اعضای نگونبخت ممنوع اعلام کرده . هیچ عضوی حق بیان مشکلات را ندارد و اعضای مجبور هستند هر آنچه سران فرقه می نویسند و یا می گویند اعضای آن را تکرار کنند .

در درون مناسبات علاوه بر اینکه زن و مرد حق رابطه معمولی و انسانی با یکدیگر را ندارند حتی ۲ مرد حق حرف زدن با هم را ندارند چون فوراً از طرف سران فرقه متهم به محفل زدن می شوند .

اعضاء فرقه حق تصمیم گیری برای انتخاب ادامه زندگیشان را ندارند و سران فرقه مجاهدین برای اعضای مسیر زندگی را انتخاب می کنند و حتی نفرت چه بخورند ؛ چه بنوشند و ...

سفیر محترم

اقدام انساندوستانه کشور شما مبنی بر پذیرش اعضای فرقه رجوی که قدم اول دور کردن اعضای فرقه از منطقه خطرناکی مثل عراق ؛ قابل تقدیر می باشد و اقدام دولت شما احترام به حقوق بشر با پذیرش انتقال آنها از عراق به آلبانی قدم مثبتی برای حفظ جان اعضای نگون بخت می باشد .

بنا بر خبر هایی که از درون تشکیلات در تیرانا می رسد رجوی و مریم قجر با فرستادن سران فرقه بعنوان شورای رهبری اعضایی که در تیرانا مستقر شده اند باز به همان شیوه اردوگاههای عراقی اعضای توسط سران و چماقداران فرقه کنترل می شوند .

سران فرقه جنایتکار رجوی اعضای نگون بخت با بحثهای غیر واقعی می ترسانند و به آنها اجازه نمی دهد از مقری که سران فرقه کنترل آن را بر عهده دارند به راحتی خارج شوند و مشمول مراحل مختلف برای خرج می باشند .

رجوی و مریم قجر علاوه بر کنترل عده ای تحت عنوان زندانبان و شکنجه گرهایی مثل حسن عزتی با نام مستعار نریمان - بهرام جنت صادقی با نام مستعار مختار ؛ هوشنگ دودگانی و ... را به آلبانی فرستاده تا در صورت نیاز بر علیه اعضای نگون بخت از شیوه ترور و زندان و شکنجه و سرکوب در درون تشکیلات برای مخالفین و منتقدین .. استفاده کنند . اسامی کشته شده ها در زندان اردوگاه بد نام اشرف که به دستور شخص رجوی ساخته شده بود و در آن زندان عده ای بر اثر شکنجه های طاقت فرسا جان خود را از دست دادند .



اقای سفیر

تنها راه حل ساده اینکه اجازه ندهید سران فرقه بر
اعضاء نگون بخت کنترل داشته باشند و با پرداخت
ماهانه ۵۰۰ دلار آنها را همچنان در اسارت و
بردگی نگه دارند و گوش به فرمان .

در صورت عدم کنترل این فرقه در آینده نزدیک
شاهد حضور یک فرقه خطرناکی در خاک آلبانی
خواهیم بود که به هیچ وجه کنترل آن دست هیچ
کس نخواهد بود الا رجوی و مریم قجر و دیگر
سران فرقه ...

از اینجا اعلام می کنیم من و دوستانم حاضر
هستیم در هر دادگاهی یا در هر ارگانی به وجود
زندان و شکنجه و کشته شدن افراد در زیر شکنجه
توسط شکنجه گران رجوی شهادت بدهیم .

تا سیه رو شود هر که در او غش باشد .

با تشکر : محمد رزاقی — عضو سابق فرقه
مجاهدین پناهنده سیاسی در فرانسه

رونوشت :

- وزیر کشور البانی
- وزارت خارجه البانی
- اداره پناهندگی البانی
- کمیساریای عالی پناهندگی مستقر در البانی

- قربانعلی ترابی بر اثر شدت شکنجه جان داد .

- جلیل بزرگمهر بر اثر شکنجه های وحشیانه
شکنجه گران رجوی جان داد .

- پرویز احمدی بر اثر شدت شکنجه گران رجوی
جان باخت و ...

سفیر محترم

به غیر من کسانی هستند که به دستور مستقیم
رجوی و مریم قجر در اردوگاههای اهدائی صدام
به رجوی شکنجه شده ایم و هم اکنون این
شکنجه گران در آلبانی مستقر هستند و تقاضا
می کنم اجازه بدهید یک دادگاه بی طرف در
همان کشور آلبانی با حضور وکلای ما به این پرنده
رسیدگی کنند !

چون در زمانی که به دستور شخص رجوی و مریم
قجر زندانی شدیم در سولی که من در آن زندانی
بودم و در سلولهای دیگر افراد بی گناه بر اثر شدت
شکنجه های غیر انسانی جان باخته اند جا دارد در
یک دادگاه عادلانه همه چیز و ماهیت رجوی و
مریم قجر روشن شود . همچنین این هشدار به
دولت شما می دهم فرقه رجوی یک باند مافیائی و
جنایتکار می باشد و در هر زمان بخواهد اعضاء
اسیرش را به خود سوزی وادار خواهد کرد مثل
خود سوزی های ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ فرانسه که چند
نفر بر اثر خود سوزی به دستور مریم قجر جان خود
را از دست دادند و چند نفر هم به شدت
سر و صورتشان سوخت و باعث وحشت ساکنان
پاریس شدند .

علاوه بر این در میان افرادی که از عراق به آلبانی
اعزام شده اند متخصصین منفجرات آموزش
دیده های فدائیان صدام ملعون هم وجود دارد که
اینها تماماً تهدیدی بر امنیت کشور آلبانی می باشد.



نخندید! لطفاً به حال مریم رجوی و مجاهدین گریه کنید!

انجمن نجات مرکز لرستان ، دوشنبه

۲۹ دی ۱۳۹۳

روباه به داخل سوراخ نمی رفت جاروی درازی هم
به دمش بسته بود.

درخواست جدید و مضحک مجاهدین برای باز پس
گیری ده درصد از سلاح هایشان قبل از اینکه یک
جوک و مضحکه باشد از چند منظر قابل تأمل
است :

۱- ابتدا از حول حلیم در دیگ افتادند و به مصداق
"تاکتیک ملا نصرالدین" روزی می رود نانوائی نان
بخرد ملاحظه می کند صف طویلی جلوی نانوائی
هست که اگر در صف بایستد ساعاتی طول
می کشد تا موفق به خرید نان بشود لذا به فکر
افتاد تا با زرنگی تمام کلکی سوار کند و تاکتیکی را
بکار ببرد.

رفت و جلوی نانوائی با صدای بلند گفت : آی مردم
کوچه بغلی هم نان مجانی می دهند و هم
کاسه ای حلیم تا تمام نشده هرچه سریعتر بروید!

ناگهان همه مردمی که در صف نانوائی بودند به
سمت کوچه بغلی رفتند تا نان مجانی و کاسه ای
حلیم بگیرند و نانوائی خلوت شد تا او براحتی نان
دریافت کند ، اما بلافاصله به فکر افتاد و با خودش
گفت : نکند راست گفته باشم و لذا خودش هم به
دنبال دروغش رفت و نان را هم از دست داد.

حال مجاهدین نیز در دقایقی بعد از طرح

درخواستشان برای ده درصد از سلاح هایشان
خودشان به فکر افتادند که نکند راست باشد و
اکنون سلاح در دستشان باشد!

سریع در چند سایت ورشکسته شان نوشتند و داد
سخن سر دادند که آی دنیا ببینید حکومت ایران به
وحشت افتاد!

لذا به قلم فرسایی روی آوردند که : وحشت
پاسداران و دولت ایران از مسلح شدن
مجاهدین و... !

و دم خروس از اینجا بیرون زد و یکی از اهداف
کاربردی این درخواست خودبخود مشخص شد که
فقط مصرف تبلیغاتی دارد و بس.

۲- در این وانفسا که مرغ پخته نیز از این
درخواست خنده اش می گیرد حتماً مجاهدین هم
حداقل به اندازه مرغ پخته می فهمند!

در شرایطی که امریکا در مرداب عراق و سوریه و
افغانستان گیر افتاده و مدام و مستمر از کانالهای
مختلف و به زبانهای مختلف دست به دامان نظام
ایران شده است تا با کمک ایران مفر و راه نجاتی
برای برون رفت از این بحران بیابد.

ضمناً امریکا خودش در ساختن آش شله قلم
کارش که ابتدا ملغمه ای از تروریست ها را به
کمک اسرائیل بوجود آوردند بعداً از عده ای حمایت
کردند و عده ای دیگر برای خود امریکا شاخ شدند.
و این کلاف سردرگمی را که در حال حاضر از
داعش گرفته تا جبهه النصره و القاعده و ... سایر
گروههای تکفیری در منطقه می بینید.

و بر همگان واضح است که چگونه با نام مبارزه با



داعش با چه "اشتباه دقیق و صحیحی" هواپیماهای ائتلاف تسلیحات و کمک ها را روی سر داعش فرو می ریزند و چگونه "دقیقاً اشتباهی" بمب ها توسط هواپیماهای امریکایی بر سر اکراد و شیعیان عراق فرو می ریزند!

حال امریکا مجاهدین را کجای دلش بگذارد و در این دنیای بلبشو مجاهدین! شما چه محلی از اعراب دارید؟!

راستی خودتان هم از این درخواست خنده تان نمی گیرد؟ و حتماً خودتان هم آن را جدی نمی گیرید.

۳- یادتان هست وقتی بعد از سرنگونی صدام صاحب خانه عزیزتان و ورود امریکا به عراق و خلع سلاح بعد از جمع آوری در پادگان اشرف چطور یک شبه از اعمال خشونت و جنگ مسلحانه اعلام انزجار کرده و خواهان فعالیت مسالمت آمیز شدید و در یک انتخاب آزادانه و زیر چکمه ژنرال اودیرونو در اوج اعتقاد دموکراتیسم سلاح ها را تحویل دادید و صاحب سلاح را برگزیدید و به فعالیت سیاسی مسالمت آمیز روی آوردید؟!

حالا دم خروس بیرون زد و همان خوی خشونت طلبی و خونریزی و تروریستی آق مسعود بیرون زد و حتی در سوراخ موش هم نتوانست آرام بماند و بمیرد.

خانه نشینی بی بی از بی چادری است!

شما : آزمودید در این شهر بخت خویش ... بیرون باید کشید از این ورطه رخت خویش

۴- راستی با چه رویی به دنبال ده درصد از سلاح های خویش مانور می دهید و بلافاصله از زبان دیگران حرف می زنید که دولت ایران از تسلیح مجاهدین به وحشت افتاد؟!

شما با داشتن صدها تانک و توپ اهدایی صدام و با هلی کوپترهای نمایشی و هزاران تیربار و ضد هوایی و... چه کردید؟

زمانی که مریم بادهای شرق و غرب در دماغ فریاد آتش به پیش می داد و شعارهای امروز مهران فردا تهران چکار کردید و کجا را گرفتید و چه کسی از شما وحشت کرد؟ که حالا با درخواست تمسخر آمیز ده درصد از سلاح ها کسی از شما وحشت کند؟

تا کی می خواهید شمشیرهای سامورایی را در میان ابرها بچرخانید؟!

بباید کمی به واقعیت فکر کنید.

" شما را به هیچ ده کوره ای راه نمی دهند آنگاه سراغ خانه کدخدا می گردید؟

به شما توصیه می شود شیطان وار از خر خود پیاده شوید و هم چوب را خورده و هم پیاز را و به دنبال کشوری باشید تا آخر عمری مامن و پناهگاهی را برای آخرت خویش بیابید.



وقتی رجوی به شورایی ها میلیون ها دلار می دهد ، سهم خودش چقدر است؟

انجمن نجات مرکز مازندران ، یکشنبه
۱۲ بهمن ۱۳۹۳

رجوی ها در پاسخ به افشاگری های جدید آقای اسماعیل یغمایی از مسئولین و فرماندهان جدا شده از فرقه ، در تاریخ ۴ بهمن از زبان شورا اطلاعیه ای صادر نموده و در آن مدعی شدند که آقای یغمایی از آنها صدها هزار دلار و آقایان کریم قصیم و محمدرضا روحانی (دو عضو مهم شورا که سال گذشته از رجوی ها جدا شدند) از آنها یک میلیون و ۲۰۰ هزار دلار دریافت کرده اند.

در مهر ماه امسال نیز پس از مشخص شدن استعفا و جدایی آقای باستان سیر و دو عضو دیگر از شورا ، مریم قجر در یک اقدام فریبکارانه برای جلوگیری از جدایی های رو به تصاعد ، مدعی شد که اجلاس میان دوره ای شورا را تشکیل داده و در این اجلاس باصطلاح «به منظور تحکیم مبانی وحدت و انسجام شورا ، یک ماده افزوده به آیین نامه داخلی شورا» را تصویب کرده اند. در بند سوم این ماده ی افزوده ، اعضایی که قصد استعفا و جدایی داشته باشند به «تصویه حساب مالی» تهدید شده بودند. با توجه به موارد فوق الذکر مشخص می شود که رجوی ها همان تعداد اندک باصطلاح غیر مجاهد را با پول در شورا نگه داشته و برای ممانعت از جدایی ، آنها را تهدید می کنند که در صورت استعفا باید پول های دریافتی را پس

بدهند. حالا با این داده ها می توان به پاسخ سوالات زیر پی برد : اگر اعضای شورا صدها هزار یا میلیون ها دلار از رجوی دریافت کرده اند ، پس خود رجوی ها چقدر پول از اربابان خود گرفته اند که این چنین میلیون دلاری خرج می کنند؟

اگر هزینه نگه داشتن دو نفر در شورا این قدر بوده است ، قیمت نگه داشتن افرادی مثل مهدی سامع و هزارخانی و ... چقدر است؟ آیا بهتر نیست رجوی از همین الان و قبل از اینکه آنها جدا شده و او مجبور شود در جواب جدایی آنها این مبلغ را اعلام کند ، همین الان پول هایی که به آنها می دهد را مشخص نماید؟

این هزینه ها بعد از سقوط صدام چگونه و از کجا تامین شده و می شود؟ و آیا پیام تسلیت مریم قجر برای مرگ ملک عبدالله و افشای رابطه پنهانی رجوی با وی در این پیام ، بیانگر این نیست که عربستان یکی از منابع مهم مالی فرقه بعد از صدام بوده است؟

با توجه به سکوت رجوی ها در مقابل کشتار مردم فلسطین و لبنان ، بخصوص کشتار زنان و کودکان غزه ، سهم سرویس های اطلاعاتی اسرائیل و کشورهای غربی در تامین این پول ها چقدر بوده است؟

کسانی که این پول ها را در اختیار رجوی ها قرار می دهند ، در ازای آن چه سفارشات داشته و رجوی ها برای آنان چه کارهایی کرده و می کنند؟ آیا پولی که خرج آرایش و لباس های گران قیمت مریم قجر می شود نیز در جایی ثبت شده است؟

خلق ایران و ویتترین سیاسیش شورای ملی مقاومت ایران بودم که این شیخ خودش را رئیس کمیسیون مذاهب آن می نامد. به اطلاع شما می رسانم که دیگر نه شورای مذکور وجود خارجی دارد و نه کمیسیونی به نام کمیسیون مذاهب در این شورا و نه هر گونه مقاومتی در قبال حکومت ایران، و این شورا که ویتترین سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران بود سالها است که به دنبال جداسدن اکثر شخصیتها و اعضای آن و نیز اعضای سازمان مذکور فروپاشیده و منحل شده که از جمله آنها اینجانب هستم که بعد از سی سال عضویت به عنوان مترجم ارشد این سازمان و رهبری آن در فرانسه و عراق از آن جدا شدم زیرا این سازمان ضربه ای کاری بر مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران و جنبش آزادی و دموکراسی به شیوه های مسالمت آمیز وارد کرد که علت آن تروریسم و عملیات ترور و انفجار و خشونت در ایران و همکاری نزدیکش با رژیم صدام حسین و ارتش او در جنگش علیه میهنشان ایران بود.

جناب شیخ الازهر،

به این مناسبت به اطلاع آنجناب می رسانم که در یکی از عملیات جنگی عراق علیه ایران که نیروهای مجاهدین خلق در آن شرکت کرده بودند فرزند شیخ جلال گنجه ای به نام مرتضی گنجه ای در روز ۱۹ ژوئن سال ۱۹۸۸ در نتیجه اصابت ترکش خمپاره در میدان جنگ کشته شد چنانکه برادر اینجانب محرم حسین نژاد نیز در همان عملیات که در منطقه «مهران» واقع در مرز ایران و عراق انجام شد و سازمان آن را «عملیات چلچراغ» نامید کشته شد و با شیخ جلال گنجه ای با هم از فرانسه به عراق رفته و در تشییع و دفن اجساد کشته شدگانمان در آن موقع در شهر کربلای عراق شرکت کردیم زیرا در آن سال من و خانواده ام با این شیخ و خانواده اش در یک خانه در حومه پاریس زندگی می کردیم و با هم در داخل تشکیلات سازمان مجاهدین در دفتر آن در



نامه حسین نژاد مترجم ارشد عربی سابق سازمان مجاهدین به رئیس دانشگاه الازهر - قاهره

پنجشنبه ۲ بهمن ۱۳۹۳

ادعای محکومیت تروریسم توسط بنیانگذار ترور و انفجار در منطقه!!

چگونه فرقه رجوی کشته های عملیاتش در عراق را که خودش اسامی و عکسهایشان را منتشر کرده و از خارجه به عراق برده بود به عنوان اعدام شده در ایران جا می زند؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب شیخ دکتر احمد الطیب رئیس دانشگاه الازهر - قاهره، با درود و احترام

نامه اخیر شیخ جلال یوسف گنجه ای به حضرتتعالی را خواندم لذا تصمیم گرفتم با نوشتن این نامه به شما آنجناب را در جریان واقعیهایی پیرامون ادعاهای نویسنده این نامه و وابستگیهایش قرار داده و دروغها و فریبکاریهای خودخواهانه او را افشا کنم.

اینجانب مترجم کتاب شیخ جلال گنجه ای با عنوان "مرز بین اسلام و بنیادگرایی تروریسم" از فارسی به عربی هستم و او را خوب می شناسم.

من سالیان دراز مترجم ارشد سازمان مجاهدین



شده است ابراز خشم و شکایت می کند رهبری که در رأس «عوامفریبان برای استفاده از تهمت!! تکفیر و تفسیق» (عبارتی که در نامه این شیخ به شما با عربی کاملاً غلط مانند سایر جملات این نامه به طوریکه فکر نمی کنم هیچ عرب باسوادی آن را بفهمد هر چند که او ادعا می کند روحانی است و «در عراق فقه» را تلمذ!! کرده در نزد کسانی که در این نامه مضحک از آنان نام برده است) قرار دارد. وی در حالی این عبارت را به کار می برد که رهبری سازمانش اتهام کفر و فسق را علیه هر کس که مخالف او است و از این رهبری جدا می شود وارد می کند و او را لعن کرده و و تهدید به قتلش می کند.

شما می توانید لیست کشته شدگان عملیات یادشده را در لینک زیر ببینید لیستی که در سایت رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شده است و در آن نام مرتضی گنجه ای فرزند کوچکتر شیخ جلال گنجه ای در ردیف ۲۸ و نیز عکس او در میان عکسهای کشته های آن عملیات در مربع سوم زیر همان لیست دیده می شود:

<http://www.mojahedin.org/eve/nts/5334>

لازم به یادآوری است که فرزند بزرگتر جلال گنجه ای هم اکنون در کمپ لیبرتی پادگان سابق آمریکایی ها در بغداد به سر می برد پادگانی که امروز به زندانی برای اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران تبدیل شده که پناهجویان زیر نظر سازمان ملل متحد می باشند و سازمان ملل می کوشد آنها را از عراق منتقل کند ولی رهبری سازمان مجاهدین بر نگهداشتن آنها در آنجا زیر خطرات مرگ آفرین اصرار می ورزد.

به این علت و به علل دیگر از جمله ارتکاب جنایتهای تروریستی وحشتناک علیه دو ملت ایران و عراق و اعمال خشونت توسط سازمان مذکور و کارها و مواضع این سازمان علیه عرف و اخلاق مردم مسلمان ایران از جمله مجبور کردن اعضا بر طلاق همسرانشان و ممنوع کردن ازدواج به جز

فرانسه به کار مشغول بودیم و فرزند کوچکترش را که با پدر و مادرش در حالیکه کوچک بود از ایران خارج شده و آن موقع در پاریس زندگی می کرد دیده بودم و می شناختم.

ولی وقتی دیدم که این شیخ در نامه اش به آنجناب دروغ آشکار و رسوایی را نوشته مبنی بر اینکه حکومت ایران پسرش را اعدام کرده است!!

بسیار تعجب کرده و شوکه شدم زیرا پسر او به دستور پدرش شیخ جلال برای شرکت در آن عملیات نظامی از فرانسه به عراق رفت و در آن عملیات در حالیکه ۱۷ سال بیشتر نداشت کشته شد.

برایم این سؤال مطرح است کسی که ادعا دارد یک روحانی مسلمان است چگونه می تواند دروغ بگوید و چنین دروغ رسوا و آشکاری را روز روشن به قلم بیاورد. وی این دروغ را خطاب به جنابعالی شیخ الازهر مرجع اعلای مسلمانان و در نامه ای که به صورت علنی برای همگان و افکار عمومی مسلمانان منتشر شده نوشته است که یک گناه کبیره و توهین به مقدسات و شخصیتهای مسلمین و توهین به شعور آنان و قدرت فهم و درک افکار عمومی است به علاوه اینکه وی به عنوان یک پدر ایرانی مقیم فرانسه فرزند نوجوان خودش را از پاریس به عراق فرستاد تا در جنگ در کنار نیروهای عراقی علیه میهنش شرکت کند و در حالیکه هنوز به سن بلوغ نرسیده کشته شود و اینک با کمال وقاحت گناه خودش را به گردن حکومت ایران می اندازد تا چهره گنهکار خودش را با این دروغ که فرزندش به دست دولت ایران اعدام شده است!! سفید سازی کند... و علیرغم همه اینها وی وقاحت و خودخواهی را به جایی رسانده که در یک گفتگوی مطبوعاتی خود از پاسخ ندادن حضرت عالی به نامه اش و بی توجهی کنفرانس شما در مورد بنیادگرایی و تروریسم تحت پوش اسلام به پیشنهادهای مسخره اش که توسط رهبری بنیادگرایی تروریست سازمان به او دیکته



است اخیراً در پیامی که توسط این سازمان پخش و منتشر شد دستور قتل همهٔ جدانشدگان از سازمان و مخالفین آن را هر جا باشند صادر نمود.

حضرت دکتر احمد الطیب ،

از همین رو ، این سازمان و همکاری کنندگان با آن و مسئولان آن از جمله شیخ جلال گنجه ای که از مسئولان بالای این سازمان (سازمان مجاهدین خلق ایران) می باشد صلاحیت صحبت کردن از محکومیت تروریسم و افراطی گری و بنیادگرایی و خشونت را ندارند و نمی توانند به دیگران بویژه علمای مسلمین درس مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی بدهند زیرا علمای مسلمین بویژه ریاست محترم الازهر خودشان به منافع مسلمانان و جهان اسلامی آگاه تر و داناتر هستند و آنها خود تجارب کافی برای اتخاذ موضع مناسب در قبال تروریسم و افراطی گری زیر پوش اسلام و برای افشاء و از بین بردن این پدیدهٔ شوم که چهرهٔ اسلام و مسلمانان را خدشه دار کرده است دارند. سلامتی دائم و موفقیت و پیشرفت آنجناب در خدمت به اسلام و مسلمانان را از خداوند متعال خواستارم.

علی حسین نژاد

از جدا شدگان سازمان مجاهدین خلق

ایران - پاریس

۲۳ ربیع الاول ۱۴۳۶ هـ -

۱۴ ژانویه ۲۰۱۵ م

برای رهبران و مجبور کردن مردان به تقدیم همسرانشان به رهبر و تقدیس رهبر به عنوان ولی و مرشد عقیدتی مادام العمر ، این سازمان پایگاه مردمی خود را در داخل ایران از دست داد تا اینکه امروز در آستانهٔ فروپاشی و انحلال قرار گرفته و کسی جز اندک افرادی پناهنده پراکنده در عراق و اروپا و آمریکا باقی نمانده اند که از جمله آنها همین شیخ می باشد که از سازمان مذکور ارتزاق و تأمین مالی می شود سازمانی که سرمایهٔ عراق اعم از پول نفت و سلاح و جنگ افزار و ماشینها و... را در زمان صدام حسین با فریب و نیرنگ غارت کرد و جنایتهای وحشیانه ای را در داخل تشکیلات سازمان در حق اعضا و نیز در حق مردم عراق با مشارکتش در کنار نیروهای رژیم صدام در کشتار کردها در شمال عراق مرتکب شد و من به عنوان مترجم ارشد این سازمان در عراق بر همهٔ این غارتها و کشتارها و سرکوبها شاهد بودم.

همچنین این سازمان یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران نخستین سازمانی است که دست به عملیات تروریستی و ترور و انفجار و عملیات انتحاری که آنها را عملیات مقدس می نامد در دهه های هشتاد و نود میلادی زد و این سازمان سر افراطی گری و بنیادگرایی و تروریسم زیر پردهٔ دین و اسلام و مبتکر و الهام دهندهٔ چنین عملیات خشونت و تروریسم به نام مذهب در منطقه می باشد و درست به همین دلیل این سازمان در آغاز از گروه تروریستی داعش با نامهایی مانند «عشایر انقلابی که شهر موصل عراق را آزاد کردند» دفاع می کرد و از کارهای آنها ابراز خوشحالی کرده و عوامل این گروه تندرو افراطی زیر پردهٔ اسلام را می ستود و بیانهٔ جنگی آن را بازپخش می کرد چنانکه در لینک زیر در سایت رسمی این سازمان به زبان فارسی می بینید:

<http://www.mojahedin.org/ne/ws/139413>

همچنین رهبر این سازمان مسعود رجوی که به دنبال سرنگونی رژیم صدام حسین از انظار مخفی



مصطفی محمدی: محبوبه و من تا روز آزادی سمیه آرام نخواهیم گرفت

سایت ایران اینترلینک ، دوشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۳

دلنگی های بی پایان چون فیلمی نا تمام برای دخترم سمیه...

روی سخنم به تمامی پدران دنیاست...

سکوت مصطفی محمدی هم فریاد است. چه برسد به فریاد!!!

مصطفی محمدی پدری که در تمام روزها و سال های اسارت دخترش هرگز ساکت نماند و از پانزدهت و امروز روی سخنش با تمام مردم دنیاست.

برای نجات دخترم سمیه از دام پلید اسارت فرقه تروریستی مجاهدین خلق ایران شکایت به چه کس و به کجا ببرم.

مصطفی و محبوبه محمدی از دل تنگیهایشان که پایانی ندارد و از صبرشان که به سر آمده و لبریز شده حرف می زنند.

دلنگی های بی پایان چون فیلمی نا تمام برای دخترم سمیه...

محبوبه مادی دل تنگ که هر شب در خلوت تنهای شب هایش با ستاره سمیه در آسمان درد و دل می کند و اشک می ریزد و نگاهش به ستاره زیبا و درخشانیست به نام سمیه. او شب ها پشت پنجره غربت می نشیند و منتظر است تا با نور ستاره سمیه تاریکی شب های انتظار را تاب بیاورد. سمیه اش دور دور است اما نزدیک نزدیک چون جان به تن. از پشت پنجره نگاهش می کند سو سو می زند گوش می دهد اشک می ریزد لبخند می زند برایش دست تکان می دهد. سمیه دخترم دل تنگ دیدار توام...سمیه ام ستاره شبهای من برگرد.

و مصطفی محمدی هرگز ساکت نماند و نمی ماند. او عاشق تر از آن است که برای باز گرداندن دخترش از پا بنشیند و باهوش تر از آن است که

باور کند نگارنده کتاب داستان یک توطئه سمیه باشد. او می گوید من یک پدرم و بیشتر و بهتر از هرکسی دخترم را می شناسم و امروز فریادش پشت مسئولان بی مسئولیت سازمان را می لرزاند. سمیه را به من باز گردانید و گرنه... سمیه محمدی فرزند محبوبه و مصطفی که سالها پیش هنوز به سن قانونی نرسیده بود در ظاهر به دعوت مجاهدین برای بازدید از اردوگاه اشرف خانه و محل زندگی خود را ترک کرد... هر پیام او در تلویزیون مجاهدین و حتی کتابی که از جانب او به دنیا معرفی شد حاکی از عشق و از خود گذشتگی نسبت به پدر و مادر و تنها خواهرش حوریه است.

پدر سمیه عشق بی پایان دخترش را ارج نهاده و همچنان برای آزادی دخترش در تلاش و تکاپوست و در پی گمشده اش به هر کجا و هر طریق و هر روش. تا شاید بتواند سمیه را از دست سازمان تروریستی مجاهدین نجات دهد. او خود و دخترش را قربانی توطئه کثیف خائنین و سران این سازمان می داند و بارها بار اعلام کرده که برای نجات دخترش دست به هر کاری می زند تا بازگشتش به خانه از پای نخواهد نشست او بارها اعلام نموده که در این راه هر خطری را و هر تهمتی را و هر درد و رنجی را به جان می خرد چرا که او تنها یک خواسته ی انسانی دارد که بارها در سال های دور از دخترش به دنیا فریاد زده سمیه ام را به من باز گردانید. او پدری است آزاده و خستگی ناپذیر که این روزها مورد هجوم سوالات زیادی از جانب مردم دنیاست مصطفی محمدی می گوید من هیچ دروغی را باور ندارم جز حقیقت سمیه...

او می گوید من داستان دروغین پایان یک توطئه را باور ندارم من یک پدرم و خواستار آزادی دخترم...

امروز روی سخنم به تمام پدران دنیاست به چه کسی و به کجا پناه ببرم او خود را در این ماجرا تنها نمی داند او می گوید خدا با من و همراه من است و من حمایت تمامی پدران دنیا را با خود



دیگر خودم نیستم که دیگر خودمان نیستیم. نفرین به این سیاست نفرین به این حزبها و گروهها نمی دانم فقط این را می دانم که از آغاز نه حزبی بود و نه گروهی فقط او بود و عشق و او از سر عشق ادم را آفرید. لعنت به این جدایی که هیچ مصلحتی در آن نیست و نه حتی برای یعقوب نه برای یوسف دلم گرفته دلم گرفته سمیه جان مصطفی حرف میزند مصطفی می جنگد مصطفی فیلم می سازد پیام می دهد اما من در سکوتی خاموش به این ماجرا می اندیشم دلتنگم دلتنگم و غصه دار روزهای نبودنت دلم تنگت شده دلم برایت تنگ شده عزیزم نگرانم گر چه تو را به آغوش پر مهر خدا سپرده ام اما میدانم که درکم میکنی و حق میدهی که نگران باشم روزها دیرگذرند روزها سخت و تلخ و دیرگذرند غصه هایم را حتی به مصطفی نمی گویم حرفها تمام شده هم او خسته است و هم من.

و پیامی از آقای مصطفی محمدی به سمیه:

من مصطفی محمدی نه تنها حرف های تو را در کتاب پایان یک توطئه باور نمی کنم بلکه حرفم این است سمیه دخترم لطفاً کمی کمتر مهربان باش... کمی کمتر عاشق باش و نگران ما نباش و عزیزانت را به خدا بسپار....

من مصطفی محمدی پاسخ سراسر عشق تو را دریافت کردم و به داشتن چنین دختری افتخار می کنم. تو پاسخ عشق من و محبوبه و حوریه و برادرانت را با عشق بی کرانت دادی... سمیه دخترکم لطفاً کمی کمتر مهربان باش تو عاشقی را به اندازه تمامی مبارزان تاریخ به دوش کشیده ای... لطفاً کمی کمتر عاشق باش من و مادرت محبوبه ادبیات تو را می شناسیم و همچنین قلم تو را... چرا که شناختی بالاتر از شناخت پدر و مادر به فرزند نیست و این حقیقت محض است تو در عشق ورزی اسطوره شده ای لطفاً کمی کمتر عاشق باش...

مصطفی محمدی

دارم. مصطفی محمدی: هر پدری این را می داند که چیز عجیبی نیست که خواستار برگشت دخترم به خانه باشم و فرصتی دوباره برای انتخاب راه به او بدهم چرا که سمیه محمدی زمانی در اردوگاه اشرف اسیر شد که هنوز به سن قانونی نرسیده بود. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ و این اولین و آخرین هشدار محمدی نبوده و نیست، دیدید و باور نکردید، این هم از خدا و هم از خلق خدا جدا و بی خبر مانده اید....

روز فتح نزدیک است دیدید و باور نکردید....

دیدید که به یاری خداوند و با دستان قدرتمند و عاشق مصطفی و محبوبه محمدی و دیگر پدران و مادران دروازه ی اشرف شکست و ویران شد که اگر کوه ها از جای خود بجنبند اشرف از جا نخواهد جنبید!!!!!!!

و عشق کوه ها را به حرکت در آورده و جا به جا می کند و عشق مصطفی محمدی و محبوبه و همراهان و همدلان نشان دروازه ی اشرف را شکست و امروز از زندان اشرف جز ویرانه ای باقی نیست

و فرمان عشق و حکم عشق مصطفی محمدی به دخترش سمیه دنیای پوشالی مجاهدین را نیز بر سرشان خراب و ویران خواهد ساخت که او تنها نیست و خدا با اوست و عشق تمام پدران و مادران دنیا که کوه ها را به حرکت در خواهد آورد و تمام دریاها و اقیانوس ها را متلاطم و طوفانی خواهد ساخت و دنیا را بر سرشان آوار خواهد کرد و این حرف و هشدار آخر نیست تا روز آزادی سمیه و بازگشت او به خانه ...

و مصطفی محمدی تا آن روز آرام نمی گیرد ...

و روزی که کوه ها به حرکت درآیند و زمین و زمان و آسمان به هم پیچیده گردد!!!!!!!

مادر سمیه لب به سخن گشود: سمیه جان تمام ثانیه ها تمام ساعتها تمام روزها و شبها پر شده از حدیث رفتن تو و ماجرای تلخ اسارت، یوسفم بازگرد و بگذار حرف و حدیثها خاتمه یابد خسته ام خسته سالهای بسیار است که



سازمان مجاهدین در سرایشی سقوط

انجمن نجات مرکز گلستان ، شنبه ۴ بهمن ۱۳۹۳

آقای ولی الله سراج برادر زهرا سراج در مورد دی ماه ۵۷ و آزادی مسعود رجوی و آم روزها چنین می گوید که در آن زمان همه بابت آزادی زندانیان خوشحال بودند ولی آن زمان هیچ کس نمی دانست که این ملعون روزگاری زندگی خانواده ها را به باد خواهد داد و فرزندان آنها را خواهد ربود و پدران و مادران را چشم انتظار از بین خواهد برد . او می گوید در همان موقع که انقلاب پیروز شده بود و از طرفی جنگ نابرابر عراق و متحدانش علیه کشورمان آغاز شد ، امام بدرستی سازمان مجاهدین خلق که با هدایت مسعود رجوی جنایتکار تشکیل شده بود را غیر مردمی دانسته و حتی از کاندیداتوری آنها برای ریاست جمهوری نیز به دلیل نداشتن صلاحیت جلوگیری نمود ، ولی از آن طرف این نامردان روزگار با ملحق شدن به کشور متجاوز در حق مردم کشورمان خیانت‌های بسیاری نمودند از جمله شستشوی مغزی جوانان آن زمان که جوانان زحمتکشی بوده و کمک خانواده بودند و از نمونه های آن خواهرم زهرا و دامادمان قربان ترابی بود که همان موقع نیز من از پیوستن آنها تا مدت‌ها جلوگیری کردم و حتی شاید از رفت و آمدهای آنها نیز مراقبت می کردم تا مبادا آنها اشتباهی مرتکب شوند که متأسفانه این جریان پیش آمده و آنها در یک شب غیبتشان زد .

وی ادامه می دهد و می گوید بعدها شنیدم که قربان و خواهرم تا حدودی پی به جنایت‌های ردیلانه و ترورهای کور آنها برده و نیز اهداف پوچشان که تنها برای کمک به دشمن متجاوز بوده و خواستند از آن جدا شوند که قربان را بطور وحشیانه ای شکنجه نموده و سپس کشته اند و خواهرم را نیز تهدید کرده اند که اگر می خواهی جدا شوی چنین بلایی سر تو خواهد آمد که مسلماً او نیز ترسیده و پا پس کشیده .

آقای سراج در مورد پدر و مادرش نیز می گوید مادرم تا آخرین لحظه مرگ اسم زهرا را صدا می کرد و پدرم مدام در مورد بازگشت او به ما می گفت ولی متأسفانه هر دو آنها این آرزو را که حق مسلم هر پدر و مادر و هر انسان آزاده ای می باشد را به راحتی از دست دادند و این یکی از جنایت‌هایی است که سران سازمان مجاهدین در حق خانواده ما انجام داد و اگر بخواهم در مورد مرضی های پدر و بخصوص مادرم که در غیاب زهرا کشیدند بگویم شاید ساعتها زمان ببرد ولی تنها یک مطلب را می گویم و آن این است که پدر و مادرم را مسعود و مریم رجوی خائن کشتند و من از خون و حق آنها نخواهم گذشت و همیشه نیز برای سرنگونی هرچه زودتر این گروه تروریستی دعا می کنم و تمام خانواده سراج نیز چنین می گویند و انشاءالله آن روز نزدیک است .

بله دوستان و خانواده های عزیز این داستان ناگوار تنها یکی از خانواده هایی است که فرزند عزیزشان توسط سرکرده سازمان مجاهدین دزدیده شده و براحتی شوهر او یعنی قربان ترابی نیز بواسطه اعتراض نمودن به اهداف پوچ آنها کشته شده و اکنون سران این فرقه مخوف هر روز به بهانه های مختلف اعم از قطع بنزین به لیبرتی و یا جلوگیری از اعزام بیماران به بیمارستان عراقی و از همه مهمتر و جنایتکارانه تر درخواست اسلحه به بهانه حفاظت از خود که ارتش عراق ان را بدقت انجام می دهد در صدد از بین بردن الباقی زندانیان لیبرتی می باشند تا بتوانند از طریق مظلوم نمایی حمایت برخی کشورهای حامی تروریست را جلب نمایند و این وظیفه سازمان ملل و ارگانها و سازمانهای حقوق بشری می باشد که از چنین جریان ضدبشری جلوگیری نموده و هرچه زودتر برای نجات جان آنها اقدام فوری انجام دهند و خانواده ها را از نگرانی در آورند .



شارلی ابدو و رئیس جمهور مریم

انجمن نجات مرکز لرستان ، یکشنبه

۲۸ دی ۱۳۹۳

در این چند سال اخیر ، در هر کجای این عالم حادثه ای تروریستی اتفاق می افتاد و یا کنفرانس و همایشی درباره تروریسم برگزار می گردید ، شاهد بودیم که این خانم ورشکسته سیاسی و داعش نشان با ناز و اطوار خودش به حمایت از مواضع ضد تروریستی پرداخته و کاسه داغتر از آش می شد و با اعلام حمایت از این همایش ها خود و سازمان متبوعش را در صف اول قلمداد می نمود و اشک تمساح برای حادثه دیدگان می ریخت.

اما از آنجا که خداوند می فرماید (و مکرو و مکرائه والله خیر الماکرین) تشت رسوایی وی برافزاده و در داخل همان کشور یعنی فرانسه حادثه ای تروریستی اتفاق افتاده و اینجا بود که می بایست این خانم ضد تروریسم خود را عیان کند و نشان بدهد چقدر به گفتار خود پایبند می باشد ، حداقل انتظار این بود که در راهپیمایی شهر پاریس شرکت نموده و خودی نشان بدهد و یا دسته گلی برداشته و مکان یاد شده بنهد.

اما دریغ از دسته گل های دزدی که دیگر برملاء شده و خانم به اصطلاح ریس جمهور جایی در اینگونه مراسم ها ندارد و کسی برای وی تره ای خورد نمی کند ؛ لذا می بینیم که وی در داخل قصر خود خزیده و باز پیام داده و کسی نیست در

اطراف وی به او بگوید ؛ اینجا دیگر فرانسه است و شما که ادعای رئیس جمهوری دارید و هر روز دهها پارلمانتر و سفیر سابق و ژنرال های بازنشسته را جمع می نمایید و پز آنها را به خورد هواداران خود می دهید که ما را دنیا قبول دارد و ما اپوزیسیون واقعی هستیم؟ و چنین و چنان ؛ حال چرا در این راهپیمایی شرکت نمی کنید؟ حداقل بیا و خودت را نشان بده و بعد برو!؟

بیا ، چند عکس می انداختی و کلی با آنها مانور می دادی؟ چند هفته می توانستی با این سوژه هم سیمای آزادی را مشغول و هم نشریه مبارکتان را به عکس و تحلیل های آبکی پر می نمودی؟ نگاه کن آنقدر این کاسه آش داغ بود که نخست وزیر اسرائیل هم در آن شرکت جست ؛ اما چرا جایی برای امثال شما نبود!؟

واقعیت تلخ این است که این خانم پر افاده حتی در فرانسه جای و ارزشی ندارد و هیچ گاه مطرح نبوده و فقط برای سیاستمداران بازنشسته و مزد بگیر و پیر و فرتوت مقبول و مورد چاپلوسی می باشد ، لذا از ترس ریختن تشت رسوایش بر عالم و از ترس مضحکه شدن توسط رسانه ها و همچنین از ترس مردم فرانسه و بالاخره از ترس دیدن افراد بازگشتی که در این راهپیمایی شرکت نموده بودند در قلعه خود پنهان و در آنجا باز فریاد نبودن آزادی و نبود بنزین برای لیبرتی نشانان و... می زند.



عمل و انتشار مجدد کاریکاتور موهن پیامبر اسلام بود.

قبل از هر چیز باید بگوییم که نظر نگارنده این متن در قبال هر دو عمل یکسان است .

زیرا یکی ترور است و دیگری زمینه ای برای ترورهای بعدی است .

در هر دو حال هر دو در یک سبب تعریف می شوند. البته به هیچ وجه قصد تجزیه و تحلیل کل بشریت را نداشته و ندارم . ولی با فرقه رجوی کار دارم و کار خواهم داشت .

یادمان نمی رود که چندی پیش خانم کلینتون وزیر خارجه سابق آمریکا طی مصاحبه ای ، بر دست داشتن دولت متبوعش در شکل گیری جریانهای چون القاعده و داعش در خاورمیانه اقرار کردند .

همچنین توجه به داستان حملات هوایی نیروها ائتلاف بر علیه داعش نیز با افشاگریهای نیروهای ارتش عراقی که هواپیماهای آمریکایی به داعشی های محاصره شده کمک رسانی می کردند نیز پازل بعدی این جورچین است که تحلیل ها را خیلی خوب با هم جفت و جور می کند .

برای هر آدم کمی باهوش و... مفروض است که در حملات تروریستی نشریه شارلی ابدو در فرانسه که اتفاقاً القاعده و داعش نیز مسئولیت آن را بر عهده گرفته اند ، حامیان استراتژیکی آنها یعنی آمریکا و فرانسه و... را باید به مناظره و چالش طلبید .

ولی چرا فرقه رجوی در شرایطی که هنوز همه



کرنش رجوی در قبال صاحب خانه جدید

انجمن نجات مرکز تهران ، دوشنبه

۲۹ دی ۱۳۹۳

غوای حملات تروریستی هفته گذشته در فرانسه سایه گسترده ای بر روح و روان آنکه می توان آن را بشریت نامید گستراند و فضای تنفر و انزجار را از آنچه ترور و تروریست است بشدت ملتهب کرد .

فرقه رجوی جریانی است که ترور را به معنی تام نهادینه می کند و تار و پود آموزشهای ایدئولوژیکی و تشکیلاتی اش گواه این مدعی است . و از این رهگذر جیب هایش را پر از دلار های کثیف و خون آلود کرده است .

به مصداق آی دزد آی دزد ، بلافاصله گرد همایی برپا کرد تا در این هیاهوی مردم فریب جای خالی ناله ها و زوزه هایش گم نشود .

تحولات فرانسه دو بخش داشت : اول اقدامات تروریستی و قتل کارکنان نشریه شارلی ابدو و گروگانگیری سوپر مارکت توسط عناصر القاعده و داعش و دوم عکس العمل مطبوعات فرانسه به این



و یک روز ادعای نیروی مترقی اسلامی را می شنیدیم و امروز کرنش در قبال هتک حرمت به پیامبر اسلام . چرا ؟
احتمالاً این بار صلاح این است که صاحب خانه جدید را دریابند .

فقط یک چیز خطاب به رجوی می توانم بگویم :
نگ بر شما و افکار پلید و شیطانی و فرقه ای شما ، و هیئات بر آنکه هنوز در جرگه تو خون می مکد .

در بخش تحولات که انعکاس مطبوعات فرانسوی نسبت به پیامبر اسلام است که دل هر مسلمانی را برمی تاباند .

چرا فرقه رجوی که دم از اسلام می زند ، در این گونه فضاها کور و کر شده و علی السویه از کنار آن گذشته است .

آیا فرقه رجوی که در درون تشکیلاتش به دروغ به قول معروف جانماز آب می کشد ، در مقابل هتک حرمت به پیامبر اسلام تا این حد زبون و کام به میان کشیده شده است ، چرا؟ آیا این هم به سیاق همیشه که هدف وسیله را توجیه می کند است ؟

غرق در ماتم کشته شدگان هستند ، با این عجله گردهمایی برپا می کند .

و مهمانانی که البته برای دعوت از آنها قطعاً باید از قبل برنامه ریزی می شد را دور هم جمع می کند .

از شبهه تلاقی آماده بودن الزامات برپایی گردهمایی و مدعوین آن با حمله تروریستی شارلی ابدو که جای بسی تأمل هم است در می گذرم و واکاوی آن را به کارشناسان امر می سپارم .

ولی ... هر عقل سلیمی براین باور است که اتفاقاً باید از دولت مردان یکه تاز سؤال شود چرا به این جریانات میدان تاخت و تاز داده شده است .

همچنین در بخش دوم تحولات که انعکاس مطبوعات فرانسوی نسبت به پیامبر اسلام است که دل هر مسلمانی را برمی تاباند .

چرا فرقه رجوی که دم از اسلام می زند ، در این گونه فضاها کور و کر شده و علی السویه از کنار آن گذشته است .

آیا فرقه رجوی که در درون تشکیلاتش به دروغ به قول معروف جانماز آب می کشد ، در مقابل هتک حرمت به پیامبر اسلام تا این حد زبون و کام به میان کشیده شده است ، چرا؟

آیا این هم به سیاق همیشه که هدف وسیله را توجیه می کند است ؟

یک روز سرود سرکوچه کمینه پخش می شد ، بعد روزی هم آمد که رجوی گفت جلوی نیروهای آمریکایی اگر لازم باشد دامن هم می پوشم .

رسانی شده است در ادامه درد و دل سوزان خود افزودند: "مادر مرحومم خیلی چشم انتظار روبی جان بودند که نهایتاً طاقتم نیاوردند و آرزو بردل جان به جان آفرین تسلیم نمودند.

الان من ماندم و سایر برادران و خواهران که بشدت چشم انتظار روبی جان هستیم و خطاب به خودشان تأکید می‌کنم در صورت بازگشت به کشور و آغوش خانواده همه جور حمایتشان می‌کنم و از شما دوستان عزیز می‌خواهم که متنی را که تهیه نمودم در سایت نجات اطلاع رسانی بکنید شاید که به گوش روبی جان برسد و در خلوت خود و خدای خویش اندک تأملی بکند و برای همیشه خود را از چنگال اهریمن صفتان رجوی نجات بدهد!"

متن یادداشت خانم صدیقه بازرگانی به خواهرش طاهره بازرگانی مقیم آلبانی

خود را از بند رها کن

دوری و انتظار دیگر بس است

ملاقات با خانم صدیقه بازرگانی در دفتر انجمن نجات گیلان

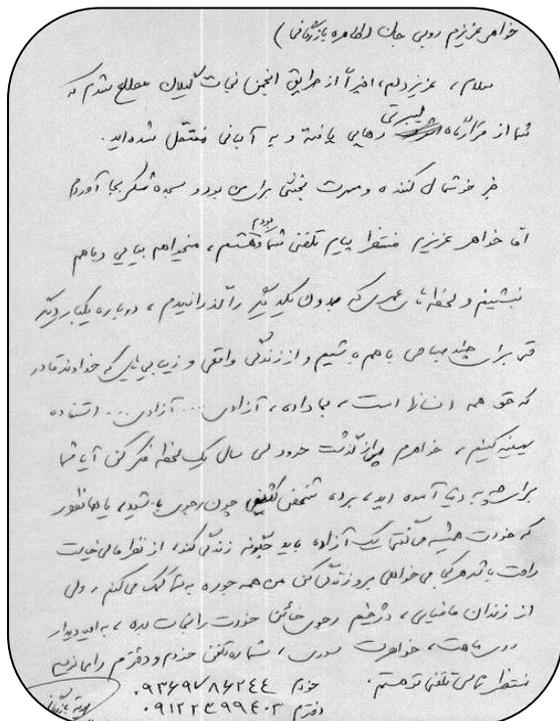


روبی جان خودت را از زندان مافیایی رجوی خائن نجات بده

انجمن نجات مرکز گیلان، یکشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۹۳

خانم صدیقه بازرگانی از فرهنگیان بازنشسته آموزش و پرورش از خواهران طاهره بازرگانی عضو اسیر و اغفال شده رجوی که اخیراً به اتفاق شماری دیگر به کشور آلبانی انتقال داده شده است؛ امروز در دفتر انجمن حاضر شد و ضمن ستایش از فعالیتهای انجمن و ستایش از نجات در راستای رهایی اسرای گرفتار در یک فرقه کنترل ذهن افزود "خوشحالم که خبردار شدم خواهرم روبی جان (طاهره) هم توانسته به کمک خدا به آلبانی انتقال داده شود و من احساس می‌کنم که ایشان تا به آزادی کامل از چنگال رجوی فاصله چندانی ندارد و چنانچه با توسل به عنصر اراده و اختیار که خداوند در نهاد آدم به ودیعه گذاشته است چه بسا این فاصله کمتر و کمتر شود و در چشم اندازی نه چندان دور بتوانیم عزیزمان را در آغوش بفشاریم."

خانم صدیقه بازرگانی که از اعضای فعال و مرتبط با انجمن نجات گیلان هستند و سابق بر این نیز بارها برای خواهرشان در زندان های اشرف و لیبرتی نامه نوشتند و در سایت نجات هم اطلاع



خاطراتی از غلامعلی گفت: من و پسر امجد سال ۸۲ رفتیم اشرف برای دیدن غلامعلی خدا لعنت کند رجوی که دو نفر را گذاشته بودند بالای سر ما و اصلاً نمی گذاشتند من راحت با پسر صحبت کنم آخرش هم دست خالی برگشتیم و از آن موقع من در پایان هر نماز به درگاه خداوند دعا می کنم که فرجی حاصل کند تا من هم بتوانم قبل از پایان عمرم یکبار دیگر فرزند عزیزم غلامعلی را ببینم و غیر از این چیز دیگری از خدا نمی خواهم و مرتب هم رجوی را لعنت می کنم که پسر را گرفتار کرده.

بهزاد برادر غلامعلی ادامه داد وقتی صدام ملعون در سال ۵۹ به کشور تجاوز کرد غلامعلی برای دفاع از وطنش به جبهه رفت اما متأسفانه مدتی بعد در ۷/۲۱ همان سال اسیر عراق می شود.

وی گفت که از سال ۸۸ تا قبل از انتقال افراد اسیر به لیبرتی چندین بار و هر بار هم به مدت زیادی به همراه تعدادی دیگر از خانواده ها در پشت کمپ اشرف به امید اینکه شاید مسئولین سازمان به ما اجازه ی یک ساعت ملاقات با عزیزانمان بدهند تحصن کردیم، اما دریغ از یک ذره انسانیت که من در آنها یافت نکردم، متأسفانه در این چندباری که به عراق سفر کردم هر بار من دست خالی بر می گشتم وقتی هم می رسیدم ایران نمی دانستم به مادرم که امیدوار بود من غلامعلی را ببینم چه بگویم چون وقتی می گفتم نگذاشتند او را ببینم می نشست و گریه می کرد که این بدترین عذاب برای من بود! وی ادامه داد وقتی سیاح ها و



دیدار اعضای انجمن نجات با خانواده غلامعلی ساجدی فر از اسیران دربند فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز خوزستان، دوشنبه ۶ بهمن ۱۳۹۳

پنجشنبه مورخه ۹۳/۱۱/۲ اعضای انجمن نجات شاخه خوزستان به همراه رستم آلبوغبیش با خانواده غلامعلی ساجدی فر از اسیران دربند فرقه رجوی در منزل شخصی آنها واقع در شهر دزفول دیدار کردند.

خانواده محترم ساجدی فر که از مدتی پیش منتظر چنین دیداری بودند ابتدا به اعضای انجمن خیر مقدم گفته و به رستم هم بخاطر نجاتش از جهنم رجوی تبریک و برایش آرزوی موفقیت در زندگی کردند.

مادر غلامعلی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت یعنی روزی می رسد که من هم فرزند اسیرم را دوباره در کنار خودم ببینم؟! وی ضمن بیان



رستم آلبوغبیش گفت قبل از هر چیز این نکته را یادآور شوم که فکر نمی کردم روزی برسد که من در منزل شما حاضر شوم و کنارتان بشینم و صحبت از غلامعلی کنم و الان هم خیلی خوشحالم که در کنار شما هستم ولی در پاسخ به سؤال شما اول باید بگویم که اساس کار فرقه رجوی روی دروغ و فریبکاری بنا شده اما اینکه چرا برادر شما اینکار را کرده باید بگویم، رجوی محدودیت های زیادی برای اعضای خود ایجاد کرده آنها را از نعمت ارتباط با خانواده محروم و در بی خبری مطلق از دنیای بیرون نگه داشتند، به همین دلیل آنها احساس می کنند که هیچ راهی برای ارتباط خود با خانواده و دنیای بیرون از مناسبات فرقه نمی بینند!

باور کنید که هر کدام از آنها آرزو دارند خانواده خود را ببینند و یا اینکه شما به طریقی آنها را ببینید به همین دلیل بعضاً برادر شما و بقیه نفرات اسیر هم تنها راه رساندن پیام دوست داشتن خانواده های خود را اتفاقاً با استفاده از پخش برنامه های تلویزیونی فرقه می دانند!

چون معمولاً در مناسبت های مختلفی که فرقه دارد دوربین های فرقه به عمد روی نفراتی که مثلاً با حرارت در آن شعار می دهند زوم کرده و در برنامه های خود آن را پخش می کنند.

باور کنید که چندین مورد بوده که خودم از نفراتی که بعضاً جلوی دوربین های تلویزیون فرقه شعار می دادند و یا حرف هایی در جهت حمایت از

سیم خاردارهای کمپ اشرف و از طرف دیگر برخوردارهای زشت و بدور از ادب و انسانیت مسئولین آنجا را دیدم خیلی چیزها را در مورد مجاهدین فهمیدم و با خودم گفتم وقتی اینها با ما که خانواده نفرات کمپ هستیم چنین برخوردی هایی دارند پس خدا را شکر که اینها موقعیتی در صحنه سیاسی ایران پیدا نکردند وگرنه دورتا دور ایران را سیم خاردار و موانع مختلف ایجاد می کردند و ارتباط ایران را با کل دنیا همینطور که در اشرف پیاده کردند قطع می کردند!

بهباد ادامه داد می دانم که اکثر افراد کمپ به زور در آنجا نگه داشته شدند و مسئولین سازمان هم آنها را مجبور به کارهایی می کنند که بیشتر و بدتر در مناسبات پابندشان کنند!

بنظرم بعضاً چنین نفراتی فکر می کنند که به همین خاطر نمی توانند از سازمان جدا شوند از جمله برادر من غلامعلی چون وقتی در اطراف کمپ اشرف بودیم فیلمی از تلویزیون سازمان بدستم رسید که در آن غلامعلی موقع شروع یک مسابقه دو و میدانی در کمپ شعارهایی در حمایت از فرقه سر می داد؟! و من از این بابت ناراحت بودم که به همین دلیل او دیگر نمی تواند از آنها جدا شود؟!

حالا می خواستم در این مورد از شما سؤال کنم که چگونه است و هم اینکه درباره آخرین وضعیت وی برایمان تعریف کنید؟



ممنون هستیم که تشریف آورده و خبرهایی از وضعیت عزیز اسپرمان به ما دادید.

اعضای انجمن نجات ضمن تشکر از مهمان نوازی خانواده ساجدی فر یکبار دیگر درباره تلاش های صورت گرفته از طرف انجمن نجات در جهت نجات همه اسیران در بند فرقه رجوی توضیحاتی را به این خانواده محترم ارائه نموده و ابراز امیدواری کردند که قطعاً چنین تلاش هایی نتیجه خواهد داد و بزودی همه اسیران فرقه رجوی نجات پیدا خواهند کرد و هدف ما این است که آنها بتوانند آزادانه مسیر آینده زندگی شان را خود انتخاب کنند نه اینکه سران فرقه برای آنها تصمیم بگیرند.

چندین مورد بوده که خودم از نفراتی که بعضاً جلوی دوربین های تلویزیون فرقه شعار می دادند به نحوی از آنها درباره علت اینکارشان سؤال می کردم ، چون می دانستم که آنها از نفرات مخالف و جزء افراد مسئله دار سازمان بودند ، که اکثراً جواب می دادند چون می دانیم چنین برنامه ای را پخش می کنند گفتیم شاید از این طریق خانواده هایمان ما را ببینند !

رجوی سر می دادند به نحوی از آنها درباره علت اینکارشان سؤال می کردم ، چون می دانستم که آنها از نفرات مخالف و جزء افراد مسئله دار بودند ، که اکثراً جواب می دادند چون می دانیم چنین برنامه ای را پخش می کنند گفتیم شاید از این طریق خانواده هایمان ما را ببینند !

یعنی بدانید که برادر شما فقط و فقط بخاطر اینکه خودش را به شما نشان دهد جلوی دوربین های فرقه اقدام به شعار دادن کرده و مطمئن باشید که نه تنها غلامعلی بلکه هیچکس در فرقه رجوی نیست که از ماندن در آن راضی باشد ، منتها چاره ای ندارند رجوی اذهان همه آنها را همراه با ایجاد رعب و وحشت اسیر کرده و از طرفی دیگر دائماً درباره فضای بیرون از مناسبات جوسازی می کند و در مجموع آنها را با استفاده از ابزارهای سرکوب تاکنون در مناسبات فرقه خود نگه داشته است !.

اما در مورد وضعیت فعلی برادران باید بگویم که بدلیل سیاست های خائنه و اقدامات ضدانسانی رجوی او و بقیه نفرات اسیر در فرقه به نقطه ای رسیدند که فکر می کنند باید معجزه ای برای نجاتشان از جهنم رجوی اتفاق بیفتد که به اعتقاد من شما و بقیه خانواده ها با تلاش های خود می توانید این معجزه را برای آنها رقم بزنید .

در پایان این دیدار مادر و اعضای خانواده غلامعلی اضافه گفتند : قطعاً ما برای نجات او هرکاری که لازم باشد انجام می دهیم و از شما هم بسیار

رهبر این فرقه، تروریست مسعود رجوی، در چند هفته گذشته پیامهایی را برای اعضای سازمان مجاهدین خلق پخش کرده است. صدها تن از این اعضا همانطور که می دانید در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی در خانه های امن و هسته های زیر زمینی بصورت مخفیانه و تحت انواع پوش ها زندگی می کنند. مسعود رجوی در این پیام خود مشخصاً از اعضا خواسته است تا اعضای سابق، نجات یافتگان از فرقه و منتقدین وی را ترور کنند. نام من هم در این لیست اعلام گردیده است.



در جوامع دموکراتیک ما از تروریستها تقاضا نمی کنیم که ما را نکشند بلکه ما از رهبران منتخب انتظار داریم که جلوی چنین وقایعی را بگیرند.

**آن خدابنده سینگلتون، ایران اینترلینک،
۱۹ دی ماه ۹۳**

**نامه سرگشاده آن خدابنده (سینگلتون)
در بریتانیا به رئیس جمهور فرانسه
فرانسواز اولاند**

آقای رئیس جمهور عزیز

آزادی بیان در سراسر اروپا مورد تهدید جدی قرار گرفته است. شما و دیگر رهبران همزمان با قبول مسئولیت قسم خورده اید با تمام توانتان برای تضمین این اصل بکوشید و باز قسم خورده اید که امنیت شهروندان در قبال این تهدیدات را تضمین نمایید.

اجازه بدهید به شما یادآور شوم که اکنون بیش از سه دهه است که فرانسه میزبان گروه تروریستی مجاهدین خلق است که قرارگاه مرکزی آن در شمال پایتخت کشور شما پاریس، در دهکده اور سوراوز قرار دارد.

رجوی با مخاطب قرار دادن فدائیان (اعضای فرقه که شستشوی مغزی داده شده اند) می گوید که "من از تک تک شما می خواهم که این خائنین را به سزای اعمالشان برسانید". وی با آمیختن این دستور به بحث مذهبی "عاشورا" (واقعه تاریخی که در آن امام حسین و یارانش قتل عام شدند) از نفرات می خواهد که به قیمت قربانی کردن خود و گذشتن از جان خودشان دستور قتل تک تک "دشمنان" وی را به اجرا در آورند.

از آن زمان تا کنون این پیام حداقل سه بار بصورت عمومی با اعلام اسامی اهداف ترور در کنار تصاویر آنها پخش و بر آن تأکید شده است. این پیام هر بار از کانال ماهواره ای این گروه تروریستی، توسط یک شبکه ماهواره ای اروپایی و با واسطه یک شرکت متعلق به عربستان سعودی پخش می گردد. آخرین مورد پخش آن برنامه ای است که همزمان با روز کشتار در دفتر نشریه شارلی ابدو در پاریس منتشر شده است. عکس من، نفر وسط بعنوان یکی از هدف های اصلی قرار گرفته است.

"گناه" من این است که در مورد واقعیت ها و ساختار خشونت بار این گروه و همچنین مدارک و شواهد موجود دال بر دست داشتن مسعود و مریم رجوی در جنایات جنگی و جرائم علیه حقوق بشر در خاورمیانه و اروپا افشاگری کرده و می کنم.

آقای اولاند، نه القاعده و نه داعش، بلکه شما ریاست جمهوری کشور فرانسه را بر عهده دارید. بنابراین مسئولیت حفاظت و امنیت شهروندان با شماست. من البته (بعنوان یک غیر فرانسوی) شخصاً شما را مسئول حفاظت از جان خودم هم می شناسم چرا که شما در حال حاضر میهماندار گروه تروریستی مجاهدین خلق هستید.

رجوی و نفرات فرقه تروریستی اش، مستقر در کشور شما، از طریق ماهواره های اروپایی و شرکت های عربستان سعودی اعلام می کنند که من را صرفاً بخاطر صحبت کردن علیه جنایات ادامه دارشان به قتل خواهند رساند.

آقای رئیس جمهور، در جوامع دموکراتیک ما از تروریستها تقاضا نمی کنیم که ما را نکشند بلکه ما از رهبران منتخب انتظار داریم که جلوی چنین وقایعی را بگیرند.

فرانسه طی سی سال گذشته گروه تروریستی مجاهدین خلق و قرارگاه مرکزی آن در شمال پاریس را تحت حفاظت خود قرار داده است.

من و مشابیهین من انتظار نداریم که بهای سیاست های پشت پرده حمایت و استفاده از این گروه بعنوان ابزاری در بازی های سیاسی را با جان خود بپردازیم.



رجوی همیشه با مظلوم نمایی، خود را «مسکین» نامیده و برای نفرات داخل تشکیلات خود را سعی می کند عاری از هر گونه گناه بداند. اما با کینه حیوانی خود چنان علیه اعضای جدا شده پرخاش می کند که فکر می کنید این کینه هرگز پایانی ندارد. چرا؟ در سایتهای مجاهدین اخیراً علیه آقای صمد نظری و آقای حسین نژاد مطالبی درج شده است. اما چرا این دو نفر؟ صمد نظری جدیداً کتابی منتشر کرده که در آن تمامی فوت و فن های تشکیلاتی رجوی را برملا کرده است. این واکنش رجوی دقیقاً در ارتباط با انتشار این کتاب است. اما در مورد آقای حسین نژاد تا زمانی که در عراق بود مجاهدین سعی می کردند اصلاً به او نپردازند و او را برجسته نکنند.

اما با خروج او از عراق و رسیدن به اروپا، لجن پراکنی علیه او شروع شد. رجوی هرگز به اتهاماتی که آقای حسین نژاد گفته نمی پردازد و صرفاً می گوید «که او مترجم من نبوده است» آیا اینکه او مترجم تو بوده یا نبوده اصل موضوع است یا افشای حقایقی که قلب هر انسانی را می آزرده؟ رجوی هرگز این اتهامات را رد نمی کند. یا به عبارتی به زبان بی زبانی آنها را قبول می کند. البته جایی برای انکار نیست و «رازهای مگو» رجوی هم منتشر شد.

خاک وطن بی صبرانه منتظر دیدار با وی بودند . آقای سیاووش اسدی گفت باور کنید از وقتی که شنیدیم یکی از کمپ لیبرتی نجات و به میهن بازگشته است من و خانواده ام بسیار مشتاق دیدار با وی بودیم تا از او حقیقت ماجرای درد و رنجی که برادر اسیرمان ابدال بخصوص بعد از اینکه شنیدیم مجروح شده جويا شویم. آقای سیاووش اسدی در ابتدا با لجه شیرین بختیاری کمی با رستم شوخی و مزاح کرد و گفت بگذارید به نیت ابدال شما را درآغوش بگیرم شاید که آرزوی ما هم که همان درآغوش کشیدن برادرمان است برآورده شود.



دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده ابدال اسدی از اسیران فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز خوزستان ، یکشنبه
۱۲ بهمن ۱۳۹۳

در ساعتی از روز ۹۳/۱۱/۲ اعضای انجمن نجات شاخه خوزستان به همراه رستم البوغبیش با خانواده ابدال اسدی از اسیران دربند فرقه رجوی در منزل شخصی آنها واقع در شهرستان شوشتر دیدار کردند.

لازم به ذکر است که ابدال اسدی سال ۸۸ بر اثر درگیریهای خودساخته و خائنه رجوی با ارتش عراق در کمپ اشرف از ناحیه نخایی مورد اصابت گلوله قرار گرفته که از آن زمان تاکنون وی علاوه بر تحمل درد سالها اسارت از معلولیت جسمی هم رنج می برد.

این خانواده درموند بعد از اطلاع از رهایی رستم البوغبیش از فرقه رجوی و بازگشت او به

آقای اسدی در ادامه گفت الان حدوداً ۶۴ سال سن دارم و همیشه هم اهل مطالعه بوده و هستم به همین خاطر از اول انقلاب تا کنون هم شناخت خوبی نسبت به سازمان مجاهدین و بخصوص نیت رجوی داشتم ، باور کنید که من از اول انقلاب متوجه شدم این مردک یعنی رجوی فقط بدنبال منافع شخصی خودش است!

او به موسی خیابانی و حتی همسرش اشرف هم رحم نکرد و اعتقاد دارم که وی عمداً آنها را در کشور گذاشت تا کشته شوند فقط بخاطر اینکه تنها خودش مطرح باشد ! و بعداً هم که دیدید با چه ظاهر مسخره ای از کشور فرار کرد !

اما متأسفانه رجوی با فریبکاری و چرب زبانی از سادگی افرادی مثل برادر من هم سوء استفاده کرد بعد هم عده ای از آنها را در ایران به کشتن داد و



الباقی را هم درعراق یا به کشتن داد و یا آواره و زندگی شان را نابود کرد!

وقتی شنیدیم که ابدال در درگیری با ارتش عراق مجروح و ناقص شده خیلی ناراحت شدیم، اما نمی توانسیم کاری برایش انجام دهیم.

چند ماه پیش بعد از سالیان بلاخره صدای او را در تماسی که با ما داشت شنیدیم وی می گفت که برای خرج درمانم چیزی در حدود ۶۰ میلیون پول می خواهم!! جالب بود که من متوجه شدم کسی در کنار او ایستاده و به ابدال چیزهایی می گفت چون صدایش را می شنیدم!

ابدال می گفت شما باید پول را به حساب فردی که در فرانسه است و بعداً شماره حسابش را به شما می دهم بفرستید!! من متوجه شدم که کلکی در اینکار است وگرنه ابدال که در حال حاضر در عراق است چرا گفت که پول را به فرانسه بفرستیم!؟

البته این را نفری که در کنارش ایستاده بود به ابدال می گفت. من به او گفتم واقعاً الان تهیه این پول درتوان ما نیست، ولی حاضرم رجوی بگذارم خودم بیایم آنجا تا تو را با خودم بردارم و ببرم بعد از آن نزد بهترین دکترها ببرم، واقعاً می بینید که رجوی تا چه اندازه از سادگی نفرات خودش بخصوص برادر من سوء استفاده می کند!؟

برادر مرا با حقه بازی به عراق برده، بعد از سالیان او را از ما مخفی کرده و حتی نگذاشته صدایش به ما برسه، حالا که او را مجروح و فلج کرده

می خواهد پول در مانش را از ما بگیرد!!

البته گفتم ما حاضریم برای درمان ابدال هرکاری که لازم باشد انجام دهیم اما به شرط اینکه رجوی او را آزاد بگذارد تا از آن مقر لعنتی بیرون بیآید..

بعد از توضیحات آقای اسدی اعضای انجمن ضمن تأیید سخنان وی گفتند: رجوی مانند کبک سرش را در برف کرده و اطراف خود را نمی بیند که چه می گذرد، امروزه دیگر ماهیت کثیف و فریبکارانه او برای همه آشکار شده و به همین خاطر دیگر نمی تواند با دجالگری کسی را فریب دهد و همانطور که خودتان به درستی در مورد حقه بازیهای رجوی و سران فرقه اش در مورد سوء استفاده از امثال برادران اشاره کردید باید گفت فرقه ای که طی سالیان بخاطر خیانت هایش به مردم وکشور ایران در دوران جنگ تحمیلی پول هنگفتی را از صدام دریافت می کرد و یا در حال حاضر هم از سرویس های جاسوسی برخی کشورهایی که راه دشمنی با ملت ایران را درپیش گرفتند پول کلانی دریافت می کند و به واسطه همین سرمایه کلان هر ساله هزاران نفر از آوارگان ساکن کمپ های پناهنگی کشورهای مختلف را با هزینه سرسام آور در کشور فرانسه برای مراسمات خود جمع می کند و یا باج های کلانی را که به افراد کهنه و از دور خارج شده دولت های مختلف اروپایی می دهد تا مثلاً از فرقه شان حمایت کنند، آیا در تأمین هزینه درمان برادران و دیگر اسیران مجروح مانده است، که حالا بخواهد هزینه درمان برادران را از شما را بگیرد!!؟

در پایان خانواده ابدال اسدی ضمن تشکر از راهنمایی های انجمن نجات و اقدامات افشاگرانه ای که برای خنثی کردن توطئه های رجوی انجام می دهند گفت: قطعاً اگر راهنمایی و کمک شما نبود ممکن بود که ما هم فریب چنین توطئه ای را بخوریم و الان هم باز اعلام می کنیم که مسئولان مجاهدین فقط بگذارند برادرمان از آن کمپ خراب شده بیرون بیاید تا ما خودمان برای درمان او اقدام کنیم.

و یکبار دیگر هم از اینکه به منزلمان تشریف آوردید تا از زبان رستم آلبوغبیش از حقیقت ماجرای دردآور برادرمان مطلع شویم بسیار ممنون و سپاسگزاریم و امیدواریم که با کمک شما بتوانیم برادرمان را از دام رجوی نجات دهیم.



و باید بدانید آنچه که برای رجوی اهمیتی نداشته و ندارد حفظ سلامتی و جان اسیران است.

در ادامه رستم آلبوغبیش ضمن بیان خاطره مجروح شدن خود در کمپ اشرف و عدم توجهی که سران فرقه برای درمان او داشتند گفت اگر سلامتی اعضای اسیر برای رجوی و سران فرقه اش اهمیت داشت بیپرده درگیری با ارتش عراق درست نمی کرد تا عده ای از آنها کشته و یا مجروح شوند، اگر حفظ جان اسیران مجروح برای رجوی و سران فرقه اش اهمیت داشت ساعت ها آنها را عمداً در پشت بیمارستان کمپ معطل نمی کرد تا شاید با رفتن خون زیاد از بدنشان تمام کنند و یا در انجام قرارهای پزشکی مجروحانی که زنده مانده بودند با هزار بهانه اخلاص ایجاد نمی کردند به امید اینکه تعدادی از آنها تمام کنند تا بتواند با قاب گرفتن عکس آنها در کشورهای اروپایی به مظلوم نمایی کاذب خود برای فریب دادن افکار عمومی ادامه دهد.

بنابراین بدانید که برای رجوی حفظ جان و سلامتی اعضایش ذره ای اهمیت نداشته و ندارد!

اعضای انجمن تأکید کردند علاوه بر این سران خانن و جنایتکار فرقه رجوی قصد دارند تا با سوء استفاده از اعضای اسیر بخصوص افرادی که مجروح شدند علاوه بر اخاذی از خانواده های آنها از لحاظ موقعیت داخلی هم مشکلاتی را برای آنها در جهت منافع کیف سیاسی ایجاد کنند! که همه خانواده ها بایستی نسبت به این توطئه خائنه باند مفلوک رجوی هوشیار باشند.



آیا می دانستید که به دستور رجوی بی کفایت ترین زنان در راس امور نظامی و تشکیلاتی قرار می گرفتند؟

انجمن نجات مرکز فارس ، دوشنبه ۲۹ دی ۱۳۹۳

بعد از انقلاب پوشالی و راه افتادن طلاق های اجباری در سازمان ، رجوی بر این عقیده بود که برای آب بندی این انقلاب لازم است که دست به اقداماتی بزند که این انقلاب را بهر شکل ممکن نگه دارد و یکی از این روش ها به قدرت رساندن زنانی بود که بعضاً کوچکترین تجربه یا حتی علم آکادمیکی نسبت به آن مسئولیت نداشتند و حداقل هایی را هم برای اداره آن مسئولیت نمی دانستند! خواه در عرصه نظامی خواه در عرصه تشکیلاتی! همین موضوع بود که باعث بروز اختلاف و نارضایتی های بسیاری در بین بچه ها شده بود. برای نمونه یکی از دختران در سازمان بنام نسرين مسیح بود. او یکی از بچه های مدرسه مجاهدین بود که وقتی به سن ۱۶-۱۷ سالگی رسیده بود به ارتش پیوسته بود و دیگر اعضای خانواده اش هم از اعضای سازمان بودند. او نه تنها ظاهری خیلی بچگانه داشت بلکه به لحاظ ذهنی هم در سطح یک انسان بزرگسال نبود. که متأسفانه او را در موضع فرمانده یکان قرار داده بودند. که مدتی هم خود من تحت مسئولیت او بودم. باید اعتراف کنم که اوایل این داستان برای ما خیلی سخت و ناراحت کننده بود و با همه چیز او مشکل داشتیم. چراکه حقیقتاً توان حل و فصل حداقلهای

کاری را هم نداشت. از آنجاییکه این گونه افراد توسط مافوق خود هم تحت فشار بودند و بآنها تأکید می شد که از موضع بالا با نیروهایتان برخورد کنید، ما مستمراً تحت برخوردهای سیخکی و بی منطق او بودیم. ولی رفته رفته این مسئله نه تنها برای ما بلکه برای تمام بچه های دیگر که شرایط ما را داشتند عادی شد. بطوریکه یکی از سوژه های خنده و به تمسخر گرفتن مسئولین سازمان هم شده بود! بعضی اوقات هم خود دختران جوان که در موضع فرمانده قرار گرفته بودند هم در رابطه دوستانه ای که برقرار می شد غیر مستقیم می گفتند: که ما خودمان هم متناقض هستیم که چطور می توانیم فرمانده کسی باشیم که می دانیم هم بلحاظ تشکیلاتی و هم نظامی خیلی سرترا از ما هستند!؟

بیاد دارم که رجوی در نشستهای بقول خودش انقلاب می گفت که حتی یک زن عراقی که بقول خودش زن جلولایی (یکی از شهرهای کردنشین عراق) اگر همین دیروز هم وارد سازمان شده باشد باید در موضع فرمانده و مسئول بالاترین برادران در سازمان قرار بگیرد. چرا که از دید او این مسئله باعث می شد که رابطه عاطفی بین او و دیگران برقرار نشود و این مسئله می تواند مانع سوراخ شدن انقلاب مریم شود!

این در موضع مسئولیت قرار گرفتن اگر فقط در زمینه تشکیلاتی بود هر چند خیلی ناراحت کننده و البته مسخره بود ولی زمانی جبران ناپذیر می شد که در زمینه نظامی هم اوضاع به همین شکل



مجاهدین خلق گروه تأثیرگذاری نیست

ایران دیدبان ، ۱۴ بهمن ۹۳

سردبیر روزنامه عراقی السیاسه گفت برخی از مسئولان عراقی و پارلمان عامل ادامه حضور گروه تروریستی مجاهدین در این کشور هستند.

عادل المانع در گفتگو با خبرنگار پایگاه اطلاع رسانی هایلیان در بغداد با اشاره به موضوع فوق گفت: علی رغم وجود توافق برای اخراج این گروه از کشور اما تلاش برخی از چهره های سیاسی مانند معاون نخست وزیر مانع از تحقق این موضوع شده است.

این تحلیل گر سیاسی با اشاره به موضوع تحویل مجدد سلاح به مجاهدین گفت: این مسأله در چارچوب اهرم فشار علیه ایران مطرح می شود اما واقعیت این است که مجاهدین خلق گروه تأثیرگذاری نیست تا بشود آن را به عنوان یک اهرم علیه ایران استفاده کرد.

آمریکایی ها نیز در حال حاضر مشغول بازی با مهره های مهم تری به نام داعش و القاعده هستند.

المانع با برشمردن علل تأخیر اخراج مجاهدین از عراق، پارلمان و برخی سیاستمداران این کشور را مسئول این موضوع دانست و ضمن متهم کردن المطلق معاون نخست وزیر عراق به ایفای نقش منفی در این پرونده، وی را پشتیبان سیاسی اصلی مجاهدین در کشور معرفی کرد.

می بود. یعنی در یک ماموریت نظامی مثلاً ماموریت گشت رزمی یا کمین شبانه حتی یک ماموریت اسکورت رزمی یک زنی که در عمرش صدای شلیک گلوله را نشنیده یا کوچکترین تجربه ای ندارد فرمانده می شد و خیال هم می کرد که یک عنصر نظامی کار حرفه ای است. با بی تدبیری و بی تجربگی خود بعضاً باعث کشته شدن بچه های تحت مسئولیتش می شد! و جالب اینجا بود که پاچه خواران دستگاه رجوی هم می گفتند: مگر برادرانی که با تجربه شده اند چطور این تجارب را بدست آورده اند؟ باخون! خب اکنون خواهران هم باتجربه می شوند! یعنی براحتی از خون بچه ها برای رسیدن به اهداف خود خرج می کردند و به هیچ کس هم پاسخگو نبودند! برای مثال در درگیری هایی که دو سه سال پیش در قرارگاه اشرف با ارتش عراق پیش آمد که منجر به کشته و مجروح شدن ده ها تن از کادرهای سازمان شده بود فرمانده قرارگاه اشرف کسی بود بنام مژگان پارسایی. او در آن زمان مسئول اول سازمان بود. به دستور او بچه های سازمان جلو زره پوش های عراق رفتند و بجای اینکه در مکان مناسبی آنها را جمع کند که آسیبی نبینند با بی تدبیری و البته از روی قصد و عمد آنها را برای به کشتن دادنشان جلوی تیر مستقیم سربازان عراقی فرستادند. زنانی که ذره ای علم نظامی نداشتند و تنها مزیتی که برای قرار گرفتن در پستهای بالاتر داشتند سرسپردگی بیشتر به رجوی جنایتکار بود. (مراد)



| نام استان | تلفن - فکس - صندوق پستی |
|-----------------------|--|
| آذربایجان شرقی | تلفن : ۰۴۱۳۳۷۹۴۳۰ همراه : ۰۹۱۴۱۱۶۴۲۶۷ صندوق پستی : ۱۶۳۱-۵۱۳۸۵ |
| آذربایجان غربی | تلفن و فکس : ۰۴۱۳۲۵۲۷۹۳ همراه : ۰۹۱۴۱۴۵۱۵۶۰ صندوق پستی : ۱۱۵۷-۵۷۱۵۵ |
| اردبیل | تلفن : ۰۴۵۱۲۲۵۴۱۰۶ صندوق پستی : ۱۶۱-۵۶۱۳۵ |
| اصفهان | تلفن : ۰۳۱۳۳۷۳۱۴۹۳ همراه : ۰۹۱۳۳۰۳۶۰۱۳ صندوق پستی : ۱۴۹۹-۸۱۴۶۵ |
| ایلام | تلفن : ۰۹۱۹۳۱۴۴۳۶۷ فکس : ۳۳۳۱۹۸۲-۰۸۴۱-۰۸۴۱ صندوق پستی : ۳۹۵-۶۹۳۱۵ |
| بوشهر | تلفن : ----- |
| تهران | تلفن : ۰۲۱۸۸۹۶۱۰۳۱ فاکس : ۰۲۱۸۸۹۶۵۲۱۸ صندوق پستی : ۱۱۹-۱۴۱۴۵ |
| چهارمحال و بختیاری | صندوق پستی : ۵۱۵-۸۱۵۵ |
| خراسان رضوی - مشهد | همراه : ۰۹۱۵۱۰۹۳۲۶۰ تلفن : ۸۸۳۸۳۸۹-۰۵۱۳-۰۵۱۳ صندوق پستی : ۷۸۶-۹۱۷۳۵ |
| خوزستان - اهواز | تلفن : ۰۶۱۳۳۳۶۱۴۱۸ همراه : ۰۹۱۶-۱۴۱۵۹۲۱-۰۹۱۶ صندوق پستی : ۱۱۶۱-۶۱۵۵۵ |
| خراسان جنوبی - بیرجند | صندوق پستی : ۳۶۷-۹۷۱۷۵ |
| زنجان | تلفن : ۰۲۴۱۷۲۸۶۳۲۰ صندوق پستی : ۱۴۵۶-۴۵۱۹۵ |
| سمنان | تلفن : ۰۲۳۳۳۴۳۸۰۸۳ همراه : ۰۹۱۹۴۳۲۱۸۷۷ صندوق پستی : ۴۱۳-۳۵۱۴۵ |
| سندج | تلفن : ۰۹۱۸۶۴۶۶۸۸۷ صندوق پستی : ۳۶۱-۶۶۱۳۵ |
| سیستان و بلوچستان | تلفن : ۰۵۴۷۲۲۲۵۲۶۰ همراه : ۰۹۱۵۹۹۵۳۶۳۸ صندوق پستی : ۵۵۶۸-۹۹۱۳۵۵۶۸ |
| خراسان شمالی | تلفن : ۰۹۱۵۷۹۶۶۰۴۹ صندوق پستی : ۱۴۷۹-۹۴۱۵۵ |
| فارس - شیراز | تلفن : ۰۷۱۳۲۳۴۴۵۵۴ صندوق پستی : ۵۴۵-۷۱۵۵۵ |
| قم | تلفن : ۰۲۵۳۷۸۳۵۷۵۰ |
| قزوین | تلفن : ۰۹۱۲۱۸۲۲۸۳۵ صندوق پستی : ۳۱۴۵-۳۴۱۸۵ |
| کرمان | تلفن : ۰۳۴۱۲۱۲۳۷۴۷ صندوق پستی : ۳۵۴۶-۷۶۱۳۵ |
| کرمانشاه | تلفن : ۰۸۳۳۸۲۲۹۷۴۷ صندوق پستی : ۱۶۶۳-۶۷۱۵۵ |
| کرج | تلفن ۰۲۶۳۲۲۰۰۶۲۶ همراه : ۰۹۳۵۸۱۷۹۹۵۸ صندوق پستی : ۱۶۹۱-۳۱۵۸۵ |
| کهگیلویه و بویر احمد | صندوق پستی : ۳۷۷ |
| گلستان - گرگان | تلفن : ۰۱۷۳۲۲۶۰۲۳۴ همراه : ۰۹۱۱۲۷۵۲۷۲۱ صندوق پستی : ۸۶۷-۴۹۱۷۵ |
| گیلان - رشت | تلفن : ۰۱۳۳۷۷۳۰۰۰۵ کد پستی : ۳۶۸۳۵-۴۱۷۹۹ |
| لرستان | تلفن : ۰۶۶۳۳۲۴۱۲۱۲ صندوق پستی : ۱۸۷-۶۸۱۳۵ |
| مازندران - ساری | تلفن : ۰۱۱۳۳۳۶۵۶۵۲ صندوق پستی : ۱۵۱۳-۴۸۱۷۵ |
| مرکزی - اراک | تلفن : ۰۸۶۳۳۴۰۲۹۳۵۲ صندوق پستی : ۱۳۱۴-۳۸۱۹۵ |
| هرمزگان - بندرعباس | تلفن : ۰۹۳۶۲۸۱۲۸۶۶ |
| همدان | تلفن : ۰۹۱۸۸۱۲۶۰۱۲ صندوق پستی : ۹۶۶-۶۵۱۵۵ |
| یزد | تلفن : ۰۲۵۲۶۰۲۵۲۶ صندوق پستی : ۵۹۴-۸۹۱۶۵ |



WWW.NEJATNGO.ORG

E.MAIL: info@nejatngo.org